

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شمیم معرفت

فصلنامه کمک آموزشی مریان عقیدتی سیاسی بسیج

شماره ۲۸ - پاییز ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین

مدیر مسئول: علی رضایی

سر دبیر: سلمان شایانفر

دبیر تحریریه: عباس داودی

صفحه بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشانی: تهران، بزرگراه بسیج، سازمان بسیج مستضعفین، معاونت تربیت

و آموزش عقیدتی سیاسی، مدیریت اساتید، مریان و مدیران

صندوق پستی: ۱۷۸۴۵/۱۶۹ (بر روی پاکت حتماً بنویسید نشریه شمیم معرفت)

تلفن: ۳۳۲۳۹۶۵۶ - ۴۸۶۶۵ ۳۵۹

پست الکترونیک نشریه: ۱۴shamim@gmil.com

پست الکترونیک دبیر تحریریه: AbbasDavudi@Yahoo.com

نشریه در تلخیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

در این شماره می‌خوانید

- تبیین وظایف بسیجیان / سلمان شایانفر / ۳
- ده دستور مهم اخلاقی در بحث و گفتگو ... / ابوالفضل ساقی / ۶
- هدف خالق یا هدفمندی مخلوق؟ / عبدالله صدیق / ۹
- نامه‌هایی از مولا / حسین جلیلی / ۱۹
- در نماز از ساهون نباش / سید محسن مزینانی / ۲۳
- به مجلس روشنفکرانها نروید / حامد شریف / ۳۶
- تبیین تقوی در فرمایشات امام خامنه‌ای / احمد بامافکن / ۳۷
- چهار چیز / مریم روحانی / ۵۰
- تعدد زوجات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم / جواد گلی / ۵۱
- ترک گناه و قبولی در دانشگاه اصلی / علی زمانی / ۵۸
- راه‌های کنترل شهوت / عباس داودی / ۶۳
- بهشت من همه در صورت علی پیداست / فاطمه محقق / ۸۳
- نظر به امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام / جواد روشنی / ۸۵
- نکته‌ها و گفته‌ها / سهیل ایرانمنش / ۸۶
- مهارت‌هایی برای پاسخ به سؤالات / سید محمد فقیه سبزواری / ۸۷
- داستان حیرت‌انگیز بر صیصای عابد / حسین شمس / ۹۶
- نماز ۵ وقت است یا ۳ وقت / علیرضا نیکمرد / ۹۷
- دومین قدم برای پاکی / سعید حساری / ۱۰۴
- چه‌ها که نکشیدیم / عباس علیدوست / ۱۱۰
- مشکی مکروه؟! / طاهره طوسی / ۱۱۳
- چند نکته درباره پوشش، لباس و... / داود عباسی / ۱۲۳
- کار و تربیت / روح الله سجادی / ۱۲۸
- سیگار و بازی‌های رایانه‌ای / یدالله سخن‌پرور / ۱۳۳
- مفهوم دولت از افلاطون تا امام خمینی رحمت‌الله‌علیه / یاسر متولی / ۱۴۱
- خوانندگان محترم / ۱۵۹
- فرم نظر سنجی / ۱۶۰

مهم‌تر از سرمقاله تبیین وظایف بسجیان

اشاره: حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی در ۱۳۹۰/۷/۲۲ در دیدار با بسجیان استان کرمانشاه، مطالب بسیار مهمی در خصوص بسجی؛ روحیه بسجی و افزایش معنویت در بسج بیان فرمودند که باید همواره مد نظر بسجیان و به‌ویژه مربیان بسجی باشد تا این مفاهیم را گسترش دهند. نظر به اهمیت این فرمایشات گزیده‌ای از آن‌ها را در این‌جا ذکر می‌کنیم.
 باشد که چراغ راه همه ما قرار گیرد. *****

بسجی، حرکت برخاسته‌ی از ایمان، از عشق، از اعتماد به نفس و توأم با ابتکار است.

اخلاص؛ پایه‌ی کار بسجی

پایه‌ی اصلی کار بسجی، اخلاص است. «گمنام»، از جمله‌ی تعبیرات امام(ره) است «مکتب شاهدان و شهیدان گمنام». گمنام یعنی دنبال نام و نشان نبودن. گفت: در کیش ما مجرد عنقا تمام نیست / در قید نام ماند اگر از نشان گذشت
 برای خدا کار کردن، که این ناشی است از روحیه‌ی اعتماد به خدا؛ می‌دانیم که پیش خدای متعال ضایع نمی‌شود. شما در خلوت عبادت می‌کنید، با خدا حرف می‌زنید، کسی هم نمی‌فهمد؛ خاطرتان هم جمع است که خدا دارد می‌بیند، این عبادت را محسوب می‌کند؛ کرام‌الکاتبین الهی نمی‌گذارند این عبادت شما مثل عملی که انجام نشده، بماند؛ نه، تحقق پیدا کرده، این را یادداشت می‌کنند؛ آن وقت «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (زلزال/۷) همین را می‌بینید. عین همین در فعالیت‌های اجتماعی است. شما یک حرکتی را انجام می‌دهید برای خدا، یک اقدامی را می‌کنید برای خدا، یک تصمیمی را می‌گیرید برای خدا، هیچ کس هم نمی‌فهمد؛ برای این تصمیم، پیش هیچ کس هم تفاخر نمی‌کنید؛ این را خدای متعال می‌فهمد، می‌داند، می‌نویسد. به خدای متعال اعتماد دارید، به خدای متعال حسن ظن دارید. حالا گیرم دیگران نفهمیدند. مگر دیگران چه‌قدر به ما مزد می‌دهند؟ در مقابل مزد الهی، این مزدهای دنیوی مگر چه‌قدر است؟ بسجی این‌جوری فکر می‌کند؛ لذاست که اخلاص به خرج می‌دهد، مخلصاً لله کار را انجام می‌دهد.

حمایت و دفاع از اصول مسلم اسلامی

از جمله‌ی اساسی‌ترین کارهایی که بر عهده‌ی بسیج است و در بافت درونی هویت بسیج دخالت دارد، عبارت است از حمایت و دفاع از اصول مسلم اسلامی. این هم در بیانات امام هست؛ اصول تغییرناپذیر اسلامی. این‌جا بسیج، یک نقش فرادوره‌ای پیدا می‌کند. بسیج نگاه می‌کند ببیند که این حرکت عمومی انقلاب و نظام از مسیر درست منحرف نشود؛ مراقب است که انحراف به وجود نیاید؛ هر جا انحرافی مشاهده شد، بسیج در مقابل آن می‌ایستد. این از جمله‌ی خصوصیات است که مربوط به بسیج است؛ یعنی در مقابل انحرافات می‌ایستد. خط مستقیم به سمت اهداف والای انقلاب اسلامی، بدون هیچ‌گونه انعطاف و انحراف؛ از خصوصیات بسیج این است. این دیگر نگاهی از بالاست، نگاهی فرادوره‌ای است؛ در واقع فرازمانی است. در بعضی از بخش‌ها ممکن است اشکالاتی پیش بیاید؛ حرکت عمومی باید حرکت مستقیمی باشد. این نگاه، نگاه بسیجی است.

پایبندی به ارزش‌ها

و از همه مهمتر، پایبندی به ارزش‌هاست. پایبندی به مبانی و ارزش‌هایی که انقلاب بر اساس آن‌ها به وجود آمد، خیلی چیز مهمی است. به اعتقاد من، با نگاه و تشخیص من، امروز این پایبندی بیشتر از گذشته است. خب، اول انقلاب هیجان‌های جوان‌ها خیلی زیاد بود - که ناشی از همان شعله‌ی انقلاب بود - اما عمق در همه جا وجود نداشت.

اثر در محیط پیرامونی

جوان‌های عزیز! این دیدگاه را پایه‌ای قرار بدهید برای حرکت خودتان. سعی کنید در محیط پیرامونی اثر بگذارید. سعی کنید این تعمق را بیشتر کنید. سعی کنید آگاهی‌های اسلامی عمیق را در حوزه‌ی کاری خودتان گسترش بدهید. امروز خوشبختانه وسائل این کارها هم فراهم است. همین نوشته‌های شهید مطهری و نوشته‌های فضلا و علمای برجسته‌ای که امروز در قم و تهران و جاهای دیگر هستند، چیزهای خوبی است، معارف خوبی است، مطالب خوبی است؛ در آن‌ها معنویت هست،

عقلانیت هست، دقت هست، آینده‌نگری هست. ذهن خودتان را به این معارف تبدیل کنید و این را در محیط پیرامون خودتان گسترش بدهید.

ارتباط با خدا

البته یک روحی هم در اینجا وجود دارد و آن، ارتباط با خداست. هر چه می‌توانید، ارتباط معنوی و شخصی خودتان با خداوند متعال را تقویت کنید؛ این خیلی باارزش است. این نگاه جوانانه‌ی شما، یک سخن گفتن از روی دل با خدا، یک استغفار، یک تهلیل و تکبیر، یک استغاثه، تضرع پیش پروردگار عالم، از شما جوان‌ها، آثار خیلی زیادی را بر جا می‌گذارد؛ این را فراموش نکنید.

معنویت همراه با معرفت

این جلساتی هم که دارید - جلسات معنویت و دعا و این‌ها - سعی کنید آن‌ها را همراه کنید با معرفت. دعای کمیل، همراه با شناخت مفاهیم دعای کمیل و معرفت دعای کمیل؛ دعای ندبه، همین جور؛ و بقیه‌ی کارهایی که انجام می‌گیرد، با معرفت باشد. از علمای محترم، خوب و صاحب فکر - که بحمدالله هستند - استفاده بشود.

گزیده‌ای از سخنان امام خامنه‌ای (زیده عزه) در ۱۳۹۰/۸/۱۱

برای این عمر طولانی - که خدای متعال ان‌شاءالله با برکت و رحمت و فضل خود به شما عنایت کند - باید برنامه‌ریزی کنید. پایه‌ی برنامه‌ریزی این است: تصمیم بگیرید، هدف را درست انتخاب کنید و دنبال این هدف، با استقامت حرکت کنید؛ در این صورت هیچ قدرتی در مقابل شما یارای ایستادگی نخواهد داشت.

هدف‌های شما در زمینه‌ی علمی، در زمینه‌ی اقتصادی، در زمینه‌ی اجتماعی، در زمینه‌ی اخلاق، در زمینه‌ی گسترش تفکر اسلامی و بیداری اسلامی در جهان است؛ این‌ها آرزوهای بزرگ شماست. راه فقط همین است. درست تشخیص بدهید، تصمیم قطعی بگیرید، حرکت کنید، راه بیفتید، به خدای متعال تکیه و اعتماد کنید؛ به نتیجه خواهید رسید. دشمنان شما هر که باشد، هر چه باشد، با هر حجم قدرتی که در دنیا باشد، مجبور به عقب‌نشینی خواهد شد.

ده دستور مهم اخلاقی در بحث و گفتگو و مقابله با مخالفان

تهیه و تدوین: ابوالفضل ساقی

در پایان سوره "نحل" یک رشته دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی و طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو، و نحوه ایستادگی در برابر توطئه‌ها و مانند آن، بیان شده است که می‌توان آن را به‌عنوان و روش بحث و گفتگو و اصول تاکتیکی مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نامگذاری کرد و به‌عنوان یک قانون کلی در هر زمان و در همه‌جا از آن استفاده نمود. آن‌چه در پی می‌خوانید گزیده‌ای از تفسیر نمونه می‌باشد که به این ده دستور پرداخته است.

۱- اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ - به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن. نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقل‌های خفته.

۲- وَ الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ - به وسیله اندرزهای نیکو.

یعنی استفاده کردن از عواطف انسان‌ها، چرا که موعظه، و اندرز بیشتر جنبه‌ی عاطفی دارد که با تحریک آن می‌توان توده‌های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت. در حقیقت حکمت از "بعد عقلی" وجود انسان استفاده می‌کند و موعظه حسنه از "بعد عاطفی" و مقید ساختن "موعظه" به "حسنة" شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری‌جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد.

۳- وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ - و با آن‌ها به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز. این مخصوص کسانی است که ذهن آن‌ها قبلاً از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند.

بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می‌افتد که «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هر گونه توهین و تحقیر و خلاف‌گویی و استکبار خالی باشد.

۴- وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ - اگر درگیری حاصل شد و آن‌ها دست به تعدی و تجاوز زدند، در این‌جا دستور می‌دهد: «اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و نه بیشتر از آن».

۵- وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ - ولی اگر شکیبایی پیشه کنید و عفو و گذشت، این کار برای شکیبایان بهتر است.

۶- وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ - این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی خواهد گذارد که بدون هیچ چشم‌داشتی انجام پذیرد یعنی فقط به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می‌کند: «شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی‌تواند باشد».

۷- وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ - هر گاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز مایوس و دلسرد نشو و یا بیتابی و جزع نمود، بلکه باید با حوصله و خونسردی هر چه بیشتر هم‌چنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می‌فرماید: «بر آن‌ها اندوهگین مباش».

این حزن و اندوه که حتماً به خاطر عدم ایمان آن‌ها است ممکن است یکی از دو پدیده را در انسان به وجود آورد: اول: او را برای همیشه دلسرد سازد دوم: او را به جزع و بیتابی و بی‌حوصلگی وادارد. بنابراین نهی از حزن و اندوه در واقع از هر دو پدیده است، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بیتابی کن و نه مایوس باش.

۸- وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ - با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه بردارد و به طرح نقشه‌های خطرناک پردازد، در چنین شرایطی موضع‌گیری صحیح همان است که قرآن می‌فرماید: «از توطئه‌های آن‌ها نگران مباش و محدود نشو».

این توطئه‌ها هر قدر وسیع و حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند و گمان برید که در تنگنا قرار گرفته‌اید و محاصره شده‌اید، چرا که تکیه‌گاه شما خدا است و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می‌توانید این توطئه‌ها را خنثی و نقش بر آب کنید.

۹- إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا - «خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند».

تقوا در همه‌ی ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با اسیران معامله اسلامی نمود، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود، و حتی در میدان جنگ باید تقوا و موازین اسلامی حفظ شود: به بی‌دفاعان نباید حمله کرد، متعرض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد، حتی چهارپایان را نباید از بین برد، مزارع را نباید نابود کرد، آب را نباید به روی دشمن قطع نمود، خلاصه تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام گیرد و اجرا شود.

۱۰- الَّذِينَ هُمْ مُخْسِنُونَ - « خداوند با کسانی است که نیکوکارند».

چنان که قرآن در سایر آیات بیان کرده گاهی باید پاسخ بدی را به نیکی داد و دشمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود چرا که این کار پر خصومت‌ترین دشمنان و « أَلَدُ الْخِصَامِ » (بقره/۲۰۴) را به دوست مهربان و « وَلِيُّ حَمِيمٍ » * میدل می‌سازد! احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام پذیرد، یکی از بهترین روش‌های مبارزه است.



هنگامی که هم‌ام از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام تقاضای دستور جامعی در زمینه صفات پرهیزگاران کرد، امام تنها به ذکر همین آیه قناعت کرده و فرمود:

اتق الله و احسن إن الله مع الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُخْسِنُونَ (نحل/۱۲۸)

« تقوا را پیشه کن، و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند».

گرچه امام؛ بعد از اصرار هم‌ام، به بیان مشروح‌تری پرداخت و جامع‌ترین خطبه را در زمینه‌ی صفات پرهیزگاران بیان فرمود، ولی این مقدار از جواب کوتاه نخستین امام استفاده می‌شود که این آیه در واقع فهرستی از تمام صفات پرهیزگاران است.

دقت در مواد دهگانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می‌کند نشان می‌دهد که از تمام اصول منطقی، عاطفی، روانی، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می‌گردد استفاده شده است.

ولی با این حال اسلام هرگز نمی‌گوید که تنها به منطق و استدلال قناعت کنید بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می‌کند که در مقابل توطئه‌های دشمن عملاً وارد میدان شویم، و در صورت لزوم در مقابل خشونت‌ها به خشونت توسل جوییم، و در برابر توطئه‌ها به ضد توطئه پردازیم، ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی به دست فراموشی سپرده نشود.

تفسیر نمونه، جلد ۱۱، صفحه ۴۵۵

* وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ

(فصلت/۳۴) هرگز نیکی و بدی یکسان نیست. بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!

هدف خالق یا هدفمندی مخلوق؟

عبدالله صدیق

مقدمه

نگاه انسانی به خداوند غلط است

هدف آفرینش

از کار خداوند سؤال نمی‌شود

اگر مقصود و غرضی ندارد، چرا آفرید؟

قدرت داشت نیافریند یا قدرت نداشت؟

سؤال صحیح

راه نزدیک شدن به کمال

مدف خالق یا مدفمندی مخلوق؟

مقدمه

از پرسش‌های قدیمی که هنوز هم ذهن بسیاری از افراد را به خود مشغول داشته است سؤال از چرایی خلقت است. البته در طول اعصار مختلف در این خصوص پاسخ‌های فراوانی داده شده و علمای دینی به شکل‌های گوناگون به این سؤال جواب گفته‌اند. ولی با توجه به اهمیت موضوع در این مقاله با استفاده از بیان علمای ربانی اختصار به این سؤال پاسخ خواهیم داد.

مقدمه مهم برای رسیدن به جواب این‌گونه سؤالات تحقیق و فهم دقیق اصول عقاید است، زیرا برای پاسخ آن‌ها اول باید شناختی از خداوند و صفات او داشت. اگر این شناخت به‌وجود بیاید، نقاط به‌نظر مجهول بسیاری از پرسش‌ها روشن و شفاف شده و نیازی به پاسخ نخواهند داشت.

به‌عنوان مثال برای پاسخ به همین سؤال نیاز به شناخت صفت کمال، حکمت و بی‌نیازی، قدرت لایزال خدا و... داریم.

نگاه انسانی به خداوند غلط است

به طور معمول وقتی ما پرسشی را مطرح می‌کنیم، از دید یک انسان آن را می‌پرسیم؛ در حالی که در این خصوص باید توجه کرد که فرق بسیاری مابین خالق و مخلوق است. افرادی که این سؤال را مطرح می‌کنند که: «هدف خدا از آفرینش چیست؟» در اغلب مواقع در دره خطرناک تشبیه خالق به مخلوق، فرو رفته و فاعلیت خدا را مانند فاعلیت مخلوق تصور کرده‌اند. در حالی که این سؤال صحیح نیست، چون خدا خود هدف است، نه این که هدف داشته باشد. هر کسی کاری را انجام می‌دهد، برای آن است که نقص خود را با آن کار برطرف کند. احتیاجی دارد و می‌خواهد آن احتیاج را مرتفع سازد تا به کمال برسد. اگر انسان دست به کاری می‌زند، به خاطر کمبودی است که در خود احساس می‌کند و برای جبران این کمبود، دنبال یک رشته کارهایی می‌رود که هرکدام از آن‌ها، در رفع نقایص و برطرف ساختن کمبودهای او مؤثر می‌باشد.

به عبارت دیگر: بشر هدفی را که برای کار خود در نظر می‌گیرد، می‌خواهد از طریق نیل به آن هدف، کاستی را از خود برطرف نماید. بشر با فعالیت‌های خود، دنبال تکامل خویش است و با احساس نقصی که در خود کرده با جنب و جوش خاصی به دنبال گمشده خود می‌رود تا به مطلوب خود برسد. به‌عنوان مثال برای دیدار دوست خود سفر می‌کند، برای سیرشدن و رهایی از گرسنگی، دست و دهان را به حرکت وا می‌دارد، و به اصطلاح می‌خواهد کار خود را به واقعیتی که برای او کمال است، تبدیل کند و وجود ناقص خود را به صورت کامل درآورد.

از این بیان روشن می‌گردد که آفریدگار جهان که کمال مطلق است، نمی‌تواند دارای هدف و غرضی باشد که در دیگر فاعل‌های ناقص هست و به وسیله‌ی آن تکمیل می‌شوند، زیرا همان‌طور که گفته شد، فاعل پیوسته از طریق تعقیب هدف، به دنبال تکامل خود می‌باشد و می‌خواهد وجود ناقص خود را به صورت کامل درآورد و نقص وجود خود را به کمال تبدیل کند و هدف به این معنی، در خدا که کمال مطلق و از هر نقص پیراسته است، قابل تصور نیست.

پس خداوند در افعال خود هدف و غرضی که تکمیل‌کننده وجود او باشد، ندارد؛ زیرا هدف، کمالی است که نقص را ترمیم می‌کند و برای آفریدگار جهان، نقصی نمی‌توان فرض کرد، که جبران و تکامل آن نیازمند نیل به هدف باشد.

هدف آفرینش

باید توجه نمود که اگر می‌گوییم برای آفریدگار جهان هدف و غرضی نیست، این سخن غیر آن است که بگوییم آفرینش، هدف و غرض ندارد یا کار او فاقد غرض است؛ نفی هدف برای آفریدگار، غیر از آن است که آفرینش را بی‌هدف و بی‌غرض تصور نماییم.

اگر قرآن برای آفرینش انسان هدفی معتقد است و می‌فرماید:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مؤمنون/۲۳)

«آیا تصور می‌کنید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و شماها به سوی ما باز نمی‌گردید.»

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَتَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا

خَلَقْتَهُ هَذَا بَاطِلًا» (ال عمران/۱۹۱)

«همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن‌گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند): بار الهی! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای!»

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ» (دخان/۳۸)

«هرگز آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن‌ها قرار دارد، بازیچه و (بی‌هدف) نیافریدیم.»

مقصود این است که آفرینش انسان، هدفی دارد و جهان به خاطر هدفی آفریده شده است، هرچند برای آفریدگار که کمال مطلق است، هدفی که مکمل وجود او باشد، در کار نیست تا از این طریق نقص خود را برطرف کند.

معنی حکمت الهی این نیست که خداوند اشیاء را به کار می‌گیرد و میان آن‌ها رابطه‌ای برقرار می‌کند تا به نتیجه‌ای برسد بلکه به معنی این است که او اشیاء را آفریده و برای اشیاء کمالاتی قرار داده است و توجه به این کمالات را در درون این اشیاء قرار داده که اسمش هدایت است. «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ» (طه/۵۰)

پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آن‌چه را لازمه‌ی آفرینش او بوده داده، سپس هدایت کرده است.»

از کار خداوند سؤال نمی‌شود

خداوند در آیه ۲۳ سوره مبارکه انبیاء می‌فرماید: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ - او (خداوند) از آن چه انجام می‌دهد سؤال نمی‌شود، اما آن‌ها (مردم) در انجام کارهایشان مورد بازخواست قرار می‌گیرند.»

از کار خداوند سؤال نمی‌شود که چرا آن کار را کرد. واقع امر این است که کار خدا «چرا» ندارد. خدا در کار خودش مسؤول نیست؛ آن، مردم هستند که در کار خود مسؤولند. سؤال و «لِمَ - برای چه» بر دو نوع است: «لِمَ» اثباتی و «لِمَ» ثبوتی. لم ثبوتی این است که از علت عینی و واقعی یا از غایت عینی و واقعی یک شیء سؤال می‌کنیم و لم اثباتی سؤال از دلیل است درباره یک امر مشکوک؛ می‌پرسیم: به چه دلیل؟ مثلاً می‌پرسیم: «شما چه دلیلی دارید بر این که فردا باران می‌آید؟» این برای اثبات موضوع است.

ولی اگر باران در حال باریدن باشد سؤال قبل بی‌معنی است و در اینجا می‌توان سؤال کرد که: «چرا بارن می‌آید؟» و این سؤال همان «لِمَ» ثبوتی است. «لِمَ» ثبوتی خودش دو قسم است: یک وقت سؤال از علت فاعلی است، و یک وقت سؤال از علت غائی است.

۱- علت فاعلی: یک وقت می‌گوییم چرا چنین شد، یعنی چه عاملی سبب شد. مثلاً اگر ببینیم که یک لامپ سوخته است، می‌گوییم برای چه این لامپ سوخت؟ یعنی چه عاملی و چه فاعلی سبب شد که این لامپ بسوزد. که ممکن است بگوییم نوسانات برق باعث شد یا کسی به لامپ ضربه زد. آن وقت در جواب اول ممکن است بگوییم چه کسی باعث ایجاد نوسانات برق شد؟

پس سؤال از علت فاعلی، مثل این سؤال است که: چه طور این برق روشن می‌شود؟ آن عاملی که به وجود آورنده‌ی این برق است چیست؟ چه طور می‌شود که قطرات باران از بالا فرو می‌ریزد؟

۲- علت غایی: سؤال از علت غائی جایی است که می‌گوییم: «برای چیست؟» یعنی کاری به عامل آن نداریم، می‌پرسیم: عامل که این کار را می‌کند برای چه می‌کند؟ چرا باران فرو می‌ریزد؟ یعنی فرو می‌ریزد که چه بکند؟

یعنی با این که فاعل معلوم است، سؤال از «لِمَ» می‌کنیم. اینجا سؤال از هدف می‌کنیم؛ مثل این که می‌گوییم: برای چه شما این درس را می‌خوانید؟ یعنی بعد از این که فرض کردیم که خواننده‌ی این درس شما هستید، سؤال از «لِمَ» می‌کنیم، و از غایت این فعل شما می‌پرسیم. در واقع می‌خواهیم بگوییم که هدف و انگیزه‌ی شما در این کار چیست؟ در مورد خلقت خدا بحث از «لِمَ» اثباتی معنی ندارد، «به چه دلیل» گفتن معنی ندارد. چون اثبات شده است. بحث در «لِمَ» واقعی است. در «لِمَ» ثبوتی است. سؤال یا از علت فاعلی است و یا از علت غائی.

مشخص است که ذات حق تعالی علة‌العلل است، هم در علت فاعلی و هم در علت غائی. یعنی هر کس هر کاری انجام می‌دهد تکلیف به نیرویی است که او ارزانش داشته و اما خود او به کسی اتکاء ندارد، «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (بقره/۱۶۵) پس علت همه‌ی پدیده‌ها در نهایت خود اوست.

از طرفی هر هدف و خیریه که کسی از کار خود انتظار داشته و یا به دست می‌آورد همه به عنایت او و به دلیل اسبابی است که او فراهم نموده و عوامل و شرایطی است که او تنظیم می‌کند. یعنی هر هدفی که کسی داشته باشد به وسیله او مشخص شده است.

و این هدف هر چه باشد کمال بالاتر از آن وجود دارد تا جایی که هدف خود خدا باشد که آن وقت کمال دیگری بالاتر از آن نخواهد بود. پس در نهایت تمام اهداف به او می‌رسد.

در نتیجه اصلاً جواب «لِمَ» خود اوست، هم در «لِمَ» فاعلی و هم در «لِمَ» غائی. اگر کسی این مطلب را درست درک کند، می‌داند که سؤال از [فعل] خدا، یا سؤال از فاعل است که فاعل کیست، که خودش فاعل است؛ یا سؤال از هدف و نهایت است که باز هم غایت نهایی خود اوست و ورای او غایتی نیست.

هنگامی که خدا را می‌خوانیم و می‌گوییم «تو» معنایش این است: ای آن چیزی که همه چیز از توست و همه چیز منتهی به توست. دیگر معنی ندارد که بپرسیم: این فعل تو از چه صادر شده و به سوی چیست؟ چون همه چیز از اوست و همه چیز به سوی اوست. پس وقتی که انسان بخواهد از خدا سؤال کند و بگوید که: «ای خدا چرا؟» معنایش این است: «ای آن که همه چیز از توست و همه چیز به سوی توست، این که از تو پیدا شده از چه پیدا شده، و این که به سوی توست به سوی چیست؟» این سؤال معنی ندارد.

اگر مقصود و غرضی ندارد، چرا آفرید؟

خداوند ذاتاً فیض‌بخش و مبدأ و سرچشمه هر کمال است و هرگز در انجام دادن کاری به چیزی جز ذات خود نیاز ندارد، ذات او علت کامل و بدون نقص برای آفرینش جهان می‌باشد. سؤال از این که چرا آفرید؟ بسان این خواهد بود که چرا، عدد دو همراه زوجیت است؟ زیرا؛ بدیهی است زوجیت لازمه‌ی وجود عدد دو است و هرگز از او جدا نمی‌گردد هرگاه خداوند، فاعل تام برای خلقت است، فیض او، از وی قابل انفکاک نخواهد بود.

اگر چیزی ذاتی بود انسان دنبال علتش نمی‌رود. اگر شما گفتید که «الف» مساوی با «ب» است و «ب» مساوی با «ج»، پس لازمه‌ی ذاتش این است که «الف» مساوی با «ج» باشد و نمی‌توانید بگویید چه کسی «الف» را با «ج» برابر کرده است.

یا مثل این است که اگر مجموع زوایای مثلث صدوشتاد درجه است شما نمی‌توانید بگویید که چه کسی مجموع زوایای مثلث را صدوشتاد درجه کرده است. لازمه مثلث بودن این است که زوایایش صدوشتاد درجه باشد.

یا مثل این که ما می‌گوییم عدد چهار جفت است. «عدد چهار جفت است» با این که «آب گرم است» خیلی فرق می‌کند. این که آب گرم است، آب در ذات خود گرم نیست، به سبب علتی گرم شده، ولی چهار جفت است، نمی‌تواند جفت نباشد. می‌تواند چهار وجود نداشته باشد، اما اگر چهار وجود داشته باشد نمی‌تواند جفت نباشد که بعد علتی بیاید آن را جفت کند.

آفرینش احسانی است درباره موجودات، هرگاه خداوند بزرگ پرهیز از این فیض‌بخشی می‌کرد و جهان را نمی‌آفرید، جای سؤال باقی بود که چرا نیافرید؟ آیا فاعلیت او ناقص بود! مگر قدرت بر آفرینش نداشت؟ چرا از بذل فیض، خودداری نمود؟ او که از هر نوع صفت بد مانند بخل منزه و پیراسته است اگر نیافرید آیا به خاطر این بود که اشیاء، قابلیت خلقت و آفرینش را نداشتند و برای آنان امکان وجود نبود؟

اکنون که پاسخ همه‌ی سؤال‌ها منفی است، یعنی در فاعلیت خدا نقص و نقصانی وجود ندارد، قدرت وجود او مورد انکار نیست، و تمام اشیاء امکان هستی و شایستگی تحقق را دارند، چرا با وجود داشتن قدرت و شایستگی موجودات برای پوشیدن لباس هستی، از آفرینش آن‌ها خودداری کند؟

به عبارت روشن‌تر: ذات حق، جامع هر نوع کمال متصور است، و ذات او از هیچ کمالی بی‌بهره نیست، و یکی از کمالات، فیض‌بخشی و خیر رسانی است، طبعاً ذات او نباید، فاقد

چنین کمالی باشد و ذات خداوند بدون صفت فیض بخشی، و کمال آفرینی، ذات پیراسته از نقص نیست، و لازمه‌ی این که ذات او از هیچ کمالی بی بهره نیست، این است که حتی این کمال را نیز دارا باشد.

خدا بی نیاز محض است و ذره‌ای احتیاج در او نیست و روشن است که یک بی نیاز، نیاز به چیزی از جمله خلقت ندارد بلکه یک بی نیاز می‌کوشد تا دیگران را هم بی نیاز کند و بی نیاز کردن دیگران برای خدا از خلقت آن‌ها آغاز و به تکامل رساندن آن‌ها منتهی می‌شود. اگر چه مثال هیچ‌گاه کامل نیست، اما برای نزدیکی ذهن می‌توان چنین بیان داشت که: از «نور» روشنایی ظاهر می‌شود و با این روشنایی هر چیز دیگری ظاهر می‌گردد. حال درست نیست که بپرسیم: چرا از نور روشنایی ساعت می‌گردد، مگر نور به روشنایی بخشیدن احتیاجی دارد؟ خیر. بلکه روشنایی ذات نور است. لذا فرمود:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور/۳۵)

معنای نور (حتی در عالم ماده و فیزیک) این است که «به خودی خود ظاهر است و موجب ظاهر شدن چیزهای دیگر می‌شود». خداوند متعال نیز هستی مطلق است و موجب هستی بخشیدن به چیزهای دیگر می‌شود. پس خلق موجودات به سبب یا به هدف نیاز به آن‌ها نیست. بلکه تجلی ذات است. ظهور اسماء الهی است و یا به تعبیر ساده‌تر نورافشانی آن نور مطلق است.

قدرت داشت نیافریند یا قدرت نداشت؟

این مسأله که «آیا خداوند عالم را بالااختیار آفرید یا بالاجبار؟» (یعنی آیا قدرت داشت نیافریند یا قدرت نداشت؟) ثابت شده است که بالااختیار است و نه بالاجبار، چون اگر نمی‌توانست، این نقص است. خداوند قدرت بر نیافریدن هم داشت، اما قدرتی که متناسب با ذات پروردگار است (یعنی قدرت کامل) نه نظیر قدرتی که در یک «ممکن» وجود دارد. قدرتی که در ما وجود دارد، به معنای یک امر بالقوه است، ولی در ذات واجب به معنای امر بالفعل است.

اراده و اختیار هم در او همین‌طور است. این که ما می‌گوییم «قدرت دارم که این کار را بکنم و قدرت دارم که نکنم» معنایش این است که اگر بخواهم می‌کنم و اگر نخواهم نمی‌کنم. من قدرت دارم این کتاب را بلند کنم و قدرت دارم بلند نکنم؛ یعنی اگر این خواستن من پیدا بشود، این را بلند می‌کنم و اگر پیدا نشود بلند نمی‌کنم. پس بلند کردن

این، وابسته به مشیت من است و نفس این اراده، می شود پیدا بشود و می شود پیدا نشود، ولی با این خصوصیت که این اراده در یک امر ممکن الوجود است. این معنا و حقیقت در ذات واجب الوجود [نیز] هست (اگر بخواهد عالم را ایجاد کند ایجاد می کند و اگر نخواهد دیگر عالمی وجود ندارد).

اما اراده‌ی او مثل اراده ما نیست که تحت تأثیر عامل دیگری باشد که گاهی موجود باشد و گاهی موجود نباشد. او اراده کرده است و عالم ناشی از اراده و مشیت و قدرت اوست، و این «اگر» هم به صورت «اگر» موجود است؛ [یعنی] چون عالم ناشی از اراده اوست، اگر او نمی خواست، عالم موجود نمی شد. این طور نیست که او چه بخواهد و چه نخواهد، لازمه‌ی ذاتش این است که عالم موجود باشد؛ یعنی این طور نیست که اگر اراده هم در ذات او نبود عالم موجود بود؛ بلکه این اراده در ذات او بود و عالم هم ناشی از اراده اوست.

سؤال صحیح

همان طور که بیان شد این سؤال که چرا خداوند ما را آفرید؟ سؤال اشتباهی است، اما می شود پرسید: ما برای چه آفریده شده‌ایم؟ یعنی نهایت و کمال ما کجاست و چگونه حاصل می شود؟ قرار است چه کنیم و به کجا برسیم؟

همه‌ی مخلوقات و از جمله انسان، محدود به حدود هستند. یعنی کامل نیستند و از این رو عاشق کمال هستند و علت حرکت و انجام هر کاری (هدف از کار) همان میل رسیدن به کمال است، که این میل رسیدن به کمال، یعنی همان عشق به خداوند متعال که کمال مطلق است.

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ - اى مردم! شما (همگی) فقیر،

(و محتاج) به خداييد و خدا تنها بى نیاز و ستوده است. » (فاطر/۱۵)

میل و عشق و حرکت به سوی او ذاتی اشیاء است. از مطالب بسیار بسیار عالی در فلسفه ملاصدرا همین است که او ثابت می کند که حتی عشق اشیاء به نهایت کمال، ناشی از عشق آن‌ها به علل خودشان است.

هر موجودی غایتش این است که خودش را به عالی ترین درجه‌ای که برایش ممکن است برساند؛ یعنی میل به بالا رفتن ذاتی هر موجود است، و چون میل و عشق به غایات از عشق به علل ناشی می شود، این است که در نهایت امر غایت جویی همه موجودات این است که می خواهند به ذات حق که علة‌العلل است تقرب پیدا کنند. تشبه به ذات علت، یعنی این که هر چه بیشتر به کمال مطلق نزدیک شوند، بیشتر متکامل می شوند.

این است که ملاصدرا می‌گوید سرّ معاد و جمله‌ی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) و بازگشت به خداوند، همان بازگشت اشیاء به علت‌شان و حرکت اشیاء به سوی غایت‌شان است که ذاتی همه‌ی موجودات است.

راه نزدیک شدن به کمال

و راه نزدیک شدن به کمال مطلق و تشبیه به ذات او عبادت است. خداوند کریم می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶) و من جن و انس را نیافریدم مگر برای این که عبادتم کنند.^{۱۲}

در نگاه ساده به این آیه و واژه و مفهوم «عبادت»، همان سؤال پیش می‌آید: برای چی؟ مگر خدا به عبادت ما نیاز داشت که ما را آفرید تا عبادتش کنیم؟ اما اگر معنای «عبادت» را درست و بیشتر درک کنیم، این سؤال پاسخ داده می‌شود. بیان شد که حق تعالی نور است. نور یعنی هستی. پس از او «نور» ساطع می‌شود. یعنی هستی بخش است. اما مخلوقی که هستی‌اش را از دیگری گرفته است، کامل نیست و عشق بی‌حدی به مبدأ خود، یعنی همان «کمال مطلق» دارد. لذا باید اندیشه کند، خود را بشناسد، هدف را بشناسد و به سوی هدف حرکت کند.

هدف انسان هر چه که باشد، به سوی آن می‌رود. اگر این هدف ناقص و فانی باشد، انسان نیز به کمال نرسیده و به هلاکت می‌افتد، اما اگر هدف کامل و باقی باشد، این انسان همیشه به سوی کمال رفته و حیات و بقا می‌یابد. چه هدفی به غیر از کمال مطلق «الله جل جلاله» کامل و باقی است؟ هر چه به غیر از خداوند متعال در نظر گرفته شود، خود مخلوق، محتاج و فانی است. لذا انسان باید با عقل، اختیار، علم، راهنمایی توسط انبیاء و کتاب و نیز با تبعیت از انسان کامل، خداوند را هدف بگیرد و به سوی او حرکت کند تا به کمال برسد. این یعنی عبادت.

منابع:

- * مجموعه آثار استاد شهید مطهری: جلد ۴ (نبرد حق و باطل، فطرت، توحید) و جلد ۸ (درس‌های اشارات، نجات، الهیات، شفا)
- * ترجمه المیزان، جلد ۸ و ۱۴ * تفسیر نمونه، جلد ۱۳ * تفسیر نور، جلد ۷
- * مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۵۵۵، مرداد ۱۳۸۶، مقاله «هدف از آفرینش چیست؟/ جعفر سبحانی»
- * پرسش‌ها و پاسخ‌ها / جوادی آملی - دفتر بیستم، ص ۱۲۸

نامه‌هایی از مولا

تیه و قدون: حسین علیی

در کتب روایی نامه‌هایی از حضرت امام زمان ارواحنا له الفدا نقل شده است که در آن‌ها نکات بسیار مهمی را بیان فرموده‌اند. در این سطور بخش‌هایی از سه نامه آن وجود مبارک را آورده‌ایم. متن زیر بخش‌هایی از نامه‌ای است که از جانب بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف به شیخ مفید نوشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

أَمَّا بَعْدُ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَوْلَى الْمُخْلِصُ فِي الدِّينِ الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَكَ
إِلَهٌ إِلَّا هُوَ وَ نَسْأَلُهُ الصَّلَاةَ عَلَى سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با علم و یقین امتیاز داری. ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدایی نیست برده و از ذات بی‌زوالش مسألت می‌نماییم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و پیغمبر ما محمد و اولاد طاهریں او فرو فرستد
وَ نَعْلَمُكَ أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَكَ لِنُصْرَةِ الْحَقِّ وَ أَجْزَلَ مَثُوبَتِكَ عَلَيَّ نَطْقِكَ عَنَّا بِالصِّدْقِ أَنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَنَا فِي
تَشْرِيفِكَ بِالْمُكَاتَبَةِ وَ تَكْلِيفِكَ مَا تُؤَدِّيهِ عَنَّا إِلَى مَوَالِينَا قَبْلَكَ أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَ كَفَّاهُمُ الْمُهَمَّ بِرِعَائِيهِ لَهُمْ وَ
حِرَاسَتِهِ فَفَفْ

و به تو که پروردگار توفیقات را برای یاری حق مستدام بدارد و پاداش تو را با سخنانی که از جانب ما می‌گویی با صداقت افزون گرداند، اعلام می‌داریم که: به‌ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آن‌چه به‌تو می‌نویسیم به‌دوستان ما که نزد تو می‌باشند برسانی. خداوند آن‌ها را به‌طاعت خود عزیز بدارد و با حفظ و عنایات خود مشکلات آن‌ها را برطرف سازد.

أَمَلْنَاكَ اللَّهُ بِعُونِهِ عَلَى أَعْدَائِهِ الْمَارِقِينَ مِنْ دِينِهِ عَلَى مَا نَذَرُكَ وَ أَعْمَلْ فِي تَأْدِيَتِهِ إِلَيَّ مَنْ تَسْكُنُ إِلَيْهِ بِمَا
تَرَسُمُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

خداوند تو را با امداد خود بر دشمنانش که از دینش بیرون رفته‌اند، پیروز گرداند و در رسانیدن (سخنان ما) به‌کسانی که اطمینان به‌آن‌ها داری به‌طرزی که ان‌شاءالله می‌نویسیم عمل کن.

نَحْنُ وَ إِن كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا الثَّانِي عَنْ مَسَاكِينِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي أَرَادَهُ اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَ لَشِيَعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ فَإِنَّا يُحِيطُ عَلَمُنَا بِأَتْبَانِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ
 هر چند ما در جایی منزل کرده‌ایم که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم به علتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان می‌باشد در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی‌ماند.

وَ مَعْرِفَتِنَا بِالزَّلَّلِ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْ جَحَّحَ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَى مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا وَ تَبَدُّوا الْعَهْدَ الْمَأْخُودَ مِنْهُمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ

ما از لغزش‌هایی که از بعضی شیعیان سر می‌زند - از وقتی که بسیاری از آن‌ها میل به بعضی از کارهای ناشایسته‌ای نموده‌اند که نیکان گذشته از آن‌ها احتراز می‌نمودند و پیمانی که از آن‌ها برای توجه به خداوند و دوری از زشتی‌ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته‌اند - اطلاع داریم.

كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاغِبَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ

گویا آن‌ها نمی‌دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما رو می‌آورد و دشمنان شما، شما را از میان می‌بردند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَ عَلَيَّ اثْبَاتِيكُمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَدْ أَتَاكُمْ عَلَيْكُمْ يَهْلِكُ فِيهَا مَنْ حُمَّ أَجَلُهُ وَ يُحْمَى عَلَيْهِ مَنْ أَذْرَكَ أَمَلُهُ وَ هِيَ أَمَارَةٌ لَأُزَوِّفَ حَرَكَتِنَا وَ مَبَاتِيكُمْ بِأَمْرِنَا وَ نَهْيِنَا وَ اللَّهُ مُسِمُّ نُورِهِ ... وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

تقوی پیشه سازید و به‌ما اعتماد کنید و چاره‌ی این فتنه و امتحان را که به‌شما رو آورده است از ما بخواهید. امتحانی که هر کس مرگش رسیده باشد، در آن ناپود می‌گردد و آن کس که به آرزوی خود رسیده باشد از ورطه‌ی آن به سلامت می‌رود. آن فتنه و امتحان علامت حرکت ما و امتیاز شما در برابر اطاعت از اوامر و نواهی ماست. خداوند هم نور خود را کامل می‌گرداند هر چند مشرکان نخواهند.

... فَيَعْمَلُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَ لِيَتَجَنَّبَ مَا يُذِنِبُهُ مِنْ كَرَاهِيَّتِنَا وَ سَخَطِنَا فَإِنَّ امْرَأً يَبْغَتْهُ فَجَاءَهُ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَتُهُ وَ لَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ

هر کسی از شما باید به آن چه که به وسیله دوستی ما به آن تقرب می‌جست عمل کند و از آن چه مقام او را پست می‌گرداند و خوش آیند ما نیست اجتناب نماید زیرا خداوند به‌طور ناگهانی انسان را برانگیخته می‌کند؛ آن‌هم در وقتی که توبه سودی به‌حال او ندارد و پشیمانی، او را از کیفر ما نجات نمی‌دهد.

در بخشی از نامه‌ی دیگری که در کتاب‌های مختلف ذکر شده است، آن حضرت خطاب به شیخ مفید نوشته‌اند:

أَنَّ مَنِ اتَّقَى رَبَّهُ مِنْ إِخْوَانِكَ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجَ مِمَّا عَلَيْهِ إِلَى مُسْتَحِقِّهِ كَانَ آمِنًا مِنَ الْفِتْنَةِ الْمُبْتَطَلَةِ وَ مِحْنَةِ الْمُظْلِمَةِ الْمُضَلَّةِ وَ مَنْ بَجَلَ مِنْهُمْ بِمَا آعَارَهُ اللَّهُ مِنْ نِعْمَتِهِ عَلَى مَنْ أَمَرَهُ بِصَلَاتِهِ فَإِنَّهُ يَكُونُ خَاسِرًا بِدَلِّكَ لِأَوْلَائِهِ وَ آخِرَتِهِ

... هر که برای خداوند رعایت حال برادران دینی خود را بنماید، و حقوق الهی را به مستحقانش پرداخت نماید، چنین فردی از فتنه و گرفتاری آینده و رنج و زحمت تاریک و مشرف آن در امان خواهد بود، و هر کدامشان نسبت به نعمت‌های الهی - که عاریت او است - بخل ورزد؛ همان‌ها که امر به صلح آن‌ها نموده، یک چنین فردی در دنیا و آخرت قرین خسران و زیان خواهد بود.

... وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَ قَفَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ تَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا يَحْسِنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ.

و اگر شیعیان ما - که خدا به طاعت خود موقشان بدارد - قلباً در وفای به عهدشان اجتماع می‌کردند، نه تنها سعادت لقای ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد، که سعادت مشاهده ما با شتاب بدیشان می‌رسید و این‌ها همه در پرتو شناخت کامل ما و صداقت محض نسبت به ما می‌باشد، بنابراین هیچ چیز ما را از ایشان محبوس نمی‌دارد جز اخباری که از ایشان به ما می‌رسد و ما را ناراحت می‌سازد و از ایشان انتظار نداریم.

هر دو نقل: الإحتجاج/ج ۲/ص ۴۹۷ و ۴۹۹ - کتاب‌المزار/المقدمة/ص ۹ و ۷ - نوادرالأخبار/النص/ص ۱۴۲ و ۲۴۳ -

تهذیب‌الأحكام/مقدمه ج ۱/ص ۳۷ و ۳۹ - بحار‌الأنوار/ج ۵۳/ص ۱۷۵ و ۱۷۶

فقط نقل اول: ریاض‌الأبرار/ج ۳/ص ۲۷۳ - إلزام‌الناصب/ج ۱/ص ۴۱۰ - المتقنة/مقدمة/ص ۷

فقط نقل دوم: مستدرک‌الخاتمة/ج ۳/ص ۲۲۷ - الوافی/ج ۲۶/ص ۲۸۶

و در بخش‌هایی از نامه‌ای که در جواب اسحاق بن یعقوب مرقوم فرموده‌اند آمده است:

... وَأَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ وَكَذَبَ الْوَقَاتُونَ

و اما ظهور فرج، بسته به اراده خداست. آن‌ها که وقت آن را تعیین می‌کنند دروغ‌گو هستند

وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ لَمْ يُقْتَلْ فَكُفْرٌ وَتَكْذِيبٌ وَضَلَالٌ

و اما کسی که عقیده دارد که حسین علیه‌السلام کشته نشده، عقیده‌ی وی کفر و تکذیب

حقیقت است و ضلالت و گمراهی می‌باشد.

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ

و اما در حوادثی که برای شما پیش می‌آید، رجوع کنید به روایان حدیث ما زیرا

آن‌ها حجّت من بر شما هستند، و من حجّت خدا بر آن‌ها می‌باشم.

... وَأَمَّا عَلَّةٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ

إِنْ تُبَدِّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ (سوره مانده آیه ۱۰۱)

و اما درباره‌ی علت غیبتی که به وقوع پیوسته؛ خداوند عز و جل می‌فرماید: «ای کسانی

که ایمان آورده‌اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار شود شما را آزرده می‌کند،

سؤال ننمائید.»

... وَأَمَّا وَجْهُ اللَّائِقَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالِائْتِغَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيْبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ

و اما کیفیت بهره‌ای که مردم در غیبت من می‌برند، مانند بهره بردن از آفتاب پنهان در ابرهاست.

وَإِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ التَّحُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ

من امان مردم روی زمین هستم، همان‌طور که ستارگان امان اهل آسمان می‌باشند!

فَاعْلَفُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ وَ لَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِيَئُمْ

پس درهای سؤال را از چیزهایی که مورد لزوم نیست، ببندید و خود را برای دانستن

چیزهایی که از شما نخواستند، به‌مشقت نیاندازید.

وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ

و زیاد دعا کنید برای تعجیل فرج، زیرا دعا کردن در تعجیل فرج، خود فرج است.

کمال‌الدین/ج ۲/ص ۴۸۴ - الغيبة (للطوسی)/النص/ ۲۹۱ - إعلام‌الوری/النص/ص ۴۵۲ و ۲۷۱

الخرائج/ص ۱۰۹۵ - الإحتجاج/ج ۲/ص ۴۷۰ - كشف‌الغمة/ج ۲/ص ۵۳۱ - إلیزام‌النائب/ج ۱/ص ۳۹۱

الدرة‌الباهرة/متن عربی/ص ۵۱ - منتخب‌الأنوار‌المضیئة/النص/ص ۱۲۲ - نوادر‌الأخبار/النص/ص ۲۴۱

وسائل‌الشیعة/ج ۲۷/ص ۱۴۰ - الفصول‌المهمة/ج ۱/ص ۵۳۹ و ۵۸۴ - هداية‌الامة/ج ۱/ص ۳۳

بحار‌الأنوار/ج ۲/ص ۹۰ و ج ۵۳/ص ۱۸۱ و ج ۷۵/ص ۳۸۰ - مستدرک/ج ۲/ص ۹ و ج ۹/ص ۳۳۳

در نماز از ساهمون نباش

نویسنده: سید محسن فرزینانی

جرأت شیطان در فریب انسان
والله مرا ملاقات نمی کند
به شفاعت نمی رسد
اول وقت نخواندن
اقوامی که خداوند مذمتشان فرمود
دعا و نفرین نماز
ملعون است
توجه مهم

ویل چیست؟
چهارده نفر
گروه‌هایی که در ویل می‌روند
سهو چیست؟
مراحل سهو
دشمنان ولی الهی
بی‌توجهی به نماز
پانزده عذاب

در نماز از ساھون نباش

خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ - وویل برای نمازگذاران است». «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ - کسانی که در نمازشان ساھون هستند.»

ویل چیست؟

«ویل وادی است در دوزخ! قعر آن دورتر و آتش آن گرم‌تر و و عذاب آن سخت‌تر و ماران و کژدمان آن بیشتر (از هر جایی است) و - تنادی کلّ یوم الهی قد اشدّت حرّی و بعد قعری و کثرت حیاتی و عقر بی فالیّ اهلی - آواز می‌دهد هر روز که بار خدایا گرمای من در نهایت است و قعر من بسیار دور است و ماران و کژدمان من کثیر است و طاقتم به‌سر رسیده، اهل مرا به من رسان.»^۲

«این چاه در قعر جهنم (واقع شده) و تمام آتش جهنم از آن بیرون می‌آید و از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل است که در قعر آن چاه تابوتی است که در آن چهارده نفر معذب هستند، هفت نفر از پیشینیان و هفت نفر از ملحقیان (کسانی که بعد از زمان پیامبر به آنها ملحق می‌شوند) هفت نفر پیشینیان:

قابیل، پی‌کننده ناقه صالح، نمرود، شداد، فرعون، هامان و قارون (هستند) اما هفت نفر لاحقیان را بیان نفرموده فقط به‌حاضرین فرمود که شما جزو آن هفت نفر نباشید.»^۳

و همچنین از آن حضرت روایت است که: «ویل وادی است در جهنم که به‌قدری گود است که وقتی که کافر را در آن جا افکنند؛ چهل سال^۴ پائین می‌رود و به‌قعر آن نمی‌رسد^۵ و اگر کوه‌ها را درون آن بیندازند، قبل از آن که به قعر آن برسند از شدت گرما نابود می‌شوند.»^۶ «(و آن‌جا) وادی جوشانی است از چرک و خون جهنمیان»^۷

«و در اخبار رسیده هر جا در قرآن تهدید به‌ویل شود مقصود همان چاه است.»^۸

گروه‌هایی که در ویل می‌روند

- (۱) کافران - وَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ ۹ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا. ۱۰
- (۲) مشرکین - وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ۱۱
- (۳) ظالمین - فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا. ۱۲
- (۴) کسانی که کتاب و مطلبی از خود می‌نویسند و آن را به خدا نسبت می‌دهند - فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. ۱۳
- (۵) کسانی که خدا و معاد را بر اساس نفس خود وصف می‌کنند - لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ. ۱۴
- (۶) کسانی که دل‌هایشان در اثر غفلت از یاد خدا سخت گردیده - فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. ۱۵
- (۷) تمام دروغگویان گنهکار - وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ. ۱۶
- (۸) تکذیب کنندگان خدا، پیامبر، معاد و... - فَوَيْلٌ لِّیَوْمِنَا لِلْمُكَذِّبِينَ. ۱۷
- (۹) کم فروشان - وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ. ۱۸
- (۱۰) همه‌ی عیب‌جویانِ مسخره‌کننده - وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ. ۱۹
- (۱۱) نمازخوان‌هایی که در نماز سهل‌انگارند - فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. ۲۰
- (۱۲) نمازخوان‌هایی که ریاکاری می‌کنند. فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ... الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ. ۲۱
- (۱۳) نمازخوان‌هایی که اسباب و وسایل مورد نیاز را (مانند وام، زکات، صدقه، عاریه، اثاث خانه و غیره) از دیگران دریغ می‌دارند - فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ... وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ. ۲۲
- (۱۴) ظالم به اهل بیت علیهم السلام - پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «الْوَيْلُ لِظَالِمِ أَهْلِ بَيْتِي عَذَابُهُمْ مَعَ الْمُتَأَفِّفِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ (نسا/۱۴۵) - ویل برای کسی است که به اهل بیتم ستم روا دارد، عذاب اینان با منافقان در درک اسفل (پایین‌ترین مرتبه جهنم) از آتش دوزخ است» ۲۳

سهو چیست؟

«ساهون» از ماده "سهو" در اصل به معنی خطایی است که از روی غفلت سرزند، خواه در فراهم کردن مقدماتش مقصر باشد یا نه، البته در صورت اول معذور نیست، و در صورت دوم معذور است، ولی در این جا منظور سهو توأم با تقصیر است. باید توجه داشت که نمی‌فرماید "در نمازشان سهو می‌کنند" چون سهو در نماز به هر حال برای هر کس واقع می‌شود، بلکه می‌فرماید "از اصل نماز سهو می‌کنند" و کل آن را به دست فراموشی می‌سپزند.

روشن است این مطلب اگر یک یا چند بار اتفاق بیفتد ممکن است از قصور باشد، اما کسی که پیوسته نماز را فراموش می‌کند و آن را به دست فراموشی می‌سپارد، پیدا است که برای آن اهمیتی قائل نیست، و یا اصلاً به آن ایمان ندارد، و اگر گهگاه نماز می‌خواند از ترس زبان مردم و مانند آن است.»^{۲۴}

«یعنی آن‌هایی که از نمازشان غافلند اهمتامی به امر نماز ندارند، و از فوت شدنش باکی ندارند چه این که به کلی فوت شود و چه این که بعضی از اوقات فوت گردد، و چه این که وقت فضیلتش از دست برود و چه این که ارکان و شرایطش و احکام و مسائلس را ندانسته نمازی باطل بخوانند.

در آیه شریفه؛ تکذیب‌گر روز جزا به چنین نمازگزارانی تطبیق شده، چون حرف "فاء" که بر سر جمله آمده می‌فهماند جمله‌ی مزبور نتیجه تکذیب روز جزا است و می‌رساند چنین نمازگزارانی خالی از نفاق نیستند، چون تکذیب روز جزا تنها به این نیست که به کلی آن را منکر شود، کسی هم که تظاهر به ایمان می‌کند و نماز مسلمانان را می‌خواند، اما طوری می‌خواند که عملاً نشان می‌دهد باکی از روز جزا ندارد، او نیز روز جزا را تکذیب کرده.»^{۲۵}

مراحل سهو

خداوند در آیه ۱۱ سوره ذاریات دروغ‌پردازان منحرف را ساهون خطاب کرده است.

الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ

"غمرة" در اصل به معنی آب فراوانی است که محلی را بپوشاند، سپس به جهالت و نادانی عمیقی که کسی را فرا گیرد اطلاق شده است و "ساهون" از ماده "سهو" به

معنی هرگونه غفلت است، بعضی گفته‌اند نخستین مرتبه‌ی جهل "سهو و اشتباه" است، سپس "غفلت" و بعد از آن "غمره" می‌باشد.

بنا بر این، آن‌ها از مرحله‌ی سهو شروع می‌کنند، بعد به غفلت و بی‌خبری می‌انجامد، و در ادامه‌ی راه به‌طور کامل در "جهل" فرو می‌روند. جمع میان دو تعبیر "سهو و غمره" در آیه فوق ممکن است اشاره به آغاز و انجام این حرکت باشد.^{۲۶}

این مراحل در سوره ماعون نیز آمده است. مرحله اول بی‌توجهی به نماز است.^{۲۷} مرحله دوم این است که این بی‌توجهی فرد را به سوی ریاکاری سوق می‌دهد و غفلت او از خداوند افزایش می‌یابد. در مرحله آخر از انجام واجبات الهی سرباز می‌زند. زیرا یکی از مصادیق ماعون که در روایات به آن اشاره شده است، زکات می‌باشد.^{۲۸} با ندادن زکات و مانع شدن برای آن به‌طور کامل در جهل فرو می‌رود.

ضایع‌کنندگان نماز

ارتباط ویل با ضایع‌کنندگان نماز و سهل‌انگاران در نماز نشان‌دهنده‌ی آن است که هر دو یک گروه هستند که با تعبیرات مختلف از آن‌ها یاد شده است.

امام کاظم علیه‌السلام درباره آیات ۵ و ۴ سوره ماعون فرمود: «هُوَ التَّضْيِيعُ - کسی است که حق نماز را ضایع کند.»^{۲۹}

پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اصحاب خود فرمودند:

«لَا تُضَيِّعُوا صَلَاتِكُمْ ، فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَاتَهُ خُسِرَ مَعَ قَارُونَ وَ هَامَانَ وَ فِرْعَوْنَ ، وَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُتَافِقِينَ فَالْوَيْلُ لِمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَى صَلَاتِهِ وَ آذَاءَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ

یاران من! نمازتان را تباه نکنید، زیرا هر کس نماز خود را تباه سازد روز قیامت با قارون و هامان و فرعون محشور می‌شود. پس در این حال شایسته است که خداوند او را همراه منافقان به آتش افکند. و ویل برای کسی است که نمازش را مراقبت و حفاظت نکند و سنت پیامبرش را به‌جا نیاورد.»^{۳۰}

و نیز فرموده‌اند: «الصلوة عماد الدين فمن ترك صلواته متعمدا فقد هدم دينه و من ترك أوقاتها يدخل الويل و الويل واد في جهنم - نماز ستون دین است پس هر که ترک کند نماز خود را عمداً به تحقیق که خراب کرده است دین خود را و هر که ترک کند وقت‌های آن‌را، در ویل داخل شود؛ و ویل وادی است در جهنم.»^{۳۱}

قرآن در آیه ۱۵ سوره مریم به ضایع کنندگان نماز اشاره فرموده است:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا

« آن گاه پس از آنان (پیامبران و انسان های صالح)، جانشینان بد و ناشایسته ای آمدند که نماز را ضایع کردند و از هوس ها را پیروی نمودند. پس به زودی (کیفر) گمراهی خود را خواهند دید. »

« کلمه "اضاعوا" از ضیاع است، که ضیاع هر چیزی به معنای فساد و یا از بین رفتن آن است، از این جهت که آن طور که باید، سرپرستی نشود، مثلاً وقتی گفته می شود "فلان اضاع المال - فلانی مال را ضایع کرد" که با سوء تدبیرش آن را محافظت نکرد و از دست داد، و در جایی مصرف کرد که نباید می کرد.

معنای جمله "فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ..." این است که به جای آنان که خدا انعامشان کرده بود و طریقه شان خضوع و خشوع برای خدای تعالی بوده همواره با عبادت متوجه او می شدند، قومی آمدند و قائم مقام ایشان شدند که آن چه را از آنان گرفتند یعنی نماز و توجه عبادی به سوی خدای سبحان را ضایع کرده و در آن سهل انگاری نمودند، بلکه به کلی از آن اعراض کردند، و در عوض شهوات را پیروی کردند، و در نتیجه همان شهوات، ایشان را از مجاهده در راه خدا و توجه به او مانع گردید.

از همین جا روشن می شود که مراد از ضایع کردن نماز فاسد کردن آن است، به این که در آن سهل انگاری و بی اعتنایی کنند، و در نتیجه کار به جایی برسد که آن را باز یچه قرار دهند و در آن دخل و تصرف نمایند، و سر انجام بعد از قبولش به کلی ترکش کنند و ضایعش گذارند.

پس این که بعضی ها گفته اند: مراد از ضایع کردن نماز ترک آن است خیلی حرف صحیحی نیست، چون ترک، به کلی ضایع کردن را نمی گویند، و عنایت دو آیه شریفه متعلق به این نکته است که دین الهی از آن طبقه ی صالح به این طبقه خلف ناصالح آن ها منتقل گردید، و حق جانشینی آنان را درباره دین ادا نکردند، و آن چه را از نماز به ارث برده بودند ضایع گذارند. ^{۳۲}

پس « ضایع کردن نماز، غیر از نخواندن و ترک آن است. کسی که نماز می خواند، ولی بدون رعایت شرایط آن یا با تأخیر، چنین کسی نماز را ضایع کرده و آن را سبک

« در حدیثی که در بسیاری از کتب دانشمندان اهل سنت آمده، چنین می‌خوانیم: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگامی که آیه فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ ... را تلاوت کرد، فرمود: یكون خلف من بعد ستین سنة اضعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیام ثم یكون خلف یقرءون القرآن لا یعدوا تراقیهم، و یقرأ القرآن ثلاثة مؤمن و منافق و فاجر:» بعد از شصت سال، افرادی به روی کار می‌آیند که نماز را ضایع می‌کنند و در شهوات غوطه‌ور می‌شوند و به زودی نتیجه گمراهی خود را خواهند دید، و بعد از آن‌ها گروه دیگری روی کار می‌آیند که قرآن را (با آب و تاب) می‌خوانند ولی از شانه‌های آن‌ها بالاتر نمی‌رود (چون نه از روی اخلاص است و نه برای تدبیر و اندیشه به خاطر عمل، بلکه از روی ریا و تظاهر است و یا قناعت کردن به الفاظ، و به همین دلیل اعمال آن‌ها به مقام قرب خدا بالا نمی‌رود).^{۳۴}

«اگر این سخن در اوایل سال اول هجری گفته شده باشد، سال ۶۰ همان سال

شهادت امام حسین علیه‌السلام و سال به قدرت رسیدن یزید است.»^{۳۵}

«از عبارت "یَلْقَوْنَ غَیًّا" معلوم می‌شود که کیفی ضایع کردن نماز، سردرگمی است.»^{۳۶}

پس وقتی افراد جامعه در نماز سهل‌انگار شوند دچار سردرگمی شده و کم‌کم کارشان از غفلت به جایی می‌رسد که نماز می‌خوانند ولی اولیاء الهی را به شهادت می‌رسانند. این نتیجه نماز بی‌روح و بی‌عمل و ضایع شده است.

دشمنان ولی الهی

در بخشی از دعایی که از نائب دوم امام زمان - عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف - ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رحمت‌الله علیه به عنوان دعای فرج نقل شده است می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اكْفِ وَلِيكَ وَ حُجَّتَكَ فِي أَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ ... وَ الْعَنَّهُمْ فِي بِلَادِكَ وَ أَسْكِنَهُمْ أَسْفَلَ نَارِكَ وَ أَحِطْ بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ وَ أَصْلِبِهِمْ نَاراً وَ أَحْشُ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَاراً وَ أَصْلِبِهِمْ حَرَّ نَارِكَ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ وَ أَذَلُّوا عِبَادَكَ.

بار الها! از ولی و حجّت خودت در زمین هراس دشمنش را کفایت کن ... و آن‌ها را در میان بلاد ملعون ساز و در درک اسفل جای ده و در محاصره شدیدترین عذاب خود درآور و آتشت را مستمر به آن‌ها برسان و قبور اموات آن‌ها را مملو از آتش کن و آتش سوزان خود را از آن‌ها دریغ مدار، که آن‌ها نماز را ضایع ساخته و پیروی شهوات کرده و بندگانت را خوار ساخته‌اند.»^{۳۷}

چند روایت دیگر درباره بی‌توجهی به نماز

پانزده عذاب

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در پاسخ به سؤال زهرای اطهر سلام‌الله‌علیها در مورد عذاب کسی که نماز را کوچک شمارد فرمود:

ای فاطمه، هر کس چه مرد باشد و چه زن، نمازش را سبک بشمارد، خداوند او را به پانزده مصیبت گرفتار می‌نماید: شش چیز در سرای دنیا، و سه چیز هنگام مرگ، و سه چیز در قبرش، و سه چیز در قیامت هنگام بیرون آمدن از قبر. مصیبت‌هایی که در دار دنیا بدان مبتلا می‌گردد عبارتند از:

- ۱- خداوند، خیر و برکت را از عمر او برمی‌دارد.
 - ۲- خداوند، خیر و برکت را از روزی‌اش برمی‌دارد.
 - ۳- خداوند - عزّ و جلّ - نشانه صالحان را از چهره او محو می‌فرماید.
 - ۴- در برابر اعمالی که انجام داده پاداش داده نمی‌شود.
 - ۵- دعای او به سوی آسمان بالا نمی‌رود و مستجاب نمی‌گردد.
 - ۶- هیچ بهره‌ای در دعای بندگان شایسته خدا نداشته و مشمول دعای آنان نخواهد بود.
- و مصائبی که هنگام مرگ به او می‌رسد بدین ترتیب است:

- ۱- با حالت خواری و زبونی جان می‌دهد.
- ۲- گرسنه می‌میرد.
- ۳- تشنه جان می‌سپارد، به گونه‌ای که اگر آب تمام رودخانه‌های دنیا را به او بدهند، سیراب نگشته و تشنگی‌اش برطرف نخواهد شد.

و مصیبت‌هایی که در قبرش بدان گرفتار می‌گردد بدین قرار می‌باشد:

- ۱- خدا فرشته‌ای را بر او می‌گمارد تا او را در قبر نگران و پریشان نموده و از جایش برکند.
- ۲- خداوند گور را بر او تنگ می‌گرداند.
- ۳- قبرش تاریک می‌شود.

و مصائبی که در روز قیامت، هنگام بیرون آمدن از قبر، بدان مبتلا می‌شود، عبارت است از:

- ۱- خداوند فرشته‌ای را بر او می‌گمارد تا در حالی که مردم به او می‌نگرند، او را به رو بر زمین بکشد.

۲- سخت از او حساب می‌کشند.

- ۳- خداوند هرگز نظر رحمت به او ننموده و از بدی‌ها پاکیزه‌اش نمی‌گرداند، و برای او عذاب

جرأت شیطان در فریب انسان

نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند: «همیشه شیطان از کار مؤمن در وحشت است مادامی که از نمازهای پنج‌گانه محافظت می‌کند. پس هنگامی که آن‌ها را ضایع ساخت بر او جرأت پیدا می‌کند و او را داخل در گناهان بزرگ می‌کند.»^{۳۹}

والله مرا ملاقات نمی‌کند

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در یک بیان قهرآمیز، با صراحت چنین خطاب فرمودند: «لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ لَأَ يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ»

«آن کس که نماز را سبک شمارد (به خدا قسم) روز قیامت در کنار حوض کوثر، با من ملاقات نخواهد کرد.»

این تأکید و بیان همراه با قسم، حکایت از عمق فاصله بین ولی الهی و و نماز گزارانی که به نماز اهمیت نمی‌دهند دارد.^{۴۰}

به شفاعت نمی‌رسد

در هنگام شهادت امام صادق علیه السلام جریانی رخ داد که وقتی ابو بصیر آمد به «ام حمیده» تسلیت عرض کند، ام حمیده گریست، ابوبصیر هم که نابینا بود گریست بعد «ام حمیده» به ابو بصیر گفت:

ابو بصیر نبودی و لحظه‌ی آخر امام را ندیدی، جریان عجیبی رخ داد.

ابوبصیر عرض کرد: چه چیزی؟

فرمود: امام در یک حالی فرو رفت که تقریباً حال غشوه‌ای بود. بعد چشم‌هایش را باز کرد و فرمود:

تمام خویشان نزدیک مرا بگوئید، بیایند بالای سر من حاضر شوند. ما امر امام را اطاعت و همه را دعوت کردیم. وقتی همه جمع شدند، امام در همان حالات که لحظات آخر عمرش را طی می‌کرد یک مرتبه چشمش را باز کرد، رو کرد به جمعیت و همین یک جمله را فرمود:

إِنْ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنَالَ مُسْتَخَفًّا بِالصَّلَاةِ - هرگز شفاعت ما به مردمی که نماز را سبک بشمارند، نخواهد رسید.» این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.^{۴۱}

اول وقت نخواندن

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۴ و ۵ سوره ماعون می فرماید:

«تَأْخِيرُ الصَّلَاةِ عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا لِغَيْرِ عَذْرِ»^{۴۲}

«مراد از بی اعتنایی به نماز، تأخیر آن از اول وقت بدون عذر است.»

یونس بن عمار از حضرت صادق علیه السلام پرسید: «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ از وسوسه شیطان است؟» فرمود: «لَا كُلُّ أَحَدٍ يُصِيبُهُ هَذَا وَ لَكِنْ أَنْ يُغْفَلَهَا وَ يَدَعُ أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا - نه، وسوسه به هر کس می رسد، بلکه منظور آن است که از نماز غفلت کند و در اول وقت نخواند.»^{۴۳}

اقوامی که خداوند مذمتشان فرمود

امام علی علیه السلام فرمود: «لَيْسَ مِنْ عَمَلٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الصَّلَاةِ - لَا تَشْغَلَنَّكُمْ عَنْ أَوْقَاتِهَا أُمُورُ الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ ذَمَّ أَقْوَامًا اسْتَهَانُوا بِأَوْقَاتِهَا فَقَالَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ يَعْنِي غَافِلِينَ - هیچ عملی نزد خدا محبوب تر از نماز نیست، پس مبدا هیچ کاری از کارهای دنیا، شما را از نماز در اول وقتش باز بدارد، برای این که خداوند اقوامی را به همین جرم مذمت نموده و فرموده: "الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ" کسانی که در امر نماز و اوقات آن سهل انگاری می کنند؛ یعنی غافلند.»^{۴۴}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «فَإِنَّ فِي تَأْخِيرِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ غَضَبَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^{۴۵}

«تأخیر نماز از اول وقت بدون دلیل، موجب غضب خداوند متعال می گردد.»

دعا و نفرین نماز

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که نمازهای واجب را در اول وقت ادا کند و حدود آن ها را حفظ نماید، فرشته آن را سپید و پاکیزه به آسمان برد. نماز (به نمازگزار) گوید: خدا تو را نگاه دارد همان گونه که مرا نگاه داشتی، مرا به ملکی بزرگوار سپردی. و کسی که نمازها را بی سبب به تأخیر اندازد و حدود آن ها را حفظ نکند، فرشته نماز او را سیاه و تاریک به آسمان برد در حالی که نماز با صدای بلند به نمازگزار گوید: مرا ضایع کردی، خدای تو را ضایع کند آن چنان که مرا ضایع کردی، و خدا تو را رعایت نکند، آن چنان که تو مرا رعایت نکردی.»^{۴۶}

ملعون است

نظر به اهمیت روایت؛ متن کامل آن را به همراه متن عربی آورده‌ایم. در بخش پی‌نوشت‌ها نیز تقریباً سند تمام کتبی که این روایت از آن‌ها نقل شده؛ ذکر کرده‌ایم.

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ رَفَعَهُ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ طَلَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ طَلْبًا شَاقًّا حَتَّى ذَهَبَ لِي فِيهِ مَالٌ صَالِحٌ فَوَقَعْتُ إِلَى الْعُمَرِيِّ وَ خَدَمْتُهُ وَ لَزِمْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ فَقَالَ لِي لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ وَ صَوْلٌ فَخَصَّصْتُ فَقَالَ لِي بَكَرٌ بِالْغَدَاةِ فَوَافَيْتُ وَ اسْتَقْبَلَنِي وَ مَعَهُ شَابٌّ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَطْيَبِهِمْ رَائِحَةً بَهِيئَةَ التَّجَارِ وَ فِي كُمِهِ شَيْءٌ كَهَيْئَةِ التَّجَارِ فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ دَنَوْتُ مِنَ الْعُمَرِيِّ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ فَعَدَلْتُ إِلَيْهِ وَ سَأَلْتُهُ فَأَجَابَنِي عَنْ كُلِّ مَا أَرَدْتُ ثُمَّ مَرَّ لِيَدْخُلَ الدَّارَ وَ كَانَتْ مِنَ الدَّوْرِ الَّتِي لَا تُكْتَرُ لَهَا فَقَالَ الْعُمَرِيُّ إِذْ أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ سَلْ فَإِنَّكَ لَا تَرَاهُ بَعْدَ ذَا فَذَهَبْتَ لِأَسْأَلَ فَلَمْ يَسْمَعْ وَ دَخَلَ الدَّارَ وَ مَا كَلِمَتِي بِأَكْثَرَ مِنْ أَنْ قَالَ:

«مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ آخَرَ الْعِشَاءِ إِلَى أَنْ تُشْتَبِكَ النُّجُومُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ آخَرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تُنْقِضِيَ النُّجُومُ» وَ دَخَلَ الدَّارَ.

در احتجاج و غیبت، شیخ از کلینی و او با سلسله سند از زهری روایت نموده که گفت: به قدر کافی در جستجوی امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف گردش کردم، و مال زیادی از من در این راه صرف شد. سپس به خدمت محمد بن عثمان رسیدم، و به‌همین منظور مدتی نزد وی به خدمتگزاری پرداختم تا آن که روزی، از صاحب‌الزمان علیه‌السلام سراغ گرفتم و او گفت: نمی‌توانی حضرت را ببینی.

من با التماس زیاد مقصود خود را تکرار کردم، گفت: فردا صبح بیا. چون فردا صبح نزد وی رفتم، دیدم جوانی که در زیبایی و خوشبوئی از همه کس بهتر [است] و لباس تجار بر تن داشت؛ با وی است و به هیئت تجار چیزی در آستین دست دارد. وقتی نظرم به او افتاد، نزدیک محمد بن عثمان رفتم ولی او به من اشاره نمود که به طرف آن جوان برگردم.

من هم به طرف جوان برگشتم و سؤالاتی از وی نمودم و هر چه می‌خواستم به من جواب داد، آن‌گاه رفت که داخل خانه شود، و آن خانه، چندان مورد نظر نبود. [خانه ساده‌ای بود] محمد بن عثمان به من گفت: اگر می‌خواهی چیزی بپرسی بپرس که دیگر بعد از این او را نمی‌بینی. من هم به دنبالش رفتم که سؤالاتی بنمایم ولی او گوش نداد و داخل خانه شد و جز این دو جمله (یعنی این جمله را دوبار تکرار فرمود):

«ملعون است ملعون است کسی که نماز مغرب را چندان به تأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان همچون تیر بگذرند، ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را چندان به تأخیر بیاندازد که ستارگان آسمان ناپدید شوند.»

چیزی نفرمود، و سپس داخل خانه شد. ۴۷

توجه مهم

در این نوشتار بنا داشتیم آن چه را که مربوط به آیه ساهون است، نقل کنیم. تا آن جا که ما یافتیم؛ در روایات اهل بیت آن چه به صراحت درباره‌ی رعایت نماز و ضایع نکردن آن آمده است، همه اشاره به خواندن نماز در اول وقت دارد که این نشان دهنده‌ی اهمیت موضوع می‌باشد.

اما در برخی روایات به رعایت حدود اشاره شده ولی این که حدود چیست گفته نشده است. برای احصاء حدود اشاره شده باید به سراغ روایات دیگری که در آداب نماز است رفت. با بررسی آن روایات به این نتیجه می‌رسیم که هرچه این حدود بهتر رعایت شود، نماز از عمق بیشتری برخوردار بوده و نشان دهنده اهمیت دادن فرد نمازگزار به نماز است و هرچه کمتر رعایت شود حاکی از بی‌توجهی به نماز خواهد بود. بعضی از این حدود عبارتند از:

توجه به مقدمات نماز از جمله: لباس، نظافت، مسواک، مکان، بوی خوش، وضوی با توجه، حضور در مسجد و مکان‌های مقدس و...
توجه به آداب باطنی مانند طمأنینه، محافظت از تصرفات شیطانی، نشاط و بهجت، تفهیم اذکار و اوراد به قلب، حضور قلب، طهارت روح، و...
در این خصوص کتاب‌های زیادی توسط علمای بزرگ نوشته شده که بعضی از آن‌ها تحت عنوان «آداب الصلوة» است. که می‌توانید به آن‌ها مراجعه کنید.
یکی از بهترین کتاب‌ها در این خصوص «آداب الصلوة» نوشته معمار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس‌الله سره‌الشریف است.
ایشان در صفحه ۱۴ این کتاب درباره خضوع در نماز به‌عنوان یکی از مصادیق رعایت حدود می‌فرمایند:

«چون امثال ماها با این حال از نور مشاهدات محرومیم، ناچار باید در صدد تحصیل خشوع از طریق علم یا ایمان بر آییم. قال تعالی: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. خشوع در نماز را از حدود و علائم ایمان قرار داده، پس، هر کس در نماز خاشع نباشد، به حسب فرموده ذات مقدس حق از زمره اهل ایمان خارج است. و نمازهای ماها که مشفوع با خشوع نیست از نقصان ایمان یا فقدان آن است.

۲۸) ترجمه المیزان ج ۲۰ ص ۶۳۶ - امیرالمؤمنین
علی علیه السلام می فرماید: «"ماعون" زکات
واجب است که از آن مضایقه می کنند، و به
نماز خویش خودنمایی و ربا می کنند، و مانع
زکات خود می شوند.»

- ۲۹) وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۷
۳۰) صحیفة الإمام الرضا علیه السلام ص ۶۰
۳۱) جامع الأخبار (للشعیری) ص ۷۳
۳۲) ترجمه المیزان ج ۱۴ ص ۱۰۳
۳۳) تفسیر نور، ج ۷ ص ۲۸۸
۳۴) تفسیر نمونه ج ۱۳ ص ۱۰۳
۳۵) تفسیر نور، ج ۷ ص ۲۸۸
۳۶) همان ص ۲۸۹
۳۷) کمال الدین و تمام النعمة ج ۲ ص ۵۱۵
۳۸) فلاح السائل و نجاح المسائل ص ۲۲
۳۹) اصول کافی ج ۳ ص ۲۶۹
۴۰) مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۵
۴۱) همان
۴۲) وسائل الشیعة ج ۴ ص ۱۲۴
۴۳) وسائل الشیعة ج ۴ ص ۱۱۴
۴۴) تحف العقول، النص ص ۱۱۲
۴۵) بحار الانوار ج ۲ ص ۱۵۴
۴۶) الأمالی (للصديق) ص ۲۵۶
۴۷)

- بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۵۲ ص ۱۵
مهدی موعود (ترجمه بحار الأنوار) متن ص ۷۳۷
بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۸ ص ۶۰
الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) ج ۲ ص ۴۷۹
الغیبة (للطوسی) النص ص ۲۷۱
منتخب الأنوار المضية النص ص ۱۴۲
بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۸ ص ۶۰
إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب ج ۱ ص ۳۴۳
إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب ج ۱ ص ۳۹۶
الغیبة (للطوسی) / کتاب الغیبة للحجة للنص ص ۲۷۱
وسائل الشیعة ج ۴ ص ۲۰۱

پی نوشت‌ها

- ۱) ترجمه المیزان ج ۱۴ ص ۱۰۸
۲) تفسیر سور آبادی ج ۴ ص ۲۴۳۶ و ص ۲۷۴۹
۳) أطیب البیان فی تفسیر القرآن ج ۴ ص ۲۵۰ و ج ۱۱
ص ۸۷ و ج ۱۴ ص ۲۲۳
۴) تفسیر آسان ج ۱ ص ۱۸۲ - گفته شده چهل خریف
و بعضی گفته اند: خریف نام یکی از فصول سال
است - الویل واد فی جهنم یموی فیہ الکافر
أربعین خریفا تم یموی فیہ کذلک أبدا
۵) مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱ ص ۳۸۰
۶) لسان العرب ج ۱۱ ص ۷۳۹
۷) ترجمه مجمع البیان ج ۲۲ ص ۳۴۰
۸) مخزن العرفان در تفسیر قرآن ج ۱۵ ص ۲۷۶
۹) إبراهیم / ۲
۱۰) مریم / ۳۷ - ص / ۲۷ - الذاریات / ۶۰
۱۱) فصلت / ۶
۱۲) الزخرف / ۶۵
۱۳) البقرة / ۷۹
۱۴) الأنبياء / ۱۸
۱۵) الزمر / ۲۲
۱۶) الجاثية / ۷
۱۷) الطور / ۱۱ - الرسائل / ۱۵ و ۱۹ و ۲۴ و ۲۸
و ۳۴ و ۳۷ و ۴۰ و ۴۵ و ۴۷ و ۴۹ - المطففين / ۱۰
۱۸) المطففين / ۱
۱۹) الهمزة / ۱
۲۰) الماعون / ۴ و ۵
۲۱) الماعون / ۴ و ۶
۲۲) الماعون / ۴ و ۷
۲۳) صحیفة الإمام الرضا علیه السلام ص ۵۸
۲۴) تفسیر نمونه ج ۲۷ ص ۳۶۰
۲۵) ترجمه المیزان ج ۲ ص ۶۳۴
۲۶) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۱۶
۲۷) قاموس قرآن ج ۳ ص ۳۴۶

به مجلس روشنفکرانها نروید

تهیه و تدوین: حاد شریف

آنچه در پی می‌خوانید گزیده‌ای از درس اخلاق حضرت آیت‌الله حاج شیخ مجتبی تهرانی در نهم اردیبهشت ۱۳۸۹ است.

این روایت در اصول کافی است. مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) آن را نقل می‌کند. من از وسائل نقل می‌کنم. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «ثَلَاثَةٌ مَجَالِسٌ يَمْتَنُّهُ اللهُ وَ يُرْسِلُ نِعْمَتَهُ عَلٰی أَهْلِهَا فَلَا تُقَاعِدُوهُمْ وَ لَا تُجَالِسُوهُمْ - از امام صادق (علیه‌السلام) است که فرمود: سه مجلس هست که خدا از آن مجالس خشمگین است و نعمتش را بر اهل آن مجلس می‌فرستد. پس شما به آن‌ها نروید! با این‌ها ننشینید! با این‌ها رابطه برقرار نکنید!» (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۲)

یکی از آن مجالس، مورد نظر من است؛ چون می‌فرماید سه مجلس. «... وَ مَجْلِسًا ذُكِرَ أَعْدَائُنَا فِيهِ جَدِيدٌ وَ ذُكِرْنَا فِيهِ رِثٌ» مجلسی که دشمنان ما جدید شمرده می‌شوند. این جنبه‌ی شخصی ندارد. بحث شخص نیست. یعنی آن کسانی که با روش ما سر ناسازگاری دارند، روششان جدید تلقی شود. اعداء ما، در روش ما ناهمگون‌اند. در جاهایی که به کسانی که با روش ما مخالفند، متجدد می‌گویند، نباشید. اعداء ما در آن‌جا جدید خوانده می‌شوند. می‌گویند: این‌ها نوآوردند، روشنفکراند. «وَ ذُكِرْنَا فِيهِ رِثٌ» ما را رِث می‌دانند. رِث یعنی کهنه؛ از ما، بعنوان "کهنه" یاد می‌کنند. آقا! این روشنفکر است، آن سنت‌گراست.

آقا این حرف‌ها قدیمی شده، کهنه است. به ما می‌گویند: کهنه! یعنی چه؟ یعنی روش ما کهنه است. وگرنه خود من را که نمی‌گویند: کهنه شده! روش ما را می‌گویند. این حرف‌ها آقا کهنه شده! این‌ها واپس‌گرایند! اُمَلِنْدَا! مُرْتَجِعِنْدَا! سنّت‌گرایند! کسی که مخالف آن‌ها می‌گوید روشنفکر است. متجدد است.

اگر غیر از این حرف‌ها در مناقب اهل بیت هیچ چیزی نبود، کافی بود. کأنه امام صادق (علیه‌السلام) امروز من و تو را دارد می‌بیند. آن موقع بحث تجدد و این حرف‌ها نبود. یک روز می‌آید که روش و سنّت الهیّه انسانیّه می‌شود: کهنه‌گرایی، واپس‌گرایی؛ و نظرات مقابل آن‌ها می‌شود: نوآوری، روشنفکری، تجدد.

چرا از شرکت در این مجالس نهی می‌کند؟ به‌خاطر این‌که خواه ناخواه این مجالس روی تو اثر می‌گذارد. خدا نسبت به این مجالس خشمگین است و نعمتش را بر این‌ها فرو می‌ریزد. با این‌ها ننشین! هم لا تُقَاعِدُوا دارد، هم لا تُجَالِسُوا. چون شما که آدم وارسته نیستی، خواه ناخواه اثر می‌پذیری. آن وقت آن‌جاست که دیگر وامصیبت است. تو نرو! اگر مسلمانی، اگر تابع اهل بیته؛ نرو!

تبیین تقوی در فرمایشات امام خامنه‌ای مدظله العالی

تهیه و تدوین: احمد بام افکن

۳- الزامات تقوا

- ۱/۳- ترس از خدا
- ۲/۳- تقوا تکلیف دائم
- ۳/۳- سنگینی مسؤولیت
- ۴/۳- حرکت در جهت اراده‌ی الهی
- ۵/۳- انطباق با الگوی اسلامی
- ۶/۳- احساس حضور

۴- موانع تقوا

- ۱/۴- اشرافیگری
- ۲/۴- خستگی روحی
- ۳/۴- غفلت از مسؤولیت
- ۴/۴- عدم رعایت اولویت در بودجه
- ۵/۴- ایمان بدون تقوا
- ۶/۴- عمل دیگری را ملاک قرار دادن
- ۷/۴- غفلت از خود
- ۸/۴- ایمان بدون معرفت

۵- راه‌های کسب تقوا

- ۱/۵- عمل به تکلیف
- ۲/۵- حفظ ایمان
- ۳/۵- مراقبت از خود
- ۴/۵- علامت ایمان
- ۵/۵- دعا و توسل

قرآن درباره‌ی تقوی می‌فرماید

۱- تقوا چیست؟

- ۱/۱- معنی تقوا
- ۲/۱- انواع تقوا
- تقوای فردی
- تقوای سیاسی
- تقوای اقتصادی
- تقوای اجتماعی
- ۳/۱- مظهر تقوا
- ۴/۱- حد تقوا

۱/۴/۱- تقوای عمومی

۲/۴/۱- تقوای خصوصی

۲- فواید و آثار تقوا

- ۱/۲- به نتیجه رسیدن
- ۲/۲- فهم درست مسائل
- ۳/۲- عامل موفقیت
- ۴/۲- اثربخشی در زندگی
- ۵/۲- تقوا زره محافظ
- ۶/۲- عزیز شدن پیش خدا
- ۷/۲- حمایت سنت‌های آفرینش
- ۸/۲- تقوا، راه علاج
- ۹/۲- حافظ ایمان
- ۱۰/۲- راه نجات

تین تقوی در فریشت امام خاانه ای مدظله العالی

قرآن درباره ی تقوی می فرماید:

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ - فقط اعمال متقین پذیرفته می شود - مائده/۲۷

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - قرآن متقین را هدایت می کند - بقره/۲

إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً - اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برایتان قوهی شناخت حق

از باطل قرار می دهد - انفال/۲۹

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً - هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم

می کند - طلاق/۲

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ - خدا ولی متقین است - جائیه/۱۹

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ - خدا متقین را دوست دارد - توبه/۴

اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ - اگر تقوی پیشه کنید خدا به شما می آموزد - بقره/۲۸۲

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ - عاقبت نیک برای متقین است - أعراف/۱۲۸

وَأُزِّلَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ - در قیامت بهشت به متقین نزدیک می شود - شعراء/۹۰

این آیات نشان از اهمیت فوق العاده تقوی در عاقبت بشر دارد. برای این که چستی تقوی و راه رسیدن به آن معلوم گردد باید از کسانی که تسلط کامل به علوم اسلامی دارند کمک گرفت و برای این که شکل تقوی در روابط پیچیده اجتماعی امروز، معین گردد باید شناخت کافی از وضعیت جامعه داشت. به یقین بهترین فرد برای موضوع ذکر شده کسی جز نائب امام زمان ارواحنا له الفدا حضرت امام خاانه ای مدظله العالی نیست. به همین دلیل در این مقاله به کنکاش موضوع تقوی در بیانات ایشان پرداخته ایم تا ان شاءالله راه روشنی در حصول به این فضیلت پیش رویمان گشوده شود.

۱- تقوا چیست؟

۱/۱ - معنی تقوا

۱/۱/۱- تقوا یعنی چه؟ یعنی آن شدت مراقبتی که انسان در اعمال شخصی خود از راه حق هیچ تخطی نکند؛ این معنی تقواست. یعنی کاملاً مراقب خود باشد. در دست زدن به پول مراقبت کند؛ در دست زدن به آبروی انسان‌ها مراقبت کند؛ در گزینش‌ها مراقبت کند؛ در طرد کردن‌ها مراقبت کند؛ در حرف زدن مراقبت کند که برخلاف حق سخنی نگوید. یعنی شدت مراقبت. (۸۱/۶/۳۰)

۲/۱/۱- تقوا، یعنی مراقب باشیم برخلاف اراده‌ی الهی حرکتی از ما سرزنند. (۱۳۶۸/۴/۲۳)

۳/۱/۱- پایه‌ی همه‌ی خیرات در جامعه، تقواست... تقوا و پرهیزکاری، یعنی گستره‌ی وسیع عمل‌های خوب، اقدام‌های خوب، فعل‌های خوب و ترک‌های خوب. (۱۳۸۱/۵/۵)

۴/۱/۱- تقوا، یعنی مراقب خود بودن. تقوا، یعنی یک انسان بداند که چه کار می‌کند و هر حرکت خودش را با اراده و فکر و تصمیم انتخاب کند؛ مثل انسانی که سوار بر یک اسب رهوار نشسته، دهانه‌ی اسب در دستش است و می‌داند کجا می‌خواهد برود. تقوا، این است. (۱۳۷۷/۲/۷)

۵/۱/۱- تقوا هم معنایش این است که به طور دائم مراقب حرکات و اعمال و رفتار و گفتار خودتان باشید و خود را رها نکنید. این مراقبت، خیلی برکات دارد. همین مراقبت است که انسان را در صراط مستقیم الهی حفظ می‌کند. بر اثر تقواست که همه چیز به دست می‌آید. (۷۶/۶/۲۶)

۲/۱- انواع تقوا

۱/۲/۱- تقوای فردی؛ یعنی هر کس بین خود و خدا سعی کند از جاده‌ی صلاح و حق تخطی نکند و پا را کج نگذارد. (۱۳۸۱/۵/۵)

۲/۲/۱- تقوای سیاسی؛ یعنی هر کس که در کار سیاست است، سعی کند با مسائل سیاسی صادقانه و دردمندانه و از روی دلسوزی برخورد کند. سیاست به معنای پشت هم اندازی و فریب و دروغ گفتن به افکار عمومی مردم، مطلوب اسلام نیست. (۱۳۸۱/۵/۵)

سیاست یعنی اداره‌ی درست جامعه؛ این جزو دین است. تقوای سیاسی، یعنی انسان در میدان سیاست، صادقانه عمل کند. (۱۳۸۱/۵/۵)

۳/۲/۱- **تقوای اقتصادی**؛ یعنی اگر هر کس برای گذران زندگی و ضمناً آباد کردن محیط خود مجبور است تلاش اقتصادی داشته باشد، راه درست را انتخاب کند. غصب کردن، حرام خوری، دست‌اندازی به مال دیگران - به خصوص به اموال عمومی - از دست‌آورد عمومی مردم به نفع جیب خود استفاده کردن و احیاناً زرنگی‌هایی که علی‌الظاهر در چارچوب قانون هم می‌گنجد، اما خود انسان می‌داند که باطن آن چه قدر فاسد و تباه است، این‌ها خلاف تقوای اقتصادی است. (۱۳۸۱/۵/۵)

۴/۲/۱- **تقوای اجتماعی**؛ یعنی برخورد با مردم در محیط‌های مختلف - چه محیط کسب، چه محیط معاشرت، چه محیط خانواده، چه محیط مدرسه و دانشگاه، چه محیط اداری - همراه با انصاف و خدا ترسی و امانت و صداقت باشد. اگر این نمونه‌ها در جامعه تحقق پیدا کند و عملی شود، اکثر مشکلات مادی و معنوی مردم برطرف خواهد شد. (۱۳۸۱/۵/۵)

۳-۱- مظهر تقوا

مسئولان بالای کشور و بخش‌های مختلف، باید بزرگ‌ترین مظهر تقوایشان این باشد که آن مسؤولیتی را که بر حسب قانون بر عهده گرفته‌اند، به بهترین وجه و بدون هیچ نقصی ادا کنند. البته در سطوح متوسط یا در بدنه‌ی وسیع مسؤولان کشور، ممکن است نشود توقعات را در این حد برای آن‌ها مطرح کرد؛ اما در مورد مسؤولان سطح بالا و مدیران ارشد نظام - نمایندگان مجلس، مسؤولان قوه‌ی قضاییه، اعضای دولت، نیروهای مسلح، نهادهای انقلابی و بخش‌های مسؤول روحانی در زمینه‌ی انقلاب می‌شود. این مسؤولان... باید بیشترین تلاش و کار را بکنند تا این مسؤولیت‌هایی که به عهده‌ی آن‌هاست، به بهترین وجه انجام گیرد. اگر این شد، زندگی مردم آباد و عقب‌ماندگی‌های کشور جبران خواهد شد؛ کمالین که هر مقدار که کار کردیم، اثرش را در جامعه دیده‌ایم. (۱۳۸۲/۸/۱۱)

۴-۱- حد تقوا

۱/۴/۱- تقوای عمومی

البته تقوای عمومی - تقوای ملت - غیر از تقوای خصوصی یکایک افراد است. تقوای عمومی، یعنی همین که وقتی امام اشاره می‌کردند، ناگهان همه‌ی جامعه به حرکت در می‌آمد. این ملت را با تقوا می‌گوییم. معنایش این نیست که حالا اگر یکایک افراد را در میزان پرهیزگاری و تقوا بگذاریم، آن‌ها را یک پرهیزگار کامل ببینیم. نه، اکثراً سرخالی و کسری دارند. مجموعه، یک مجموعه‌ی مؤمن و متقی است - که البته برای یک ملت، خیلی هم افتخار است - اما یکایک ما باید به فکر خودمان باشیم. (۱۳۶۹/۶/۲۹)

۲/۴/۱- تقوای خصوصی (حد تقوای هر کس)

در نظام جمهوری اسلامی، هیچ‌کس نباید از جاده‌ی تقوای مناسب با شأن خودش، خارج بشود. تقوایی که برای مسؤولیت فعلی من لازم است - که من واقعاً باید به خاطر ضعف‌ها و روسپاهی‌های فراوان خودم، به خدا پناه ببرم - با تقوای فلان برادری که فرماندهی یک گردان سپاه است، فرق می‌کند. او در همان حد تقوای خودش باید رعایت بکند.

اگر رعایت نکرد، زیردستش می‌تواند مطمئن باشد که فرماندهی او، ادامه پیدا نخواهد کرد. و به همین ترتیب، تا به بالا و به خود این جایی که من نشسته‌ام، برسد. اگر تخلفی انجام بگیرد، بدون این‌که کسی بخواهد دخالتی بکند، خودبه‌خود آن توانایی‌هایی که خدای متعال داده، مثل برف، زیر خورشید ذوب می‌شود. قوام مسؤولیت در این‌جا، به وجود آن شرایط است. (۱۳۶۹/۶/۲۹)

۲- فواید و آثار تقوا

۱/۲- به نتیجه رسیدن کار

اگر تقوا را رعایت کنیم، کار ما درست انجام خواهد شد و با شرایط لازم و دور از شائبه‌ها و اختلال‌هایی که از ناحیه‌ی فساد هر کاری پیش می‌آید، جلو خواهد رفت و به نتایج خود خواهد رسید. (۱۳۸۲/۸/۱۱)

۲/۲- فهم درست مسائل

تقوا موجب می‌شود که ما، هم خوب و درست بفهمیم، هم درست بیان و عمل کنیم. وقتی انسان درست بفهمد و درست عمل و تبیین کند، موفقیت حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. به همین دلیل است که بیشترین توصیه در قرآن و روایات به مؤمنان، توصیه‌ی به تقواست. (۱۳۸۲/۸/۱۱)

۳/۲- عامل موفقیت فردی و اجتماعی

تقوا مایه‌ی این است که یک فرد یا یک جامعه، در هر میدانی که وارد می‌شود، موفق شود. «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (اعراف/۱۲۸ - قصص/۸۳)؛ عاقبت این سیر عظیم تاریخی و جهانی، متعلق به متقین است. آخرت هم متعلق به متقین است. عاقبت همین دنیا هم متعلق به متقین است. امام اگر باتقوا نبود، در طول این مبارزه نمی‌توانست آن منش و شخصیتی را از خود بروز دهد که برای چنین حرکت عظیمی محور شود و کار به این‌جا منتهی گردد. تقوای او، او را به این‌جا رساند. تقوای او، او را حفظ کرد. (۱۳۷۶/۶/۲۶)

۴/۲- اثربخشی در امور زندگی

تقوا در امور زندگی هم اثر می‌بخشد. در این دستگاه عظیم و در این سپاه مقدس - که به تعبیر امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه لشکر امام زمان [عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف] و لشکر اسلام است - سعی کنید در تمام زوایا تقوا را زنده کنید؛ تقوا در عمل فردی، تقوا در عمل جمعی، تقوای کاری، تقوای سازمانی، تقوای سیاسی - آن جایی که جایش هست - تقوا در عمل فردی خود، در رابطه‌ی با خدا، در رابطه‌ی با انسان‌ها، در رابطه‌ی با بیت‌المال و در رابطه‌ی با کار. اگر این شد، از همه‌ی آن چه که به عنوان برنامه‌ی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی از اول تا به حال ترتیب داده شده است، و نیز از آن چه که امام بزرگوار ترسیم کرده است و همه‌ی ما ملت ایران آن را پذیرفته‌ایم، به کوری چشم دشمن، یک سر سوزن عقب و جلو نخواهد رفت و همان برنامه‌ها عیناً انجام خواهد شد. (۱۳۷۶/۶/۲۶)

۵/۲- تقوا زره محافظ

تقوا زره‌ای است که اگر انسان آن را پوشید، تیرهای زهرآگین فساد و گناه در او کارگر نخواهد شد و او را از پا نخواهد انداخت. تقوا حصن منیع انسان است. این که این همه ما را به تقوا توصیه کرده‌اند، به خاطر همین است. بسیاری از خطاها و انحرافات که مشاهده می‌کنید، ریشه‌ی فکری ندارد؛ نه این که خیال کنید یک ایدئولوژی است که کسی را به این نحوه عمل کردن وادار می‌کند؛ نه، ریشه‌ی بسیاری از این‌ها در نفسانیات خود انسان است. یک‌جا پای انسان می‌لغزد و جلوگیری نمی‌کند؛ این لغزش ادامه پیدا می‌کند و انسان درصد توجیه برمی‌آید و برای خودش ایدئولوژی می‌سازد. انسان گاهی مبنای فکری درست می‌کند تا خطای خود را اصلاح کند. جلو خطاها و لغزش‌های خود را از همه جا بگیریم و بهتر از همه جا، اول کار است و بهتر از اول کار، پیشگیری است. این، روح تقوا را در ما تقویت خواهد کرد. (۱۳۸۲/۹/۱۷)

۶/۲- عزیز شدن پیش خدای متعال

من و شما پیش خدای متعال عزیزتر نیستیم از کسانی که قبل از ما بودند و از کسانی که بعد از ما خواهند آمد؛ مگر این که عملمان خوب باشد و تقوایمان بیشتر از آن‌ها باشد؛ این را توجه داشته باشید. اگر تقوای بیشتری به خرج دادیم، از خودمان بیشتر مراقبت کردیم، بهتر کار کردیم، بهتر به وظایفمان عمل کردیم، به قانون بیشتر احترام گذاشتیم و در جهت این اهداف، بیشتر پیش رفتیم، پیش خدای متعال عزیزتر خواهیم بود؛ اما بدون آن،

نخیر. باید تلاشمان را در این جهت متمرکز کنیم. مواظب باشیم در دام‌هایی که دیگران افتادند، ما نیفتیم. هر کس در آن دام‌ها بیفتد، همان بلاها و همان عواقب برایش متصور است؛ لذا فرقی بین ما و آن‌ها نیست. (۱۳۸۴/۷/۱۷)

۷/۲ - حمایت قوانین و سنت‌های آفرینش

برادران! باید با خدا باشیم، تا خدای متعال به ما کمک کند. «من کان لله کان الله له». اگر برای خدا بودیم و نیت کردیم و تصمیم گرفتیم و حرکت نمودیم، خدای متعال اراده‌اش را در جهت پیشرفت ما قرار خواهد داد، و آن وقت همه‌ی قوانین عالم با ما همراه خواهد بود. (۱۳۷۰/۲/۲۱)

۸/۲ - تقوا، وسیله و راه علاج

به‌هرحال، آن‌چه که ما در این آیه* و در آیات زیادی به‌دست می‌آوریم، این است که تقوا، هم یک وسیله است، هم یک راه علاج است. فقط تکلیف و وظیفه نیست. (۱۳۷۸/۱۰/۴)

* «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آن‌ها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز دانا است.» (فتح/۲۶) [

۹/۲ - علامت و حافظ ایمان

علامت ایمان، گناه نکردن، از خدا ترسیدن، با بندگان خدا خوب بودن، با دشمنان خدا خصم و سرسخت بودن، از اختلاف‌های کوچک برادران راحت صرف‌نظر کردن، و با دشمنان ذره‌ذره را به حساب آوردن است. در مقابل مؤمنین، فروتن باشید و خودتان را ذلیل بگیرید؛ «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (مانده/۵۴). این، با شاخ و شانه کشیدن با همدیگر، نمی‌سازد. این، با محبت و گذشت و مدارا ایجاد می‌شود. تقوا، این‌هاست. تقوا در مسائل مالی، تقوا در مسائل ناموسی، تقوا در مسائل شخصی، تقوا در مسائل سیاسی، به‌خصوص تقوا در مسائل کاری را مهم بینگارید. بدانید که در حرکت تقوایی این کشور و این ملت، آن‌چنان اوج و رونقی به حرکت این ملت داده خواهد شد که چشم دنیا را خیره خواهد کرد. (۱۳۶۹/۳/۲)

۱۰/۲- راه نجات در بن بست‌ها

باید دانست که تقوا راه را هم باز می‌کند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق/۳ و ۲) تقوا موجب می‌شود که در همه‌ی بن بست‌ها - به خصوص بن بست‌های اجتماعی - شما راه نجات پیدا کنید. در بن بست‌های بزرگ، تقوای مسؤولان، برای آن‌ها راه نجات پدید خواهد آورد. «وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».

این محاسبه‌های ما و شما که همیشه محاسبه‌های تمام نیست. پس، اصل قضیه تقواست. توصیه‌ی ما هم به تقواست؛ روزی این ماه هم کمک به تقواست. به مشکلات مردم باید براساس همین روحیه‌ی تقوا برسید. (۱۳۷۸/۱۰/۴)

۳- الزامات تقوا

۱/۳- ترس از خدا

ترس از خدا یعنی چه؟ یعنی حالا مواظب خودتان، مواظب دل و جان و عمل خودتان، مواظب تقوای خودتان و ثبات و استقامتی که از هر انسانی در این راه، متوقع است، باشید. (۱۳۷۸/۱۱/۱۶)

۲/۳- تقوا تکلیفِ دائم

روح‌های ضعیف، دل‌های ضعیف، انسان‌های ضعیف، نمی‌توانند در مشکلات نقش ایفا کنند. این، آن معنویاتی است که نظام اسلامی، جامعه‌ی اسلامی، مسؤول اسلامی، مدیر اسلامی، نسبت به آن مسؤول است... کی ممکن می‌شود ما نقش ایفا کنیم؟ وقتی که «و الزمهم كلمة التَّقْوَى»؛ (فتح/۲۶) برای خودمان، تقوا را به‌عنوان کلمه‌ی ثابت، کلمه‌ی حق و تکلیفِ دائم در نظر بگیریم. تقوا باید در گفتار، در عمل، در تصمیم‌گیری، با زیردستان خود و با مجموعه‌ی کسانی که با ما کار می‌کنند، مورد توجه قرار گیرد؛ که این‌ها درسی به آن‌هاست؛ رفتار آن‌ها هم درسی برای مردم است. (۱۳۷۸/۱۰/۴)

۳/۳- سنگینی مسؤولیت

ما بیش از همه‌ی مردم به تقوا احتیاج داریم؛ چون مسؤولیت‌مان سنگین است و بخشی از اقتدار ملی در اختیار ماست. اگر تقوا نباشد، این اقتداری که متعلق به ملت است و گوشه‌ای از آن در اختیار هر یک از افراد جمع حاضر است، ممکن است در راه و جای درست خود مصرف نشود. بنابراین، مهمترین مسأله برای ما تقواست. (۱۳۸۲/۸/۱۱)

۴/۳- حرکت در جهت خواست و اراده‌ی الهی

بنابراین دو نکته‌ی همراهی با مردم و حرکت در جهت خواست و اراده‌ی الهی را فراموش نکنید. مسأله‌ی خواست خدا هم امر غیر قابل فهم و مبهمی نیست. در هر کاری آنچه را که فکر می‌کنید تکلیف الهی است، عمل کنید. اگر تکلیف الهی با خواسته‌های شخصی معارض شد، خواسته‌ی شخصی را کنار بگذارید. این همان تقوای حقیقی و کاری است که برای مسؤولان لازم است. برای پست و مقام و شغل و امثال این‌ها اصالت و اهمیت قائل نباشید. (۱۳۷۴/۶/۸)

۵/۳- تلاش برای انطباق با الگوی اسلامی

هر کدام از شما تلاش کنید که برای این مسؤولیت‌ها، خودتان را با الگوی اسلامی منطبق سازید؛ یعنی دینتان، تقوایتان، رعایتتان نسبت به حال مردم، رعایتتان نسبت به شرع، رعایتتان نسبت به بیت‌المال، اجتنابتان از خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها و رفیق‌بازی‌ها و قوم‌و خویش‌پرستی‌ها و اجتنابتان از تنبلی و بیکارگی و بی‌عملی و هوی و هوس و این چیزها مطابق با الگوی اسلام باشد. هر کدام از شما بتوانید در این زمینه‌ها کار خودتان را بکنید و پیش بروید و خودتان را بسازید، البته ثواب شما از آن کسی که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام این کار را می‌کرد، یقیناً بیشتر است؛ چون او به امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام نگاه می‌کرد و آن حضرت الگوی کامل بود؛ اما شما چنین کسی را ندارید که آن‌طور به او نگاه کنید و برایتان الگو باشد؛ لیکن ضوابط در دست همه‌ی ما هست و امروز همه‌مان وظیفه داریم. (۱۳۷۹/۹/۱۲)

۶/۳- احساس حضور در مقابل پروردگار عالم

اگر دینداری و پایبندی به اصول نباشد، پای امنیت هم به‌شدت می‌لنگد. حتی پلیس‌هایی که در دنیا به انضباط معروفند، اگر آن قید معنوی، آن حاکم درونی، آن احساسی که بر همه‌ی وسوسه‌ها غلبه دارد، در آن‌ها نباشد، کارایی نخواهند داشت. آن احساس چیست؟ بعضیها از میهن‌دوستی، از احساسات ناسیونالیستی، یا احساسات تشکیلاتی و سازمانی استفاده می‌کنند؛ لیکن واضح شده است که همه‌ی این‌ها در جاهایی لنگ می‌مانند. آن احساسی که همه جا برایی خودش را دارد، احساس دینی و احساس حضور در مقابل پروردگار عالم است. (۱۳۷۰/۱۱/۲)

۴- موانع تقوا

۱/۴- تجمل‌گرایی و گرایش به اشرافیگری

سال‌هاست که بنده درباره‌ی زندگی تشریفاتی مکرر تذکر می‌دهم. این دو جنبه دارد: یک جنبه از لحاظ اصل پایبندی به تجملات و تشریفات است که این بد و دون شأن انسان والاست؛ یعنی یک وقت انسان به یک چیز غیر لازم پایبند می‌شود که دون شأن انسان است؛ به‌علاوه، مسرفانه است؛ تضييع سرمايه‌ها، تضييع اموال و تضييع موجودی‌ها در آن هست. این یک بعد قضیه است که اصل اسراف بد است؛ اصل تجمل همراه با اسراف و همراه با زیاده روی است و بد است؛ لیکن جنبه‌ی دومی دارد که اهمیتش کمتر از جنبه‌ی اول نیست و آن انعکاس تجمل شما در زندگی مردم است. بعضی‌ها از این غفلت می‌کنند. وقتی شما جلو چشم مردم، وضع اتاق و دفتر و محیط کار و محیط زندگی را آن‌چنانی می‌کنید، این یک درس عملی است و هرکسی این را می‌بیند، بر او اثر می‌گذارد. حداقل این را باید رعایت کرد... این اهمیت تقوای ما را این قدر زیاد می‌کند. (۱۳۷۸/۱۰/۴)

۲/۴- خستگی روحی

یکی از نعمت‌های بزرگ خدا این است که آدم خسته نشود و حوصله‌اش سر نرود. در راه‌های طولانی گاهی انسان قوه هم دارد؛ زانو و پاها اصلاً خسته نشده؛ اما آدم از حرکت، خسته‌ی روحی می‌شود. این خستگی روحی، انسان را از رسیدن به اهداف باز می‌دارد. برای این که این خستگی روحی پیش نیاید - که از خستگی جسمی گاهی خطرش هم بیشتر است - استمداد از پروردگار، توکل به خدا و امیدواری به کمک الهی لازم است؛ این را از دست ندهید و این را داشته باشید. (۱۳۸۴/۷/۱۷)

۳/۴- غفلت از مسؤولیت

... فقط این نیست که خدای متعال از تقوای ما در هنگامه‌ی حساب سؤال خواهد کرد؛ که البته اگر بفهمیم و توجه کنیم، این هم چیز عظیمی است. ما که مسؤول هستیم، از حساب الهی، از سختی حساب الهی، از فزع یوم‌الحساب غفلت داریم و هرچه مسؤولیت‌مان بیشتر باشد، این خطر سنگین‌تر است. (۱۳۸۲/۸/۱۱)

۴/۴- عدم رعایت اولویت در صرف و خرج بودجه

در صرف و خرج بودجه هم باید خیلی دقت کنید. یکی از مشخصه‌های تقوای شما همین است. این طور نباشد که ما هر اقدامی که می‌خواهیم بکنیم که مستلزم هزینه‌ای است، به این اکتفا کنیم که این اقدام، اقدام مفیدی است. این کافی نیست. صرف مفید بودن این کار،

کافی نیست برای این که ما این هزینه را بکنیم. در شرایط کنونی ما، باید اولویت داشته باشد. بدون اولویت، هزینه کردن جایز نیست. بعضیها در محیط کارشان و در دفترشان بعضی کارها را می‌کنند؛ بعضی سمینارها و بعضی از اجتماعات و دعوت‌ها و مهمانی‌ها و سفرها را برگزار می‌کنند؛ بلاشک این‌ها فوایدی هم دارد؛ اما این فایده داشتن کافی نیست. در حالی که درآمد‌هایمان محدود و نیازهایمان بسیار زیاد است، باید اولویت‌ها را رعایت کنیم. (۱۳۷۸/۱۰/۴)

۵/۴- ایمان بدون تقوا

قرآن کریم می‌گوید: «هدی للمتقین» (بقره/۲)؛ نمی‌گوید «هدی للمؤمنین». «هدی للمتقین»؛ یعنی اگر یک نفر باشد که دین هم نداشته باشد، اما تقوا داشته باشد... او بلاشک از قرآن هدایت خواهد گرفت و مؤمن خواهد شد. اما اگر مؤمن تقوا نداشته باشد، احتمالاً در ایمان هم پایدار نیست. بستگی به شانسش دارد: اگر در فضای خوبی قرار گرفت، در ایمان باقی می‌ماند؛ اگر در فضای خوبی قرار نگرفت، در ایمان باقی نمی‌ماند. (۱۳۷۷/۲/۷)

۶/۴- عمل دیگری را ملاک قرار دادن

ما دستور کارمان را از عقیده و تشخیص خودمان می‌گیریم. ما باید خوب و ملایم و دینی و تقوایی عمل کنیم. واقعاً «أسس علی التقوی» باشد. مبنا و ملاک کار تقوا باشد. اگر ما فرضاً یک وقت دیدیم که در جامعه، نفر دیگری بر مبنای تقوا عمل نمی‌کند، نگوییم که پس او چرا عمل نمی‌کند. حالا او عمل نکند. عمل نکردن او بر تقوا، موجب این نمی‌شود که ما هم بر تقوا عمل نکنیم. ما باید بر اساس تقوا عمل کنیم. (۱۳۶۸/۱۰/۱۲)

۷/۴- غفلت از خود

خیلی از کارهایی که ما می‌کنیم و لغزش‌هایی که از ما سر می‌زند، بر اثر عدم مراقبت است. خیلی از گناهان را ما با قصد قبلی انجام نمی‌دهیم؛ از خود غفلت می‌کنیم، زبان ما به غیبت و تهمت و شایعه‌پراکنی و دروغ آلوده می‌شود؛ دست ما و چشم ما هم همین‌طور. بنابراین غفلت است که ما را در بلا می‌اندازد. اگر مراقب چشم و زبان و دست و امضاء و قضاوت و نوشتن و حرف زدنمان باشیم، بسیاری از خطاها و گناهان بزرگ و کوچک از ما سر نمی‌زند. اگر مراقب دل خود باشیم، دچار حسد، بدخواهی، بددلی، کینه، بخل، ترس‌های بی‌مورد، طمع به مال و منال دنیا و طمع به ناموس و مال دیگران در دل ما رسوخ نمی‌کند. این مراقبت در انسان، جاده‌ی نجات است. عاقبت نیک، در سایه‌ی این مراقبت به دست می‌آید؛ «و العاقبة للمتقین». اگر این مراقبت در انسانی باشد، امکان گناه از او بسیار کم می‌شود. (۱۳۸۴/۵/۲۸)

۸/۴- ایمان بدون معرفت و معرفت بدون ایمان

معرفت، با ایمان فرق دارد. بعضی‌ها معرفت هم دارند؛ اما ایمان درست و حسابی ندارند. ایمان بدون معرفت هم برای شما کافی نیست. ممکن است برای یک آدم خیلی عامی دورافتاده کافی باشد و او را به بهشت هم برساند؛ اما برای شما نه. آمادگی‌های معنوی و ذخایر روحی و ایمانیتان را حفظ کنید. (۱۳۶۹/۶/۲۹)

۵- راه‌های کسب تقوا

۱/۵- عمل به تکلیف اسلامی و شرعی

اگر انسان، شرع را امام خود قرار بدهد؛ یعنی طبق آنچه که تکلیف اسلامی و شرعی است، قدم به قدم حرکت بکند، یقیناً به پیروزی خواهد رسید. ما هیچ چیز کم نخواهیم داشت. (۶۹/۶/۲۹)

۲/۵- حفظ ایمان

ایمان را باید حفظ کنید. حفظ ایمان، با رفتار خوب، با تأمل و تدبّر خوب، با توجه به خدا، با حفظ و تقویت ارتباط با خداست. حفظ این گوهر، با تواسی به حق و تواسی به صبر است. هر دو نفرتان، یکدیگر را به حق و صبر توصیه کنید. صبر، یعنی پایداری و استقامت. (۷۷/۷/۲۶)

۳/۵- مراقبت از خود

اگر مراقب چشم و زبان و دست و امضاء و قضاوت و نوشتن و حرف زدنمان باشیم...
اگر مراقب دل خود باشیم، ...
این مراقبت در انسان، جاده‌ی نجات است.
عاقبت نیک، در سایه‌ی این مراقبت به دست می‌آید؛ «و العاقبة للمتقين».
اگر این مراقبت در انسانی باشد، امکان گناه از او بسیار کم می‌شود.
عدالت یک انسان هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد؛
استقامت یک انسان و یک ملت هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد؛
حق‌جویی و حق‌پویی هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد.
این مراقبت و این تقوا مادر همه‌ی نیکی‌هاست؛
هدایت هم به خاطر این مراقبت ایجاد می‌شود؛
پیشرفت دنیا و آخرت هم ناشی از همین مراقبت است.
وقتی مراقبت کنیم، فکر ما هم بیکار نمی‌ماند؛ دل ما هم به راه کج نمی‌رود؛ جوارح و اعضای ما هم خطا و لغزش پیدا نمی‌کند یا کم پیدا می‌کند.

دنیا و آخرت زیر سایه‌ی تقواست؛ این درس امیرالمؤمنین است. امروز ما به این درس نیاز داریم؛ نه فقط امروز، بلکه همیشه نیازمندیم؛ اما این مقطع زمانی برای ما مهم است. (۱۳۸۴/۵/۲۸)

۴/۵- علامت ایمان

علایم ایمان، گناه نکردن، از خدا ترسیدن، با بندگان خدا خوب بودن، با دشمنان خدا خصم و سرسخت بودن، از اختلاف‌های کوچک برادران راحت صرف‌نظر کردن، و با دشمنان ذره‌ذره را به حساب آوردن است. در مقابل مؤمنین، فروتن باشید و خودتان را ذلیل بگیرید؛ «أَدِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (مأئده/۵۴). این، با شاخ‌وشانه کشیدن با همدیگر، نمی‌سازد. این، با محبت و گذشت و مدارا ایجاد می‌شود. تقوا، این‌هاست. تقوا در مسائل مالی، تقوا در مسائل ناموسی، تقوا در مسائل شخصی، تقوا در مسائل سیاسی، بخصوص تقوا در مسائل کاری را مهم بینگارید. بدانید که در حرکت تقوایی این کشور و این ملت، آن‌چنان اوج و رونقی به حرکت این ملت داده خواهد شد که چشم دنیا را خیره خواهد کرد. (۱۳۶۹/۳/۲)

۵/۵- دعا و توسل

در دعاهای معتبر خیلی معارف وجود دارد که انسان این‌ها را در هیچ‌جا پیدا نمی‌کند؛ جز در خود همین دعاها. از جمله‌ی این دعاها، دعاهای صحیفه‌ی سجادیه است. در منابع معرفتی ما چیزهایی وجود دارد که جز در صحیفه‌ی سجادیه یا در دعاهای مأثور از ائمه (علیهم‌السلام) انسان اصلاً نمی‌تواند این‌ها را پیدا کند. این معارف با زبان دعا بیان شده. نه این‌که خواستند کتمان کنند؛ طبیعت آن معرفت، طبیعتی است که با این زبان می‌تواند بیان شود؛ با زبان دیگری نمی‌تواند بیان شود؛ بعضی از مفاهیم جز با زبان دعا و تضرع و گفتگو و نجوای با پروردگار عالم اصلاً قابل بیان نیست. لذا ما در روایات و حتی در نهج‌البلاغه از این گونه معارف کمتر می‌بینیم؛ اما در صحیفه‌ی سجادیه و در دعای کمیل و در مناجات شعبانیه و در دعای عرفه‌ی امام حسین و در دعای عرفه‌ی حضرت سجاد و در دعای ابوحمزه‌ی ثمالی از این‌گونه معارف، فراوان می‌بینیم.

از دعاها غفلت نکنید؛ به دعاها پردازید. دعا هم بکنید. شما بارهای سنگینی بر دوش دارید؛ دشمن‌های زیادی هم دارید؛ مخالفان زیادی هم دارید... مقابله‌ی با این مخالفت‌ها یک مقدار:

- عزم و تصمیم قاطع و جد در عمل و خسته نشدن و دنبال کار را گرفتن می‌خواهد
- یک مقدار هم توسل و توجه و تضرع و از خدا کمک خواستن لازم دارد. (۱۳۸۴/۷/۱۷)

چهار چیز

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمِ أَرْبَعًا

هر که را چهار چیز بخشند از چهار چیز محروم ننمایند:

مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ.

محروم ننمایند.

آن را که دعا بخشند از اجابت

و مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ.

محروم ننمایند.

و هر که را توبه بخشند از قبول

و مَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ.

محروم ننمایند.

و هر که را استغفار بخشند از آمرزش

و مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ.

و هر که را شکر بخشند از اضافه شدن نعمت

سید رضی رحمت الله علیه گوید گواه این واقعیات در کتاب خداست:

خداوند در مسأله دعا فرمود:

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ - مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم.» (غافر/۶۰)

و در استغفار فرمود:

«وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمِ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا - کسی که کار بدی

انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و

مهربان خواهد یافت.» (نساء/۱۱۰)

و درباره شکر فرمود:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ - اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود.» (ابراهیم/۷)

و در توبه فرمود:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ

كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا - پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از

روی جهالت انجام می دهند، سپس زود توبه می کنند. خداوند، توبه چنین اشخاصی را

می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.» (نساء/۱۷)

تعدد زوجات

پیامبر اکرم
صلی الله علیه وآله وسلم

تهیه و تدوین: جواد گلگی

اشاره

یکی از سؤالات متداولی که همیشه مطرح است ولی متأسفانه کمتر به آن جواب داده می‌شود، دلیل تعدد زوجات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است. این بحث بسیار قدیمی است و علمای اسلام جواب‌های دقیقی به آن داده‌اند. یکی از بهترین این جواب‌ها که در عین حال خلاصه و مختصر هم هست؛ پاسخ علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به این سؤال است که ما آن را از ترجمه المیزان، جلد ۴، صفحه ۳۰۷ با تغییراتی اندک به محضر خوانندگان تقدیم می‌کنیم.

یکی از اعتراضاتی که بر مسأله‌ی تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شده این است که گفته‌اند: تعدد زوجات جز حرص در شهوت‌رانی و بی‌طاقتی در برابر طغیان شهوت، هیچ انگیزه‌ی دیگری ندارد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای همین جهت تعدد زوجات را برای امتش تجویز کرد و حتی خودش به آن مقداری که برای امت خود تجویز نموده (چهار همسر) اکتفاء ننموده و عدد همسرانش را به نه نفر رسانید.

این مسأله به آیات متفرقه زیادی از قرآن کریم ارتباط پیدا می‌کند که اگر ما بخواهیم بحث مفصلی که همه‌ی جهات مسأله را فرا گیرد آغاز کنیم، علی‌القاعده باید این بحث را در تفسیر یک یک آن آیات بیاوریم و به همین جهت گفتگوی مفصل را به محل مناسب خود می‌گذاریم و در اینجا به‌طور اجمال اشاره‌ای می‌نمائیم.

ابتدا لازم است که نظر ایراد و اشکال کننده را به این نکته معطوف بداریم که تعدد زوجات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این سادگی‌ها که آنان خیال کرده‌اند نیست و انگیزه‌ی آن جناب از این کار زیاده‌روی در زن دوستی و شهوترانی نبوده است، بلکه در طول زندگی و حیانتش هر یک از زنان را که اختیار می‌کرده، به طرز خاصی بوده است.

اولین ازدواج آن حضرت با خدیجه کبرا علیها السلام بوده، و حدود بیست سال و اندی از عمر شریفش را (که تقریباً یک ثلث از عمر آن حضرت است) تنها با این یک همسر گذراند و به او اکتفاء نمود، که سیزده سال از این مدت بعد از نبوت و قبل از هجرتش (از مکه به مدینه) بوده.

آن گاه - در حالی که هیچ همسری نداشت - از مکه به مدینه هجرت نموده و به نشر دعوت و اعلا‌ی کلمه دین پرداخت و سپس با زنانی که بعضی از آن‌ها باکره و بعضی بیوه و همچنین بعضی جوان و بعضی دیگر عجز و سالخورده بودند ازدواج کرد و همه‌ی این ازدواج‌ها در مدت نزدیک به ده سال انجام شد و معلوم است که چنین عملی با این خصوصیات ممکن نیست با انگیزه‌ی عشق به زن توجیه شود، چون نزدیکی و معاشرت با این‌گونه زنان آن هم در اواخر عمر و آن هم از کسی که در اوان عمرش ولع و عطشی برای این کار نداشته، نمی‌تواند انگیزه آن باشد.

علاوه بر این که هیچ شکی نداریم در این که بر حسب عادت جاری، کسانی که زن دوست و اسیر دوستی آنان و خلوت با آنانند، معمولاً عاشق جمال و مفتون ناز و کرشمه‌اند که جمال و ناز و کرشمه در زنان جوان است که در سن خرمی و طراوتند و سیره‌ی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از چنین حالتی حکایت نمی‌کند و عملاً نیز دیدیم که بعد از دختر بکر، با بیوه زن و بعد از زنان جوان با پیرزن ازدواج کرد، یعنی بعد از ازدواج با عایشه و ام‌حبیبه‌ی جوان، با ام سلمه سالخورده و با زینب دختر جحش، که در آن روز بیش از پنجاه سال از عمرشان گذشته بود ازدواج کرد.

از سوی دیگر زنان خود را مخیر فرمود که اگر منظورشان از همسری با آن جناب، خدا و رسول و خانه آخرت باشد، در صورت ادامه زندگی با آن حضرت، زهد در دنیا و ترک خودآرایی و تجمل نمایند و اگر منظورشان از ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تمتع و کام‌گیری از دنیا باشد، سراح جمیل - یعنی طلاق - را انتخاب کنند. آیه زیر شاهد بر همین داستان است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا

«هان ای نبی به همسرانت بگو اگر زندگی دنیا و زینت آن را می‌خواهید بیائید تا شما را از دنیا بهره‌مند کنم و سپس به خوبی و خوشی طلاقتان دهم، و اگر خدا و رسول و خانه‌ی آخرت را می‌خواهید بدانید که خدای عزّ و جل برای زنان نیکوکار شما اجری عظیم آماده کرده است. (سوره احزاب، آیه ۲۹)

و این معنا هم به طوری که ملاحظه می‌کنید با وضع مرد زن دوست و جمال‌پرست و عاشق وصال زنان، نمی‌سازد، (چون چنین مردی هرگز حاضر نیست زنی را که سال‌ها عاشقش بوده و به زحمت به وصالش رسیده، چنین آسان از دست بدهد)

پس برای یک دانشمند اهل تحقیق اگر انصاف داشته باشد، راهی جز این باقی نمی‌ماند که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و زن گرفتنش در اول بعثت و اواخر عمر را، با عواملی غیر زن دوستی و شهوترانی توجیه کند.

(و اینک در توجیه آن می‌گوئیم): رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با بعضی از همسرانش به منظور کسب نیرو و به دست آوردن اقوام بیشتر و در نتیجه به خاطر جمع‌آوری یار و هوادار بیشتر ازدواج کرد و با بعضی دیگر به منظور جلب نمودن و دل‌جویی و در نتیجه ایمن شدن از شر خویشاوندان بعضی از همسرانشان ازدواج فرمود و با بعضی دیگر به این انگیزه ازدواج کرد که هزینه‌ی زندگیش را تکفل نماید و به دیگران بیاموزد که در حفظ زنان بی‌شوهر فقیر و پیر زنان از فقر و مسکنت و بی‌کسی کوشا باشند، و مؤمنین رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در بین خود سنت قرار دهند و با بعضی دیگر به این منظور ازدواج کرد که با یک سنت جاهلیت مبارزه نموده و عملاً آن را باطل سازد.

۱- ازدواجش با "زینب" دختر "جحش" به همین منظور بوده است، چون او نخست همسر زید بن حارثه (پسر خوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم) بود و زید او را طلاق داد و از نظر رسوم جاهلیت ازدواج با همسر پسر خوانده ممنوع بود، چون پسر خوانده در نظر عرب جاهلی حکم پسر را داشت، همان طور که یک مرد نمی تواند همسر پسر صلبی خود را بگیرد، از نظر اعراب ازدواج با همسر پسر خوانده نیز ممنوع بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با زینب ازدواج کرد تا این رسم غلط را بر اندازد، و آیاتی از قرآن در این باب نازل گردید.

وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَاَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ
أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ
تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطْرًا وَ زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا
قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطْرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

□(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خواندهات «زید»] می گفستی: «همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می کردی) و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده ایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود). (احزاب/۳۷)

۲- ازدواجش با "سوده" دختر "زمعه" به این جهت بوده که وی بعد از بازگشت از هجرت دوم از حبشه همسر خود را از دست داد و اقوام او همه کافر بودند و او اگر به میان اقوامش برمی گشت یا به قتلش می رساندند و یا شکنجه اش می کردند و یا بر گرویدن به کفر مجبورش می کردند لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای حفظ او از این مخاطرات با او ازدواج نمود.

۳- دلیل ازدواجش با "زینب" دختر "خزیمه" این بود که همسر وی عبد الله بن جحش در جنگ احد کشته شد و او زنی بود که در جاهلیت به فقرا و مساکین بسیار انفاق و مهربانی می کرد و به همین جهت یکی از بانوان آبرومند و سرشناس آن دوره بود و او را مادر مساکین نامیده بودند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواست با ازدواج با وی آبروی او را حفظ کند (و فضیلت او را تقدیر نماید).

۴- و انگیزه ازدواجش با "ام سلمه" این بود که وی نام اصلیش "هند" بود و قبلاً همسر عبدالله بن ابی سلمه پسر عمه‌ی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و برادر شیری آن حضرت بود و اولین کسی بود که به حبشه هجرت کرد، زنی زاهده و فاضله و دین دار و خردمند بود، بعد از آن که همسرش از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به این جهت با او ازدواج کرد که چون او زنی پیر و دارای ایتام بود و نمی توانست یتیمان خود را اداره کند؛ خواست در این زمینه کمک حال او باشد.

۵- و ازدواجش با "صفیه" دختر "حی بن اخطب" بزرگ یهودیان بنی النضیر به این علت صورت گرفت که پدرش ابن اخطب در جنگ بنی النضیر کشته شد و شوهرش در جنگ خیبر به دست مسلمانان به قتل رسیده بود و خودش در همین جنگ در بین اسیران قرار گرفته بود، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را آزاد کرد و سپس به ازدواج خویش در آورد، تا به این وسیله هم او را از ذلت اسارت حفظ کرده باشد و هم داماد یهودیان شده باشد و یهود به این خاطر دست از توطئه علیه او بردارند.

۶- سبب ازدواجش با "جویریة" که نام اصلیش "برة" و دختر "حارث" بزرگ یهودیان بنی المصطلق بود، بدین جهت بود که در جنگ بنی المصطلق مسلمانان دویست خانه‌وار از زنان و کودکان قبیله را اسیر گرفته بودند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با جویریة ازدواج کرد تا با همه‌ی آنان خویشاوند شود، مسلمانان چون اوضاع را چنین دیدند گفتند: همه‌ی این‌ها خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند و سزاوار نیست اسیر شوند، ناگزیر همه را آزاد کردند و مردان بنی المصطلق نیز چون این رفتار را بدیدند تا آخرین نفر مسلمان شده و به مسلمین پیوستند و در نتیجه جمعیت بسیار زیادی به نیروی اسلام اضافه شد و این عمل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و آن عکس العمل قبیله بنی المصطلق اثر خوبی در دل عرب به جای گذاشت.

۷- ازدواجش با "میمونه" که نامش "بره" و دختر "حارث هلالیه" بود، به این خاطر بود که وی بعد از مرگ شوهر دومش "ابی رهم" پسر عبدالعزی، خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بخشید تا کنیز او باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در برابر این اظهار محبت او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود و این بعد از نزول آیه‌ای بود که در این باره نازل شد.

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَحْزَنَ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا

از آنان هر یک را بخواهی می‌توانی قبول پیشنهاد را تاخیر اندازی، و هر یک را بخواهی می‌توانی پیشنهاد ازدواجش را بپذیری، و آن را هم که قبلاً طلاق گفته‌ای می‌توانی بگیري، این به خوشنودی آنان، و این که اندوهناک نشوند، و این که به همه آن چه به آنان داده‌ای راضی شوند، نزدیک‌تر است، و خدا آن چه در دل‌های شماست می‌داند، و خدا دانای شکيبا است. (احزاب/۵۱).

۷- سبب ازدواجش با "ام حبیبه" (رمله) دختر "ابی سفیان" این بود که وقتی با همسرش عبیدالله بن جحش در دومین بار به حبشه مهاجرت نمود، شوهرش در آن جا به دین نصرانیت در آمد و خود او در دین اسلام ثبات قدم به خرج داد و این عملی است که باید از ناحیه‌ی اسلام قدردانی بشود، از سوی دیگر پدرش از سر سخت‌ترین دشمنان اسلام بود و همواره برای جنگیدن با مسلمین لشکر جمع می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با او ازدواج کرد تا هم از عمل نیکش قدردانی شود، و هم پدر او دست از دشمنی با او بردارد و هم خود او از خطر محفوظ بماند.

۸- ازدواجش با "حفصه" دختر عمر نیز بدین جهت بود که شوهر او خنیس بن حذافه در جنگ بدر کشته شد و او بیوه زن ماند.

۹- تنها همسری که در دختریش با حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ازدواج کرد عایشه دختر ابی بکر بود.

بنابراین اگر در این خصوصیات و در جهاتی که از سیره‌ی آن حضرت در اول و آخر عمرش در اول بحث آوردیم و در زهدی که آن جناب نسبت به دنیا و زینت دنیا داشت و حتی همسران خود را نیز بدان دعوت می‌کرد دقت شود، هیچ شکی باقی نمی‌ماند در این‌که ازدواج‌های رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نظیر ازدواج‌های مردم نبوده، به اضافه این‌که رفتار رسول اکرم صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین با زنان و احیای حقوق از دست رفته‌ی آنان در قرون جاهلیت و تجدید حرمت به باد رفته‌شان و احیای شخصیت اجتماعیشان، دلیل دیگری است بر این‌که پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه وآله وسلم زن را تنها یک وسیله برای شهوترانی مردان نمی‌دانسته و تمام همش این بوده که زنان را از ذلت و بردگی نجات دهد و به مردان بفهماند که زن نیز انسان است. حتی در آخرین نفس عمرش نیز سفارش آنان را به مردان کرده و فرمود: «الصلاة الصلاة و ما ملکت ایمانکم لا تکلفوهم ما لا یطیقون، اللّٰه اللّٰه فی النساء فانهن عوان فی ایدیکم - نماز، نماز و بردگانی که در ملک شمایند زنه‌ار که مافوق طاقتشان بر آنان تحمیل نکنید، خدا را خدا را درباره‌ی زنان مد نظر داشته باشید که آنان مقهور و زیر دست شمایند.» (سیره حلبی ج ۳ ص ۴۷۳ - تا آخر حدیث).

و سیره‌ای که حضرت رحمت للعالمین در رعایت عدالت بین زنان و حسن معاشرتشان و مراقبت حال آنان داشت مختص به خود آن حضرت بود. اما این‌که چرا برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیش از چهار زن جایز بوده، پاسخ این است که این حکم مانند روزه‌ی وصال یعنی چند روز به یک افطار روزه گرفتن، از مختصات آن جناب است و برای احدی از امت جایز نیست، و این مساله برای همه‌ی امت روشن بود و به همین جهت دشمنانش مجال نداشتند که به خاطر آن و به جهت تعدد زوجات بر پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم خرده بگیرند، با این‌که همواره منتظر بودند از او عملی بر خلاف انتظار ببینند و آن را جار بزنند.

ترک کنه

وقوبی در دانشگاه اصلی به کوشش: علی زمانی

مبارزه با نفس، تنها به اراده و طلب توفیق از خداوند نیاز دارد. داستان‌های زیادی در احوال عارفان و پیامبران در مبارزه با شهوت در کتب مختلف آمده است که شاید بعضی آن را مربوط به گذشته بدانند و یا بگویند فلانی پیامبر بود و یا فلانی در خانواده علم و دین رشد یافت و هزاران اما و اگر دیگر.

می‌گویند: اگر حضرت یوسف علیه‌السلام گناه نکرد چون خود پیامبر بود و در خانواده وحی پرورش یافت و پدر و مادرش از بهترین‌های آن روزگار بودند. می‌گویند زمینه گناه فراهم نیست و گرنه کسی نمی‌تواند خود را در برابر گناه به خصوص گناهان جنسی کنترل کند. می‌گویند: یوسف علیه‌السلام فقط یک‌بار در معرض گناه قرار گرفت. می‌گویند تاریخ پر است از داستان علما و عرفایی که در برابر دیو شهوت به زمین خورده‌اند و نتوانستند خود را کنترل کنند، ما که جای خود داریم.

در سال ۱۳۶۵ جوانی مشکلی برایش به‌وجود آمد و چون در خانواده‌ای غیر مذهبی بزرگ شده بود نمی‌دانست از چه کسی باید کمک بگیرد. به این دلیل چون مشکل در رابطه با زنان بود، نامه‌ای برای مجله زن روز نوشت. بعد که مشککش حل شد نامه دوم را برای این مجله ارسال کرد.

این دو نامه را مجله زن روز در اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ در شماره ۱۱۱۴ منتشر نمود. خواندن این دو نامه کافی است و نیاز به هیچ شرح و توضیحی ندارد و راه بهانه‌جویی و عذرتراشی را بر همگان می‌بندد.

(چند خط از نامه‌ها که به موضوع اصلی ارتباط کمتری داشت حذف شده است.)

به نام خداوند بخشنده و مهربان

... سلام من را از این فاصله دور پذیرا باشید. آرزو می‌کنم که در تمام مراحل زندگیتان موفق و مؤید و سلامت باشید ... اما دلیل این‌که امروز در این هوای بارانی، این برادر کوچکتان تصمیم گرفت با شما درد دل کند، مشکل بزرگی است که بر سر راهش قرار گرفته است. جریان را برایتان بازگو می‌کنم:

من پسری ۱۷ ساله هستم و در خانواده‌ای مرفه و ثروتمند، زندگی می‌کنم. اما چه ثروتی که می‌خواهم سر به تنش نباشد. پدر و مادر من هر دو پزشک هستند و از صبح زود تا پاسی از شب را در خارج از منزل سپری می‌کنند. تازه وقتی هم به خانه می‌آیند از بس خسته و کوفته هستند زود می‌روند و می‌خوابند. اصلاً در طول روز یک‌بار از خود سؤال نمی‌کنند که پسرمان (یعنی من) کجاست؟ حالا چه کار می‌کند؟ با چه کسی رفت و آمد می‌کند؟

اما خوشبختانه به حول و قوه الهی من پسری نیستم که از این موقعیت‌ها سوء استفاده کنم و خودم را به منجلاب فساد بکشانم. البته این مشکل اصلی من نیست چون من دیگر به این بی‌توجهی‌ها عادت کرده‌ام و از این‌که آن‌ها اصلاً به من کاری ندارند که کجا می‌روم و چه می‌پوشم و یا کجا می‌گردم تعجب نمی‌کنم، بلکه مشکل اصلی من از حدود یک‌سال پیش شروع شد. پدر و مادرم به دلیل این‌که من تنها بچه خانواده هستم و ضمناً وضع مادیشان هم خوب است، دختر خاله‌ام را که در خانواده‌ای متوسط زندگی می‌کند به فرزندگی که چه عرض کنم به سرپرستی قبول کردند. (البته لازم به تذکر است که دختر خاله‌ام هم‌سن خود من است). بله از آن تاریخ به بعد مشکل من شروع شد و خانه‌ی آرام و ساکت ما که در طول روز کسی جز من در آن زندگی نمی‌کرد تبدیل به زندگی پسری شد که سعی در دور کردن هوای نفس دارد با دختری که به مراتب از شیطان هم پست‌تر و گناه‌کارتر و حرفه‌ای‌تر است. تنها کارهای دختر خاله‌ام را در یک جمله خلاصه می‌کنم:

« درخواست از من برای انجام بزرگ‌ترین گناه کبیره »

می‌دانم که حتماً منظور من را فهمیده‌اید و لازم به توضیحات اضافی نیست. همان‌طور که گفتم پدر و مادرم حدود ۱۷ ساعت از روز را در بیرون از منزل به سر می‌برند یعنی از ۶ صبح تا ۱۱ شب، من هم از ۷ صبح تا ۱ بعد از ظهر مشغول تحصیل هستم یعنی حدود ۱۰ ساعت از روز را با دختر خاله‌ام در خانه تنها هستم. و همان‌طور که گفتم دختر خاله‌ام یک لحظه من را تنها نمی‌گذارد، دائماً در سرم فکر گناه را می‌اندازد. بارها در طول روز از من درخواست گناه می‌کند. البته من پسری نیستم که تسلیم حرف‌های او شوم، همیشه سعی می‌کنم از او خودم را دور کنم ولی او مانند شیطانی است که سر راه هر انسانی ظاهر می‌شود

و او را درون قعر جهنم پرتاب می‌کند و برای همین است که من از او احتراز می‌کنم ولی او دست از سر من برنمی‌دارد.

تو را به خدا کمکم کنید. چه‌طور جواب این حرف‌های چرب و نرم او را بدهم؟ من بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم که او شیطانی است که از آسمان به زمین آمده تا تمام عبادات چندین ساله‌ی من را دود و نابود کند و سپس دوباره به آسمان برگردد. خواهران عزیز کمکم کنید. من چه‌طور می‌توانم او را سر راه بیاورم؟ هر چه به او می‌گویم دست از سرم بردار، گوشش بدهکار نیست. هر چه به او می‌گویم، شخصیت زن این نیست که تو داری انجام می‌دهی، اصلاً گوش نمی‌کند. می‌ترسم آخر و عاقبت کاری دست من بدهد. دوست ندارم که تسلیم او بشوم. باور کنید حتی بعضی وقت‌ها من را تهدید هم می‌کند.

البته فکر می‌کنم همه‌ی این بدبختی‌ها به‌خاطر این است که من یک مقداری زیبا هستم. فکر می‌کنم اگر این موهای طلایی و پوست روشن را نداشتم حتماً این مشکل سرم نمی‌آمد. روزی هزار بار از خداوند درخواست می‌کنم که این زیبایی را از من بگیرد. دوست داشتم در خانواده‌ای فقیر زندگی می‌کردم و زشت‌ترین پسر روی زمین بودم ولی گیر این دختر خاله شیطان صفت نمی‌افتادم که نمی‌گذارد من تا قبل از ازدواج پاک بمانم.

البته تا حالا که من تسلیم خواهش‌های او نشده‌ام ولی می‌ترسم که بالاخره من را وادار به تسلیم کند. خواهران خوبم کمکم کنید، نگذارید این برادرتان پاکی خود را از دست بدهد. بگویید به او چه بگویم و چه‌طور او را ارشاد کنم تا دست از هوای نفس خود بردارد و من را هم این‌همه آزار ندهد؟ چه‌طور او را مانند یک دختر مسلمان بکنم و چه‌طور می‌توانم طرز فکر و رفتار و عقیده‌اش را تغییر دهم؟ ضمناً فکر نمی‌کنم که در میان گذاشتن این مسئله با پدر و مادرم فایده‌ای داشته باشد چون آن‌ها نه وقت و نه حوصله‌ی فکر کردن به این مسائل را ندارند، تازه اگر هم داشته باشند هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند، چون رفتار آن‌ها هم در بیرون از خانه، دست کمی از رفتار دختر خاله‌ام در خانه ندارد. امیدوارم که هر چه زودتر من را کمک کنید. خواهران گرامی جواب نامه‌ام را به این آدرس به صورت کتبی بدهید که قبلاً تشکر و سپاس‌گذاری می‌کنم. با تشکر مجدد. برادرتان امین

پاسخ مجله زن روز

برادر گرامی سلام علیکم

حتماً موضوع را با خانواده خود در میان بگذارید. زیرا آگاهی خانواده‌تان می‌تواند

برای شما مؤثر باشد. موفق باشید.

در چنین مواردی واقعاً انسان در می‌ماند که چه بگوید و راهنمایی بسیار سخت است. به همین دلیل مجله زن روز با این‌که این جوان نوشته بود که گفتن مطلب به پدر و مادرش فایده‌ای ندارد، در پاسخ نوشت موضوع را با پدر و مادر خود در میان بگذارید. وقتی کسی بخواهد که هدایت شود خداوند خود او را هدایت می‌کند. نامه مجله زن روز وقتی رسید که روح امین به عالم بالا پرواز کرده بود و مدیر دبیرستانی که امین در آن تحصیل می‌کرد در پاسخ مجله زن روز نوشت:

بسمه تعالی مجله محترم زن روز:

با سلام، برادر امین ... در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۵ در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسیده‌اند. نامه شهید ضمیمه می‌شود. با تشکر رئیس دبیرستان شهید ...

و این هم آخرین نامه این مجاهد فی سبیل الله در جهاد اکبر و جهاد اصغر

بسم رب الشهداء و الصدیقین

سلام، سلامی به گرمای آفتاب خوزستان و به لطافت نسیم بهاری از این راه دور برای شما می‌فرستم. مدت‌هاست که منتظر نامه‌ی شما هستم ولی تا حالا که عازم دانشگاه اصلی هستم، جوابی از شما دریافت نکرده‌ام. البته مطمئن هستم که شما نامه‌ام را جواب خواهید داد ولی وقتی شما جواب بدهید من امیدوارم که دیگر در این دنیای فانی نباشم.

حدود یک هفته بعد از این‌که برای شما نامه‌ای نوشتم و گفتم خواهر خوانده‌ام من را ترغیب به گناه کبیره‌ی زنا می‌کند، شبی در خواب دیدم که مردی با کت و شلوار سبز در خیابان من را دیده است و به من گفت: «امین، برو به دانشگاه اصلی، وقتت را تلف نکن».

من این خواب را از روحانی مسجدمان سؤال کردم و ایشان گفتند که دانشگاه اصلی یعنی جبهه. من هم از این‌که خدا دست نیاز من را گرفته بود و راهی به روی من گشوده بود خوشحال شدم و حال عازم جبهه‌ی نور علیه تاریکی هستم. البته این نامه را به کادر دبیرستان می‌دهم تا اگر خوشبختانه من شهید شدم و بعد از شهادت من نامه‌ی شما آمد، این را برایتان پست کنند تا از خبر شهادت من آگاه شوید.

... همان‌طور که در نامه قبلی هم نوشته بودم پدر و مادر من آدم‌های درستی نیستند و رفتار و گفتار و کردارشان غربی است و خواهر خوانده‌ام هم که این موضوع را بعد از آمدن به منزل ما دید، فکر کرد من هم زود تسلیم می‌شوم ولی او کور خوانده است. من مدت‌ها با شیطان مبارزه کرده‌ام و خودم را از آلودگی حفظ کرده‌ام. ولی فکر می‌کنید که من تا کی

می‌توانستم در مقابل این شیطان دخترنما مقاومت کنم و برای همین و با توجه به خوابی که دیده بودم تصمیم گرفتم که خودم را به صف عاشقان حقیقی خدا پیوند بزنم و از این دام شیطانی که در جلوی پایم قرار دارد، خلاصی پیدا کنم.

من می‌روم اما بگذار این دختر فاسد بماند، من فقط خوشحالم که حال که عازم جبهه هستم، هیچ گناه کبیره‌ای ندارم و برای گناهان ریز و درشت دیگرم از خداوند طلب مغفرت می‌کنم.

من می‌روم ولی بگذار پدر و مادرم که هر دو دکتر هستند و ادعای تمدن می‌کنند بمانند و به افکار غرب‌زده‌ی خود ادامه دهند. امیدوارم که به زودی از خواب غفلت بیدار شوند. من تا حالا به جبهه نرفته‌ام و نمی‌دانم حال و هوای آن‌جا چگونه است ولی امیدوارم که خداوند ما بندگان سراپا تقصیر را هم مورد لطف خودش قرار دهد و از شربت غرور انگیزی و مسخ‌کننده‌ی شهادت به ما هم بنوشاند. این تنها آرزوی من است.

پدر و مادرم هیچ‌وقت برای من پدر و مادرهای درست و حسابی نبودند. همیشه بیرون از خانه بودند و از صبح زود تا نیمه‌های شب در حال کار در بیمارستان‌ها و یا مطب خصوصی و یا در مجلس‌های فسادانگیزی بودند که من از رفتن به آن‌ها همیشه تنفر داشتم. هیچ‌وقت من محبت واقعی پدر و مادر را احساس نکردم چون اصلاً آن‌ها را درست و حسابی ندیده‌ام. بعد هم که این دختر را پیش ما آوردند که زندگی آرام و بدون دغدغه‌ی من را تبدیل به طوفان مبارزه با گناه کردند. با این‌همه همان‌طور که گفتم خوشحالم که به گناهی که خواهر خوانده‌ام من را به آن تشویق می‌کرد، آلوده نشدم...

قلبم با شنیدن کلمه شهادت، تندتر می‌زند و عطش پایان ناپذیری در رسیدن به این کمال در وجودم شعله می‌کشد.

همان‌طور که گفتم اگر خداوند ما را پذیرفت و شهید شدیم که این نامه را از طرف رئیس دبیرستان برایتان می‌فرستند و اگر خداوند ما را لایق و شایسته‌ی رسیدن به این مقام رفیع ندید و برگشتیم من اگر نامه‌ای از شما دریافت کرده بودم، حتماً جوابش را می‌دهم.

البته امیدوارم برنگردم چون آن‌وقت همان آش و همان کاسه است. بیشتر از این وقت شما را نمی‌گیرم. برای من حتماً دعا کنید... در پایان آرزو می‌کنم که همه‌ی انسان‌های خفته - مخصوصاً پدر و مادر و خواهر خوانده‌ام - از خواب غفلت بیدار شوند و رو به سوی

اسلام بیاورند.... والسلام علی عباد الله الصالحین

راه‌های کنترل شهوت

نویسنده: عباس داودی

شوخی و مزاح

نکات تکمیلی

۱۳) شوخی

۱۴) نرفتن به مجلس گناه

۱۵) همنشینی ... ناپاکان

۱۶) عدم کنجکاوی

۱۷) بوسه‌های ممنوع

۱۸) یاد عذاب

زنا

هم‌جنس‌خواهی

لواط

مساحقه

حیوانات

استمنا (خود ارضایی)

الف) آسیب‌های جسمانی

ب) ضررهای روحی - روانی

راه توبه باز است

نتیجه کنترل شهوت

خواب با خستگی کامل

دعایی برای رفع بی‌خوابی

تا بیدار شدی برخیز

پرهیز از پر خوابی

بستر خواب

شکل خوابیدن

قرآن و دعا

سه نکته دیگر

۸) برنامه خوراک

پرهیز از لقمه حرام

نوع خوراک

پرهیز از پر خوری

یاری از گرسنگی

۹) روزه

۱۰) تنها نماندن با نامحرم

۱۱) موهای زائد

۱۲) پرهیز از اختلاط

بر خورد متکبران

خطرات شهوت

راه‌های کنترل

۱) کنترل چشم

يَعْضُوا و يَغْضُضْنَ

تیر شیطان

حسرت طولانی

هلاکت

آتش

اگر چشم را حفظ کردیم!

چند نگاه دیگر را ترک کن

زناي چشم

۲) کنترل گوش

۳) کنترل فکر

۴) پرهیز از تنهایی

۵) پرهیز از بیکاری

۶) ورزش

۷) برنامه خواب

راه‌های کنترل شهوت

خطرات شهوت

- ۱- خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:
« زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَ
الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْتُ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ
(۱) محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و
چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت
شوند ولی) این‌ها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست
(مادی) است و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست. (الاعمران/۱۴)
- ۲- و در آیه دیگری وقتی درباره‌ی جانشینان پیامبران صحبت می‌کند علت انحراف آن‌ها
را پیروی از شهوات - که مصداق اولیه آن طبق آیه قبل و روایات شهوت جنسی است - بیان
می‌فرماید: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا
(۲) اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند، و از شهوات
پیروی نمودند و بزودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید». (مریم/۵۹)
- ۳- از ابتدای خلقت اقوام مختلف دچار انحرافات جنسی بوده‌اند، و یکی از دلایل درگیری
آن‌ها با پیامبران، این بود که نمی‌خواستند تن به دستورات آن‌ها در خصوص کنترل
شهوت بدهند. نمونه‌هایی از آن‌ها که در آیات و روایات ذکر شده است از این قرار است:
(۳/۲) در زمان حضرت نوح علیه‌السلام زانی هوسران در مجلس مردان شرکت می‌کردند. (۱)
(۳/۳) طبق بعضی از نقل‌ها کشدگان ناقه‌ی حضرت صالح علیه‌السلام به دلیل کامروایی از
زنان فاسد دست به این اقدام زدند. (۲)
- (۳/۴) قوم حضرت لوط علیه‌السلام به عمل شنیع همجس‌بازی پرداختند. (۳)
- (۳/۵) حضرت یوسف علیه‌السلام به دلیل این‌که تسلیم شهوات زنان نشد به زندان افتاد. (۴)

- ۴- در طول تاریخ نیز حکام جور برای غلبه بر مردم به ترویج شهوت‌رانی پرداخته‌اند.
- ۴/۱) «در تاریخ اندلس اسلامی یعنی اسپانیای فعلی می‌خوانیم که نقشه‌ای که مسیحیان برای تصرف اندلس و بیرون کشیدن آن از دست مسلمین کشیدند این بود که به صورت دوستی و خدمت، وسائل عیاشی برای آن‌ها فراهم کردند: باغ‌ها و بوستان‌ها وقف ساختن شراب و نوشانیدن مسلمین شد. دختران زیبا و طناز در خیابان‌ها به دل‌ربایی و عاشق‌سازی پرداختند. سرگرمی‌های شهوانی از هر جهت فراهم شد و روح ایمان و جوانمردی مرد، پس از این جریان بود که توانستند مسلمانان را بی‌درنگ از دم تیغ بگذرانند» (۵).
- ۴/۲) «امروز سیاست مشترکی در همه‌ی دنیا، به وسیله‌ی مراکز معینی دنبال می‌شود. این سیاست عبارت است از این‌که جوانان را تا خرخره در شهوات و غرایز جنسی و فساد اخلاقی غرق کنند» (۶).
- ۵- «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا - نساء/۲۸ - (یعنی) انسان در برابر شهوت جنسی ضعیف است» (۷).
- ۶- رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «أَكْثَرُ مَا تَلِيحُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأُجُوفَانَ الْبُطْنَ وَالْفَرْجَ - بیشترین چیزی که امت من به واسطه آن داخل جهنم خواهند شد شکم و فرج است» (۸).
- ۷- و همچنین فرموده‌اند «خداوند هیچ پیامبری را در گذشتگان مبعوث نکرد مگر آن‌که شیطان امید داشت او را به مهلکه زنان افکند و هلاک سازد» (۹).
- ۸- امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: «اگر جلوی شهوت را نگیری اسیری هستی که هرگز از بند اسارت رها نمی‌شوی» (۱۰).
- ۹- و نیز فرمود: «پایه‌های کفر چهار چیز است: رغبت (دل‌بستگی به دنیا)، رهبت (ترس از دست رفتن دنیا)، خشم و شهوت» (۱۱).

راه‌های کنترل

توجه به این نکته که خداوند در همه حال ناظر اعمال ماست، حیا از خداوند و گناه نکردن در محضر او، یاد مرگ و قیامت، حیا از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ملائکه و دیگرانی که بر گناه ما آگاه می‌شوند، غیرت و عزت و کرامت از عواملی است که باعث می‌گردد تا انسان هر گناهی را ترک کند. اما به صورت اختصاصی برای کنترل شهوت جنسی، مواردی کارساز خواهد بود که در ادامه به آن‌ها اشاره نموده‌ایم.

۱) کنترل چشم

انسان حتی اگر یکبار صحنه‌ای را ببیند و تا آخر عمر دیگر توبه کرده و دنبال این گناه نباشد، هر از چندگاهی شیطان و نفس اماره صحنه‌ای را که دیده از عمق ذهن بیرون کشیده و در معرض دیدگانش خیال قرار می‌دهند تا بتوانند دوباره انسان را به گناه آلوده نمایند. از این‌رو سفارشات زیادی در اسلام به کنترل نگاه شده است.

حضرت علی علیه‌السلام در روایتی نورانی می‌فرماید: «الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ - قلب مصحف دیدگان است» یعنی هرچه خواهی در این کتاب به وسیله دیدگان می‌نویسی. (۱۲)

يَعُضُّوْا و يَعْضُّوْنَ

« قُلْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَعْضُوْا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوْا فُرُوْجَهُمْ - به مردان مؤمن بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند. » (نور/۳۰)

« وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَّ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ ... - و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند... » (نور/۳۱)

تیر شیطان

«شیطان گفته است نگاه کردن تیر و کمان من است که هرگز در آن خطا نمی‌کنم.» (۱۳)

حسرت طولانی

چون همیشه انسان آن‌چه را می‌بیند به دست نمی‌آورد باعث حسرت همیشگی شده و ذهن فرد را به‌طور دائم مشغول به مسائل جنسی می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: « نگاه ناروا تیری است زهرآلود از تیرهای شیطان که به قلب صاحبش می‌خورد و چه بسیار نظرهای ناروا که حسرت طولانی در پی دارد.» (۱۴)

هلاکت

امام صادق علیه‌السلام فرمود: « دیدن اوّل (چون عمدی نبوده) به نفع تو، ولی نظر دوّم (چون ارادی است) به ضرر تو خواهد بود، و نظر سوّم تو را به هلاکت خواهد افکند.» (۱۵)

آتش

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: « هر کس چشمان خود را پر کند از دیدن زنی که دیدنش بر او حرام است خدای عزّ و جلّ در روز قیامت دو دیده او را با میخ‌های آتشین پر نماید و آن‌ها را پر از آتش کند تا وقتی که درباره مردم حکم نماید، آن‌گاه امر صادر شود که او را به دوزخ برید.» (۱۶)

اگر چشم را از حرام حفظ کردیم!

امام اول شیعیان علیه‌السلام فرموده است: «بهترین عبادت چشم‌پوشی از محرّمات خداست» (۱۷)

و درباره‌ی متقین فرمود: «آن‌ها از آن‌چه خدا بر آن‌ها حرام کرده چشم پوشیدند» (۱۸)
این عمل آن‌ها باعث شده تا عجایب عالم هستی را بهتر دیده و درک کنند زیرا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «چشم‌ها را از حرام ببندید تا عجایب را ببینید» (۱۹)
امام صادق علیه‌السلام فرمود: «اگر کسی چشمش به‌زنی افتد و چشم از او بردارد و به‌آسمان اندازد، یا ببندد، هنوز چشم به‌هم نزده که خداوند حورالعینی به‌او تزویج نماید» (۲۰)
و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره‌ی همین عمل فرمود: «هرکس برای خدا نه برای غیر او نگاه حرام را ترک کند خداوند ایمانی به او عطا می‌کند که طعمش را می‌چشد» (۲۱)

چند نگاه دیگر را ترک کن

الف) از آن‌جا که اندام زن برای مرد تحریک‌کننده است، مرد حق ندارد به بدن او نگاه نماید؛ چه به قصد لذت باشد و چه نباشد. اگر نگاه به صورت و دست‌های زن تا میج مجاز شمرده شده است، ظاهراً به خاطر عسر و حرجی است که در پوشش زنان پیش می‌آید؛ علاوه بر این‌که، این جواز هم در صورتی است که به قصد لذت نباشد.

ب) حضرت عیسی علیه‌السلام از نگاه به لباس زن نیز نهی فرموده است: «نباید به چیزی که بر تو روا نیست، خیره نگاه کنی، زیرا تا وقتی که چشمت را حفظ کنی هرگز دچار زناکاری نمی‌شوی، و اگر توانستی به لباس زنی که نامحرم است نگاه نکنی، نگاه نکن» (۲۲)
ج) در چند روایت از نگاه کردن به پشت سر زن‌ها هر چند با حجاب باشند نهی شده است که البته حمل بر کراهت می‌شود. (۲۳)

د) و همچنین نظر کردن مردان بر پسران امرد (بی‌مو، که موی بر صورت نیاورده‌اند) اگر از روی شهوت و موجب فتنه باشد حرام شده است. و از این رو بزرگان دین و اخیار هر عصر و دیاری از نظر کردن به روی پسران احتراز می‌نمودند، حتی یکی از آنان گفته است: «ترس من برای جوان عابد و زاهدی که با پسر امرد می‌نشیند بیشتر از ترسی است که برای او از درنده‌های خطرناک دارم» (۲۴)

ه) نگاه کردن زن هم به مرد، در زمینه میل جنسی تاثیر دارد؛ از این‌رو به آن‌ها هم سفارش شده که به مردها نگاه نکنند (سوره نور آیه ۳۱)؛ به خصوص اگر به قصد لذت‌جویی باشد.

زنای چشم

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند:

« لِكُلِّ عَضْوٍ مِنْ أَيْنِ آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزَّانَا - برای هر عضوی از اعضاء آدمی بهره‌ای از زناست فَالْعَيْنُ زِنَاهُ النَّظَرُ - زناى چشم‌ها نگرستن وَ اللِّسَانُ زِنَاهُ الْكَلَامُ - و زناى زبان سخن گفتن وَ الْأُذُنَانُ زِنَاهُمَا السَّمْعُ - و زناى گوش‌ها شنیدن وَ الْيَدَانُ زِنَاهُمَا الْبَطْشُ - و زناى دست تعدی نمودن وَ الرَّجُلَانُ زِنَاهُمَا الْمَشْيُ - و زناى پاها رفتن وَ الْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ وَ يُكْذِبُهُ - و عورت ممکن است از آن‌ها پیروی کند یا نکند». (۲۵)

۲) کنترل گوش

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «زنای گوش‌ها شنیدن است». پس هر شنیدنی که باعث تحریک شهوت شود زنا است و حرام است. به همین دلیل یکی از عوامل مهم برای کنترل شهوت این است که مراقب شنیدنی‌ها باشیم.

همان وجود نورانی فرموده است: «الْغِنَاءُ رُقِيَّةُ الزَّانَا - غنا افسون زنا است» (۲۶) یعنی غنا انسان را با سحری عجیب به سوی زنا می‌کشاند. و تحریک شهوت را در پی دارد.

حدیث دیگری از آن حضرت مؤید این مطلب است: «صاحب غنا و خوانندگی از گور خود کور و کر و لال برانگیخته می‌شود و زناکننده نیز مثل او برانگیخته خواهد شد». (۲۷) به همین دلیل وعده عذاب زیادی برای اهل موسیقی و غنا داده شده است.

از جمله آن که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند:

«کسی که به لهو گوش دهد، (روز قیامت) در گوشش سرب مذاب ریخته می‌شود». (۲۸) از طرفی برای مبارزه با دیو شهوت، نیاز به عزم جدی و اراده قوی داریم. ولی گوش دادن به تغنیات این اراده را از بین می‌برد.

حضرت امام خمینی رحمت الله علیه فرموده‌اند: «استاد معظّم ما، دام ظلّه، می‌فرمودند بیشتر از هر چه گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می‌کند». (۲۹)

۳) کنترل فکر

فکر و خیال بسیاری از مواقع فرد را به سمت گناه می‌کشاند. به همین دلیل برای پرهیز از خیالات گناه‌آلود لازم است، همیشه موضوعات مورد علاقه‌ای برای فکر کردن آماده داشته باشیم. موضوعاتی علمی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ورزشی و... تا هرگاه افکار و وسوسه‌های شیطانی به ذهن و خیالمان هجوم آورند، از موضوعات جایگزین استفاده نماییم. زیرا فکر گناه قلب را سیاه می‌کند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: عیسی علیه‌السلام به اصحاب خود فرمود:

«موسی نبی‌الله علیه‌السلام به شما دستور داد که زنا نکنید و من به شما دستور می‌دهم که فکر زنا هم در سر نپرورانید تا چه رسد به این که زنا کنید زیرا کسی که خیال زنا کند مانند کسی است که در خانه‌ای نقش و نگار شده، دود و آتش به پا کند. چنین کاری گرچه خانه را نمی‌سوزاند ولی زینت و صفای آن را مکدر کرده و فاسد می‌کند.» (۳۰)

از طرفی فکر به گناه باعث کشیده شدن به سوی معصیت و غلبه آن بر ما خواهد شد. مولی‌الموحدين علیه‌السلام در این خصوص فرموده‌اند: «مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي الْمَعْاصِي دَعَتْهُ إِلَيْهَا -

«کسی که زیاد درباره گناهان فکر کند، گناهان او را به سوی خود می‌کشند.» (۳۱)

و «مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي اللَّذَاتِ غَلَبَتْ عَلَيْهِ

هر که بسیار باشد فکر او در لذت‌ها، غالب شوند لذت‌ها بر او.» (۳۲)

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه می‌فرماید: «خیال یکی از دستاویزهای شیطان است که انسان را به واسطه‌ی آن بیچاره کرده به شقاوت دعوت می‌کند. و آن‌چه باعث غلبه بر شیطان و سپاهش می‌شود، حفظ پرنده خیال است. چون که این خیال مرگی است بس پرواز کن که در هر آنی به شاخی خود را می‌آویزد، و این موجب بسیاری از بدبختی‌هاست. انسان مجاهد که در صدد اصلاح خود برآمده و می‌خواهد باطن را صفایی دهد باید زمام خیال را در دست گیرد و نگذارد هر جا می‌خواهد پرواز کند و مانع شود از این‌که خیال‌های فاسد باطل برای او پیش آید و خیال خود را متوجه امور شریفه کند. اگر چه در اول، شیطان و سپاهش این کار را بسیار مشکل جلوه می‌دهند، ولی با قدری مراقبت و مواظبت، انجام آن آسان می‌شود.» (۳۳)

ع) پرهیز از تنهایی

تنها ماندن در اکثر موارد باعث می‌شود تا شیطان افکار گناه‌آلود را به خیال انسان وارد کند. از این رو اهل بیت علیهم‌السلام سفارش اکید نموده‌اند که افراد تنها نمانند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امام علی علیهم‌السلام فرمود:

«در هیچ سفری تنها خارج مشو، زیرا که شیطان یار شخص تنها است.» (۳۴)

امام کاظم علیه‌السلام برای کسی که چاره‌ای از سفر تنها ندارد فرموده است که بگوید:

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اللَّهُمَّ اِنْسُ وَحَشْتِي وَ اَعْنِي عَلَيَّ وَ حَدَّتِي وَ اَدِّ عَنِّي

هر چه خدا بخواهد واقع می‌شود، هیچ قدرتی و قوتی جز با استعانت از خدا به وجود نمی‌آید. خدایا در حال

وحشتم انیس من باش، و در مقابل تنهاییم یاریم کن، و از غیبتم به سلامت بازگردان.» (۳۵)

دقت کنید که فرموده است شیطان در سفر یار شخص تنها است، بلکه این یک مطلب

کلی است. دلیل ما هم برای این موضوع روایات زیر است.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «خداوند متعال بر شما ای امت: بیست و چهار

صفت را ناخوش داشته و شما را از آن‌ها نهی کرده است: (از جمله آن‌ها این است که)

كِرِهَ أَنْ يَنَامَ الرَّجُلُ فِي بَيْتٍ وَحْدَهُ - مکروه است مرد به تنهایی در خانه‌ای بخوابد.» (۳۶)

پس ملاحظه می‌کنید که تنها خوابیدن در خانه هم مذموم است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «کسی که شب را تنها در خانه بسر برد، شیطان است، و

دو نفر یار یکدیگرند، و سه نفر جمعیتی هستند.» (۳۷)

ه) پرهیز از بیکاری

بسیاری از گناهایی که انسان مرتکب می‌شود به علت بیکاری و نداشتن برنامه است. زیرا

بیکاری باعث تنهایی و تنهایی باعث خیال و فکر به گناه است. اگر برای تمام زمان‌های

فراغتمان برنامه‌ریزی نماییم خیلی راحت‌تر می‌توانیم با فشارهای غریزه جنسی مقابله کنیم.

شرکت در فعالیت‌های فرهنگی، هنری، سیاسی و... می‌تواند به ما کمک زیادی نماید.

به همین دلیل امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «إِنْ يَكُنِ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً فَاتَّصَلَ الْفَرَاغُ

مَفْسَدَةً - اگر شغل خستگی و رنج دارد، بیکاری مدام نیز مایه فساد و تباهی است.» (۳۸)

از طرفی فرد مؤمن بیکاری مفهوم درستی نیست.

پیامبر عظیم‌الشان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: «كَفَى بِالْيَقِينِ غِنًى وَ بِالْعِبَادَةِ شُغْلًا - برای

بی‌نیازی از غیر خدا یقین داشتن کافی و برای مشغول بودن عبادت پروردگار بس است.» (۳۹)

۶) ورزش

مولای متقیان علیه‌السلام می‌فرمایند: «إِذَا كَثُرَتِ الْقُدْرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ - هرگاه قدرت افزایش یافت شهوت کم می‌گردد.» (۴۰)

نداشتن توان جسمی دو اشکال را به دنبال دارد:

اول: به دلیل عدم توانایی بر انجام فعالیت، حتی پیاده‌روی؛ افراد کم‌کم گوشه‌گیر شده و برای پر کردن اوقات فراغت خود به کارهایی مانند تماشای فیلم و بازی‌های رایانه‌ای رو می‌آورند که می‌تواند زمینه وسوسه‌های شهوانی را به دلیل نوع برنامه و تنها بودن ایجاد نماید.

دوم: نتیجه قسمت اول ایجاد مشکلات روحی و روانی است که این‌گونه مشکلات با از بین رفتن صفات مهمی مانند: غیرت، اراده، حیا و امثال آن همراه خواهد بود. که نقش آن‌ها در کنترل شهوت بر کسی پوشیده نیست.

سوم: از طرفی یکی از دلایل فشار شهوت افزایش نیروهای متراکم در بدن است که ورزش موجب دفع و مصرف آن‌ها شده و در این صورت، قوای جنسی تعدیل می‌گردند.

چهارم: یکی از دلایل تحریک جنسی دیر خوابیدن یا بد خوابیدن است. ثابت شده است که هنگامی که افراد به‌طور منظم ورزش می‌کنند خواب زودتر و آرامش‌بخشی دارند.

۷) برنامه خواب

خواب با خستگی کامل

بیشتر انحرافات در زمینه مسایل جنسی از فکرهای ناسالم و خیال‌پردازی‌های قبل از خواب، ناشی می‌شود. بنابراین، تنظیم ساعات خواب برای جوان، ضرورت خاصی می‌یابد و تا زمانی که خواب غالب نشده نباید به رختخواب برود. لازمی این‌کار این است که در طول روز مشغول فعالیت‌های مهم بوده و به اندازه‌ی کافی کار کرده و خسته باشد.

دعایی برای رفع بی‌خوابی

امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: « اگر از بی‌خوابی می‌ترسی وقت خواب بگو:

عِنْدَ مَمَامِكَ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الشَّانِ دَائِمِ السُّلْطَانِ عَظِيمِ الْبُرْهَانِ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ

منزه است خداوند، سلطنتش ابدی و نیرویش عظیم است و همیشه و هر روز در کار خلقت است.

سپس بگو: يَا مُشَيْخَ الْبُطُونِ الْجَائِعَةِ وَ يَا كَاسِيَ الْجُنُوبِ الْعَارِيَةِ وَ يَا مُسَكِّنَ الْعُرُوقِ الضَّارِبَةِ وَ

يَا مَنْوَمَ الْعُيُونِ السَّاهِرَةِ سَكَّنَ عُرُوقِي الضَّارِبَةَ وَ ائْذَنَ لِعَيْنِي أَنْ تَنَامَ عَاجِلًا

ای سیرکننده شکم‌های گرسنه و پوشاننده پیکرهای عریان، و آرام‌کننده قلب‌های

ناراحت و رگ‌های پر خون و ای خواب‌کننده چشم‌های بیدار رگ‌های پر هیجان مرا آرامش ده

و به چشمانم اجازه خواب عطا کن.» (۴۱)

تا بیدار شدی بر خیز

گاهی اوقات از خواب بیدار می‌شویم ولی به دلیل کسلی از رختخواب بیرون نمی‌آییم. این زمان یکی از اوقاتی است که شیطان بهترین فرصت را برای وسوسه و ایجاد انگیزه‌های شهوانی به دست می‌آورد. زیرا علاوه بر آن که مانند هنگام خوابیدن افکار انحرافی ممکن است به سراغمان بیاید، امکان این که در بین این افکار بخواهیم بسیار کمتر است. از طرفی این بودن در رختخواب کمکی به رفع خستگی ما نمی‌کند و فقط مدت زمان زیادی را از دست می‌دهیم.

پرهیز از پر خوابی

پر خوابی علاوه بر آن که باعث بروز تنبلی و کسلی و از دست دادن فرصت‌ها است. به دلیل به هم زدن برنامه‌ی خواب باعث ایجاد زمینه برای افکار انحرافی است. و امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «زیاد خوابیدن بر باد دهنده‌ی دین و دنیا است» (۴۲)

بستر خواب

بستر خواب افراد باید از هم جدا باشد و دو فرد نباید در کنار هم، در یک بستر و زیر یک روانداز بخوابند.

مرد نباید با مرد دیگر زیر یک روانداز بخوابد و نه زن با زن دیگر در زیر یک روانداز و کسی که چنین کند بایستی تادیب شود، تادبیش تعزیر است» (۴۳)

شکل خوابیدن

خوابیدن بر شکم به‌ویژه در مردان باعث تحریک شهوت است و در اسلام از آن نهی شده است. امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «مرد نباید به رو بخوابد و هر که را دیدید که به رو خوابیده، بیدارش کنید و او را رها نکنید» (۴۴)

و نیز فرمود: «مؤمن به پهلو راست رو به قبله می‌خوابد و شیطان و برادرانش و هر دیوانه و هر بیماری به رو می‌خوابد» (۴۵)

قرآن و دعا

شیطان در خواب و بیداری می‌تواند مزاحم انسان شود. با خواندن قرآن و دعاهای وقت خواب، می‌توانیم افکار و خیالات شیطانی را از خود دور کرده و با آرامش بخواهیم.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «اگر می‌ترسی که در خواب محتمل شوی وقتی به بستر رفتی بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْإِحْتِلَامِ وَ مِنْ سُوءِ الْأَحْلَامِ وَ مِنْ أَنْ يَتَلَاعَبَ بِي الشَّيْطَانُ فِي الْبَقْظَةِ وَ الْمَنَامِ بار خدایا بتو پناه می‌برم از احتلام و از خواب‌های بد، و از این که شیطان با من در خواب و بیداری بازی کند» (۴۶)

سه نکته دیگر

هنگام خوابیدن درب اتاق را باز بگذارید. این کار به‌ویژه برای پسران جهت دوری از وسوسه‌ها مفید است.

قبل از خواب، حتماً مثانه خود را تخلیه نمایید.

قبل از ورود به اتاق پدر و مادر حتماً اجازه ورود بگیرید. (۴۷)

۸) برنامه خوراک

پرهیز از لقمه حرام

لقمه حرام انسان را نسبت به همه‌ی گناهان بی‌حیا می‌کند. چه خوردنی حرام باشد چه از پول حرام تهیه شده باشد. خوردن غذا و نشستن در مجلسی که شراب هست و آن چه یقین داریم خمس آن داده نشده حرام است. حتی از خوراکی که در مجلس گناه هم هست باید اجتناب کرد چون اثر وضعی دارد.

نوع خوراک

از خوردن مواد غذایی محرک مانند: خرما، موز، هویج، پیاز، سیر، فلفل، دارچین، زعفران، تخم‌مرغ، گوشت قرمز و غذاهای پرچرب، تنقلات (مثل بادام و پسته) حتی المقدور اجتناب و به میزان ضرورت اکتفا کنید.

مصرف غذاها و میوه‌هایی که شهوت را کم می‌کنند و طبع سرد دارند مانند مرکبات، صیفی‌جاتی مثل خیار؛ نخود سبز، عدس، ترخون، پونه، انار ترش، هندوانه، قهوه، سرکه، کاهو، و... می‌تواند به کاهش شهوت کمک کند. (۴۸)

پرهیز از پرخوری

امام صادق علیه‌السلام فرمود: ضرر هیچ چیز برای دل مومن زیادتیر از بسیار خوردن نیست و پرخوردن باعث دو چیز است: قساوت قلب و هیجان شهوت» (۴۹)

باری از گرسنگی

«هفته‌ای یکی دو روز، روزه مستحبی بگیرید و اگر توان آن را ندارید، روزه اخلاقی بگیرید؛ یعنی، میزان و دفعات صرف غذا را کاهش دهید و فاصله بین هر وعده را افزایش دهید و به حداقل خوراک اکتفا کنید». (۵۰) (روزهای دوشنبه و پنجشنبه توصیه شده است)

« از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است: با تشنگی و گرسنگی با نفس‌هایتان مبارزه کنید همانا پاداش این کار همانند پاداش مبارزه در راه خداست». (۵۱)

۹) روزه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای جوانان بر شما باد ازدواج و هرگاه بعضی از شما قدرت بر ازدواج ندارد، پس روزه بگیرد زیرا روزه کنترل کننده و مهار کننده است.» (۵۲)

گاهی انسان‌های متاهل هم تحت فشار شهوت هستند. عثمان بن مظعون که فردی متاهل بود تصمیم گرفت خود را مقطوع النسل کند. پیامبر به شدت او را از این کار منع کرد و فرمود: «برای کنترل شهوت، روزه بگیر ... و از همسر و عطریات استفاده کن...» (۵۳)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «روزه سه روز از هر ماه و روزه ماه شعبان و سوسه‌ی دل را می‌زداید و پریشانی خاطر را می‌برد.» (۵۴)

(مقصود پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه وسط ماه است.)

۱۰) تنها نماندن با نامحرم

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد در جایی نمی‌ماند که نفس نامحرمی را می‌شنود.» (۵۵)

و فرمود: «به خانهای زنانی که شوهرشان غایب است نروید که شیطان همچون خون در هر یک از شما جریان دارد.» (۵۶)

«شیطان به موسی علیه السلام گفت: «با زن بیگانه در خلوت منشین، که هیچ مردی با زن نامحرم خلوت نکند مگر این که من خود - نه یارانم - سومی آنها خواهم بود تا او را به فتنه اندازم.» (۵۷)

در توضیح المسائل حضرت امام خمینی رحمت الله علیه می‌خوانیم:

«مسئله ۸۹۴ - بودن مرد و زن نامحرم در جای خلوت جایز نیست و احتیاط در نماز خواندن در آن جاست لیکن اگر خواند نمازش باطل نیست.»

البته به فتوای برخی مراجع حضورشان در محل حرام و نمازشان دارای اشکال است. (۵۸)

۱۱) موهای زائد

برطرف کردن موهای زائد بدن با فاصله زمانی بیشتر - البته با رعایت بهداشت که موجب بروز بیماری نشود - در کم کردن شهوت مؤثر است. حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند:

«موی (زائد) بدن هیچ مردی زیاد نشد، مگر این که شهوتش کم شد.» (۵۹)

۱۲) پرهیز از اختلاط با نامحرم

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را در گذشتگان مبعوث نکرد مگر آن‌که شیطان امید داشت او را به مهلکه زنان افکند و هلاک سازد.» (۶۰)

معاشرت و هم‌نشینی زن و مرد با هم، زمینه‌ی هم سخن شدن را فراهم می‌کند و موجب کم شدن حیا و شرم می‌شود. این‌کار اگر ادامه یابد، با مزاح و شوخی طرفین همراه خواهد بود و از آن‌جا که در هم‌نشینی‌ها از قوه بینایی و شنوایی توأم استفاده می‌شود، تحریک میل جنسی برای زن و مرد ایجاد شده و زمینه‌ی لغزش و انحراف جنسی را فراهم می‌کند. وقتی پیامبران در معرض هلاک از این نقطه هستند، تکلیف دیگران معلوم است.

حضرت علی علیه‌السلام معاشرت آزادانه زن و مرد را سرزنش نموده و فرموده‌اند: «مردان را چه شده است که پیوسته یکی از آن‌ها نزد زنی که شوهرش به جنگ رفته می‌نشیند و با او حرف می‌زند و او هم با آن مرد حرف می‌زند. بر شما باد به این که از پشت پرده با آن‌ها صحبت کنید؛ همانا این کار عفت است.» (۶۱)

بر خورد متکبرانه

خداوند به زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «یا نساء النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أَثَمَيْنَ فَلَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا - ای همسران پیامبر! شما مثل یکی از زنان (عادی) نیستید. اگر تقوا پیشه‌اید پس به نرمی و کرشمه سخن نگویید تا (مبادا) آن‌که در دلش بیماری است طمعی پیدا کند، و نیکو و شایسته سخن بگویید.» (احزاب/۳۲)

«وقتی به زنان پیامبر که بیشترشان پیر و سالخورده بوده و زندگی ساده‌ای داشتند هشدار داده می‌شود که با کرشمه و ناز سخن نگویند، زنان جوان و زیبا باید حساب کار خود را بکنند. (زیرا این آیه نشان می‌دهد) با کرشمه سخن گفتن زن، بی‌تقوایی است.» (۶۲)

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز در آخرین خطبه‌ای که برای مردم خواندند فرموده‌اند: هر کس با زن نامحرم شوخی و مزاح کند، به هر کلمه‌ای که با او در دنیا گفتگو کرده هزار سال در آتش دوزخ او را زندانی کنند.» (۶۳)

و نیز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «گفت و شنود با زن‌ها دل را بمیراند.» (۶۴)

و امام علی علیه‌السلام فرمود: «از زنان شرور پرهیزید و از خوبان آن‌ها برحذر باشید.» (۶۵)

با توجه به نکات ذکر شده، برای کنترل شهوت باید:

«با نامحرم رفتار متکبرانه داشت و از سخنان ملایمت‌آمیز با آن‌ها خودداری کرده و از نرمی و لینت در کلام با آن‌ها اجتناب ورزید.» (۶۶)

«به حضرت علی علیه السلام گفتند: پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به زن‌ها سلام می‌کردند، شما چرا نمی‌کنید؟! فرمود: آن حضرت بزرگ‌تر از من بود (۳۰ سال) پیر شده بود. من جوان هستم، می‌ترسم اگر سلام کنم آن خانم یک جواب گرمی به من بدهد که دلم بلرزد. (۶۷)

نکات تکمیلی

* داستان رو گرفتن حضرت زهرا سلام الله علیها از پیرمرد نابینا و روایاتی که درباره‌ی عذاب زنانی که برای غیر شوهر بوی خوش استعمال می‌کنند؛ نشان دهنده‌ی این است که بوی زن، شهوت مرد را تحریک می‌کند. پس باید از آن اجتناب کرد.

* نشستن در جایی که قبلاً زنان نشسته بودند تا وقتی که هنوز گرم است مکروه است.

* دید و بازدید از فامیل تا وقتی واجب است که به گناه نیفتیم. اگر کسانی در فامیل وجود دارند که اهل رعایت حجاب نیستند و یا فسق و فجور علنی دارند که باعث به گناه کشیده شدن ما می‌شود، باید از آن‌ها پرهیز کرد. البته صله رحم فقط دید و بازدید نیست و دعا کردن، کمک نمودن، سلام کردن، تلفنی جویای احوال شدن و امثال آن صله رحم است. (۶۸)

۱۳ شوخی

«ابی بصیر (که از یاران مخصوص امام باقر علیه السلام بود) می‌گوید: «به زنی قرآن درس می‌دادم. یک روز با شاگردم که دختری - خانمی - بود، (شوخی کردم)، بعداً که خدمت امام رسیدم، امام فرمود که: کسی که در خلوت گناه می‌کند، خدا به او توجه نمی‌کند.

از این معلوم می‌شود، دخترهایی که تجدید می‌شوند. پدرشان حق ندارد، معلّم مرد بیاورد برای دخترش. از این معلوم می‌شود، خلوت با زن اجنبی گناه است.» (۶۹)

متأسفانه یکی از شوخی‌های متداول، شوخی‌هایی است که به نحوی به مسائل جنسی مربوط می‌شود. اساتید اخلاقی که نگارنده به آن‌ها مراجعه کرده است همواره تأکید می‌کردند که برای پیشرفت معنوی باید حتماً این‌گونه شوخی‌ها را کنار گذاشت.

از شنیدن و خواندن مباحث و مطالب جنسی و حتی شوخی‌های جنسی و تحریک‌کننده و فکر کردن در این امور، جدا بپرهیزید. زیرا طبق روایت «زنای زبان گفتن است.»

۱۴ نرفتن به مجلس گناه

در مطالب قبل روایتی آمد که فرمود: «زنای پا رفتن است» به همین دلیل در مجالسی که مختلط است یا به نحوی باعث گناه و تحریک شهوت است نباید شرکت کرد.

خداوند یکی از صفات بندگان خوب خود را عدم شرکت در مجالس گناه ذکر می‌فرماید.

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ، وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا - و (بندگان خدا) کسانی هستند که در مجلس (گفتار و کردار) باطل حاضر نمی‌شوند و چون بر لغوی عبور کنند کریمانه بگذرند.» (فرقان/۷۲)

۱۵) همنشینی نکردن با ناپاکان

رابطه با اهل گناه انسان را ناخودآگاه به سوی گناه می‌کشاند. خصوصاً در جامعه امروز که تصاویر گناه‌آلود به راحتی از طریق تلفن همراه، حافظه‌های جیبی، ایمیل و امثال آن منتقل می‌گردد. فاسدان از تعریف گناهانشان - با آب و تاب - نه تنها شرم نمی‌کنند، و دیگران را به دلیل نداشتن ارتباطات غیرشرعی مورد تمسخر قرار داده و در افکار آن‌ها نسبت به طهارت روح ایجاد شبهه می‌نمایند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: « کسی که با رفیق بد و ناپاک همنشین شود، سالم نمی‌ماند و سرانجام به ناپاکی آلوده می‌شود». (۷۰)

۱۶) عدم کنجکاوی در امور جنسی

کنجکاوی در روابط دیگران و مسائل جنسی از راه‌هایی است که ابلیس لعین ما را به فکر شهوت‌رانی بیندازد. به عنوان مثال در جایی دختر و پسری را می‌بینیم که کنار هم نشسته‌اند و یا حتی مشغول گناه هستند. شیطان وسوسه می‌کند ببین که چه می‌کنند و از روابط آن‌ها سر در بیاور. در اینجا اگر مسئولیم باید فوراً دخالت کنیم و نگذاریم گناه ادامه یابد و اگر مسئول نیستیم سریعاً نگاه‌مان را برگردانیم به مسئولین اطلاع دهیم. اگر کنجکاو کنیم به احتمال قوی هدف تیر زهرآلود شیطان قرار خواهیم گرفت.

و یا در رسانه‌ها می‌شنویم که فلان فیلم غیر اخلاقی را در فلان کشور بر علیه نظام اسلامی ساخته‌اند. سریعاً کنجکاو می‌شویم تا بدانیم موارد غیر اخلاقی آن کدام است. چگونه ارتباطاتی در فیلم بوده و در نهایت می‌خواهیم فیلم را ببینیم تا کارشناسی فرهنگی کنیم!!! که در همه این موارد شیطان به هدف خود رسیده و چشم و قلب ما را آلوده نموده است. امثال این موارد در طول زندگی و روابط اجتماعی و خانوادگی ما بسیار است که دانستن اکثر آن‌ها برای ما هیچ ضرورتی نداشته و فقط ضرر دارد.

۱۷) بوسه‌های ممنوع

و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: « چون دختر به شش سالگی رسد، دیگر او را نبوسید، و زن پسر را پس از هفت سالگی نبوسد». (۷۱)

از امام صادق علیه‌السلام نیز روایت شده: « دختری که شش سالگی رسیده پسر بچه او را نبوسد، و پسر بچه که از هفت سال گذشته است زن نامحرم را نبوسد». (۷۲)

۱۸) یاد عذاب گناهان شهوت

قرآن در آیات مختلف دلیل گمراهی انسان‌ها را زینت داده شدن عمل زشت توسط شیطان بیان می‌داند: «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ - شیطان اعمال (ناشایست) شان را در نظرشان زیبا جلوه می‌دهد.» (۷۳) به همین دلیل وقتی شهوت بر انسان غلبه پیدا می‌کند تنها به لذت‌های زودگذر آن می‌اندیشد و از عاقبت کار غافل می‌گردد. برای این‌که شیطان در این عمل موفق نگردد لازم است تا از وعده‌های عذابی که برای این گناهان داده شده کمی آگاهی داشته و هر بار دچار وسوسه شدیم، این وعده‌ها را مد نظر بیاوریم. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «پایان لذت‌ها و بر جای ماندن تلخی‌ها را به یاد آورید.» (۷۴)

در این جا به هر کدام از این گناهان اشاره کوتاهی می‌نماییم و طالبین مطالب بیشتر می‌توانند به کتبی که در این خصوص منتشر شده - که به نظر نگارنده کتاب گناهان کبیره شهید دستغیب یکی از بهترین آن‌هاست - مراجعه نمایند.

زنا

«وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ إِتْنَهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا - و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت، و بد راهی است.» (إسراء/۳۲)

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ - هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند!» (نور/۲)

در روایات آمده است که: «در محشر بوی گندی از عورت زناکار بیرون می‌آید که تمام اهل محشر را ناراحت می‌کند و تمام آن‌ها او را لعنت می‌کنند و او را به عنوان زناکار می‌شناسند.» (آبرویش نیز می‌رود) (۷۵)

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز فرموده‌اند: «ای گروه مسلمانان از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت. آن سه که در دنیا است خرمی را می‌برد، پریشانی و تنگدستی را می‌آورد و عمر را کوتاه می‌کند و آن سه که در آخرت است خشم خدا و بدی در حساب و جاوید ماندن در آتش دوزخ است.» (۷۶)

عواقب دیگری برای زنا ذکر شده است از جمله: «هر گاه زنا زیاد شود، مرگ ناگهانی هم زیاد می‌شود - زمانی که زنا رواج یابد، زلزله خواهد آمد - زنا نکنید، تا همسران شما نیز به زنا آلوده نشوند. هر که به ناموس دیگران تجاوز کند، به ناموسش تجاوز خواهد شد.» (۷۷)

یادآوری می‌گردد که طبق روایت برای هر کدام از اعضای بدن حدی از زنا وجود دارد.

هم‌جنس‌خواهی

الف) لواط - (همجنس‌بازی مردان که حرمتش از زنا بیشتر است).
رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «هرگاه کسی لواط کند عرش خدا به لرزه درآید و خداوند او را لعنت کند و بر او غضب نماید و جهنم را برایش آماده می‌فرماید.»
برای این چنین گنهکاری در هنگام مرگ سنگی از همان نوع سنگ عذاب قوم لوط فرو می‌آید و او را به قعر دوزخ می‌برد و به قوم لوط ملحق می‌کند. در این خصوص داستانی وارد شده که در زمان خلیفه دوم غلامی صاحب خود را که می‌خواست با او به زور لواط کند کشت و جسد او پس از سه روز از قبرش برده شد و به قوم لوط پیوست. (۷۸)

ب) مساحقه (همجنس‌بازی زنان)

زنی از امام صادق علیه‌السلام پرسید زنانی که با یکدیگر مساحقه می‌کنند حدشان چیست؟ فرمود: حدشان حد زنا است. به راستی چون قیامت شود آن‌ها را می‌آورند و لباس‌هایی که از آتش بریده شده بر آن‌ها می‌پوشانند و مقنعه‌ای آتشین بر سرشان می‌بندند و زیرجامه‌های آتشین به بدنشان می‌پوشانند و عمودهای آتشین در جوفشان فرو می‌کنند و آن‌ها را در جهنم می‌اندازند. ای زن اولین قومی که مساحقه بینشان رواج یافت قوم لوط بودند که مردها به عمل لواط سرگرم شدند و زنان بی‌شوهر ماندند پس به یکدیگر مشغول شدند.» (و هنگام نزول عذاب همگی باهم به هلاکت رسیدند.) همچنین «اصحاب‌الرس» که در آیه ۳۸ سوره فرقان و ۱۲ سوره ق به آن‌ها اشاره شده؛ به این گناه آلوده بودند. (۷۹)

حیوانات: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر آنان که به آمیزش با حیوانات تن می‌دهد، لعنت فرستاده است. «لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ وَقَعَ عَلَىٰ بَهِيمَةٍ» (۸۰)

استمناء (خودارضایی)

متأسفانه یکی از گناهان شایع در میان برخی از نوجوانان و جوانان و حتی بزرگسالان دفع شهوت توسط اندام خود است که بیشتر نتیجه خیال‌پردازی‌های جنسی و دیدن صحنه‌های گناه آلود و تحریک‌کننده است.

در روایات اسلامی این گناه بسیار شنیع و وقیح، هم‌پایه زنا ذکر شده و تمام عواقب دنیایی و آخرتی که برای گناه زنا ذکر شده است را در بر دارد. (۸۱)

از طرفی درباره‌ی مضرات جسمی و روحی این عمل که از آن به‌عنوان یک بیماری مهلک یاد شده است کتاب‌ها و مقالات متعددی به رشته تحریر درآمده است. ما در این جا با استفاده از این مقالات تنها به چند مشکل آن - که بیشتر روی آن تاکید شده است - به صورت فهرست‌وار اشاره می‌کنیم.

الف) ضررها و آسیب‌های جسمانی

- ۱- ضعف و تحلیل قوای جسمانی
- ۲- ضعف بینایی
- ۳- آسیب دستگاه تناسلی
- ۴- ابتلا به بیماری « سرعت انزال »
- ۵- ناتوانی جنسی ارضای جنسی ناقص و از دست دادن لذت جنسی پس از ازدواج
- ۶- ایجاد اختلال در دستگاه تولید مثل بدن و احتمال عقیم شدن (بچه دار نشدن)

ب) ضررها و آسیب‌های روحی - روانی

- ۱- ضعف حافظه و حواس پرتی
 - ۲- اضطراب و افسردگی
 - ۳- پرخاشگری و بداخلاقی
 - ۴- انحرافات اخلاقی
 - ۵- آسیب‌ها و ضررهای اجتماعی (احساس گریز از اجتماع)
- طبق تحقیقات به‌عمل آمده اگر کسی به انجام این کار زشت عادت کند، ترک آن برایش از ترک اعتیاد به مواد مخدر سخت‌تر خواهد بود. و کسانی که به‌صورت افراطی دچار این بیماری شده‌اند، همگی کارشان به جنون یا مرگ کشیده است.

راه توبه باز است

برخی افراد وقتی مرتکب گناهان جنسی می‌شوند، خود را پلیدترین فرد اجتماع دانسته و به فکر بازگشت نمی‌افتند. این فکر که از تلبیسات شیطان است باعث می‌شود تا مجدداً به سراغ گناه رفته و هیچ‌گاه به فکر توبه نیفتند. در حالی که کم نبودند افرادی که دچار چنین گناہانی شدند ولی با توبه واقعی به مقامات بزرگی از سیر الی‌الله رسیدند. عنوان چند نمونه از آن‌ها و نام کتاب‌هایی که این حکایات در آن‌ها ذکر شده و احتمال در دسترس بودن آن‌ها بیشتر است، به شرح زیر است.

- ۱- نصح که در حمام‌های زنانه دلاکی می‌کرد - قصص‌التوابین و بازگشت از بیراهه.
- ۲- جوانی که در زمان حکومت حضرت علی علیه‌السلام لواط کرده بود، سپس توبه کرد و در نتیجه در آتش نسوخت - قضاوت‌های امیرالمؤمنین و بازگشت از بیراهه.
- ۳- توبه شعوانه که یک زن بدکاره بود - گناهان کبیره ج ۲ ص ۴۶۷ و قصص‌التوابین.
- ۴- بهلول نباش، قبر دختری را شکافت و کفنش را دزدید و پشیمان شد - گناهان کبیره ج ۲ ص ۴۵۹ و قصص‌التوابین و بازگشت از بیراهه.
- ۵- داستان حسن لانه که در زمان شاه همه‌گونه فسادی کرد و بعدها با خالکوبی‌های مستهجن به جبهه رفت و خدا آبرویش را نبرد. (کتاب قصص‌التوابین)

نتیجه کنترل شهوت

امام علی علیه‌السلام فرمود: « طَهَّرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَنَسِ الشَّهَوَاتِ تُدْرِكُوا رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ - خودتان را از کثیفی شهوات پاک کنید، تا درجات رفیع را درک کنید ». (۸۲)
اگر کسی شهوت خود را کنترل کند درهای آسمان به رویش باز می‌شود.

از پیامبر رحمت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل است که فرمود:
«مَنْ عَشَقَ كَلِمَاتٍ وَ عَفَّ وَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لَدَخَلَهُ الْجَنَّةَ

کسی که عاشق شود و عفت نشان دهد و عشق را پنهان دارد خداوند او را می‌آمرزد و به بهشت داخل می‌کند». (۸۳)

و همچنین فرمود:

«مَنْ عَشَقَ فَكَلِمَاتٍ وَ عَفَّ وَ صَبَرَ فَمَاتَ مَاتَ شَهِيداً وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ

کسی که عاشق شود و عفت نشان دهد و عشق را پنهان دارد و بمیرد اجر شهید را دارد و داخل بهشت می‌شود». (۸۴)

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز فرموده است:

«مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِنْ قَدْرِ فَعَفَّ لَكَادَ الْغَيْفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مجاهد شهید در راه خدا پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه داشته ولی

خودداری نموده. چنین انسان با عفتی نزدیک است فرشته‌ای از فرشتگان باشد. (۸۵)

داستان‌های زیادی از عرفا نقل شده است که ره صدساله را - به دلیل ترک شهوت - یک‌شبه رفته‌اند. در این جا تنها به پنج داستان در این زمینه اشاره می‌کنیم.

۱) زاهد بنی‌اسرائیل که برای ترک گناه خود را از بالای بام به زمین انداخت و جبرئیل او را مابین زمین و آسمان گرفت. - کتاب کیفر گناه ج ۱ ص ۱۷۵

۲) داستان آهنگری که به خاطر ترک گناه، هیچ‌گاه آهن گداخته دستش را نمی‌سوزاند - گناهان کبیره ج ۲ ص ۴۶۴ و قصص‌التوابین.

۳) ابن سیرین برای گناه نکردن خود را به مدفوع آلوده کرد و از خانه زن هوس‌بازگریخت در نتیجه دارای علم تعبیر خواب و بوی خوش تا آخر عمر گردید - داستان راستان ج ۲ -

۴) دختری خود را به رجعلی خیاط عرضه کرد، او از نزد دخترگریخت و در نتیجه به مقام عرفان رسید و چشم برزخیش باز شد. (کتاب رجب و فتانه)

۵) جوان ۱۷ ساله‌ای که هر روز با دخترخاله آلوده‌اش در خانه تنها بود و پدر و مادرش نیز بی‌قید بودند و برای فرار از این محیط به جبهه رفت و به شهادت رسید. (در همین نشریه منتشر شده)

- پی نوشت‌ها
- (۱) من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۴۹
- (۲) مجمع البیان ج ۴ ص ۴۴۱
- (۳) عنکبوت/ ۲۸ و ۲۹
- (۴) سوره یوسف علیه السلام
- (۵) آثار استاد مظہری ج ۳ ص ۴۰۴
- (۶) امام خامنہ ای ۱۳۸۱/۱۲/۶
- (۷) تفسیر نمونہ ج ۳ ص ۳۵۴
- (۸) اصول کافی ج ۲ ص ۷۹
- (۹) معراج السعادت ج ۲ ص ۳۱۶
- (۱۰) غررالحکم/ ۶۹۶۶
- (۱۱) تحف العقول ص ۲۰۵
- (۱۲) نہج البلاغہ (صبحی)، ص ۵۴۸
- (۱۳) علم اخلاق اسلامی ج ۳ ص ۱۴
- (۱۴) المحاسن ج ۱ ص ۱۰۹
- (۱۵) وسائل الشیعہ ج ۲ ص ۱۹۳
- (۱۶) ثواب الأعمال النص، ص ۲۸۶
- (۱۷) مستدرک ج ۱۱ ص ۲۸۰
- (۱۸) نہج البلاغہ/ خطبہ متقین
- (۱۹) مصباح الشریعہ متن، ص ۱۷۳
- (۲۰) من لا یحضره الفقیہ ج ۳ ص ۴۷۴
- (۲۱) مستدرک ج ۱۴ ص ۲۶۸
- (۲۲) مجموعه ورام، ج ۱ ص ۶۲
- (۲۳) گناہان کبیرہ ج ۱ ص ۲۱۳
- (۲۴) علم اخلاق اسلامی ج ۳ ص ۱۴
- (۲۵) بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۳۸ بہ نقل از نفس المصدر ص ۲۴۳
- (۲۶) جامع الأخبار (شعبی)، ص ۱۵۴
- (۲۷) مستدرک ج ۱۳ ص ۲۱۹
- (۲۸) مستدرک ج ۱۳ ص ۲۲۲
- (۲۹) اربعین حدیث ۷
- (۳۰) کافی ج ۵ ص ۵۴۲
- (۳۱) غررالحکم/ ۳۵۴۳
- (۳۲) غررالحکم/ ۳۵۶۴
- (۳۳) چهل حدیث ص ۱۷
- (۳۴) وسائل الشیعہ ج ۱۱ ص ۴۱۰
- (۳۵) محاسن، ج ۲، ص ۳۷۰
- (۳۶) وسائل الشیعہ ج ۱۵ ص ۳۴۵
- (۳۷) کافی ج ۸ ص ۱۵۲
- (۳۸) ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۲۹۹
- (۳۹) التمهید، ص ۶۱
- (۴۰) غررالحکم/ ۴۶۴۸
- (۴۱) مکارم الأخلاق ص ۲۹۰
- (۴۲) کافی ج ۵ ص ۸۴
- (۴۳) تحف العقول، النص، ص ۱۲۲
- (۴۴) خصال ج ۲ ص ۶۱۳
- (۴۵) خصال ج ۱ ص ۲۶۳
- (۴۶) اصول کافی ج ۲ ص ۵۳۶ - مفاتیح الجنان، آداب هنگام خوابیدن
- (۴۷) سوره نور آیات ۵۸ و ۵۹
- (۴۸) کتاب طبیعت و درمان
- (۴۹) مصباح الشریعہ ص ۷۷
- (۵۰) قرائتی فیش های تبلیغی ۱ ص ۱
- (۵۱) ترجمه المراقبات ص ۱۹۴
- (۵۲) کافی ج ۴ ص ۱۸۰
- (۵۳) تفسیر نور ج ۴ ص ۵۵
- (۵۴) خصال ج ۲ ص ۶۱۲
- (۵۵) أمالی (طوسی) النص ص ۶۸۸
- (۵۶) علم اخلاق اسلامی ج ۳ ص ۱۸
- (۵۷) التمهید، ص ۶۱
- (۵۸) علم اخلاق اسلامی ج ۳ ص ۱۶
- (۵۹) نک: توضیح المسائل مراجع
- (۶۰) معراج السعادت ج ۲ ص ۳۱۶
- (۶۱) ... ابی الحدید ج ۱۲ ص ۱۴۷
- (۶۲) تفسیر نور، ج ۹ ص ۳۵۸
- (۶۳) ثواب الأعمال النص ص ۲۸۳
- (۶۴) کافی ج ۲ ص ۶۴۱
- (۶۵) نہج البلاغہ خطبہ ۷۹ ص ۱۷۹
- (۶۶) نرم افزاز آثار حجت الاسلام قرائتی؛ فیش های تبلیغی ۱ ص ۱
- (۶۷) همان - سال ۷۷
- (۶۸) گناہان کبیرہ
- (۶۹) قرائتی سال ۷۳
- (۷۰) بحار ج ۶۸ باب ۷۸ ح ۱۷
- (۷۱) مکارم الأخلاق ص ۲۲۳
- (۷۲) لا یحضره الفقیہ ج ۳ ص ۴۳۷
- (۷۳) ایسن عبارات در آیات أنفال/ ۴۸ نمل/ ۲۴ عنکبوت/ ۳۸ نحل/ ۶۳ عنباً و در أنعام/ ۴۳ با کمی تفاوت تکرار شده است.
- (۷۴) نہج البلاغہ (دشتی) ص ۷۳۵
- (۷۵) گناہان کبیرہ
- (۷۶) خصال ج ۱ ص ۳۲۰
- (۷۷) تفسیر نور ج ۸ ص ۱۴۴
- (۷۸) گناہان کبیرہ
- (۷۹) همان
- (۸۰) مستدرک ج ۱۴ ص ۳۵۵
- (۸۱) گناہان کبیرہ
- (۸۲) غررالحکم/ ۴۸۵۱
- (۸۳) منہاج النجاح مقدمہ ۲ ص ۸۷
- (۸۴) میزان الحکمہ ج ۸ ص ۳۷۸۸
- (۸۵) نہج البلاغہ/ حکمت ۴۷۴

بهشت من همه در صورت علی پیداست

به کوشش: فاطمه محقق

از علامه جعفری می پرسند چه شد که به این کمالات رسیدید؟

ایشان در جواب خاطره‌ای از دوران طلبگی تعریف کرده و اظهار می کنند که هر چه دارند از کراماتی ست که به دنبال این امتحان الهی نصیبشان شده:

ما در نجف در مدرسه صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که، در جشن‌ها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم، و ایام سوگواری را هم، سوگواری می گرفتیم، یک شی مصادف شده بود با ولادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها اول شب نماز مغرب و عشا می خواندیم و یک شربتی می خوردیم آن گاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب می دادیم.

یک آقای بود به نام آقا شیخ حیدر علی اصفهانی، که نجف آبادی بود، معدن ذوق بود. او که، می آمد جلسه دست او قرار می گرفت.

آن ایام ۱۰ تا ۲۱ مرداد نجف خیلی گرم می شد. گرما اصلاً قابل تحمل نبود.

حجره من هم رو به شرق بود تقریباً هم مخروطه بود. من فروردین را در آن جا به طور طبیعی مطالعه می کردم و می خوابیدم. اردیبهشت هم مقداری قابل تحمل بود ولی دیگر از خرداد امکان استفاده از حجره نبود. گرما واقعاً کشنده بود، وقتی می خواستم بروم از حجره کتاب بردارم مثل این بود که وردست نان را از داخل تنور بر می دارم، در اقل وقت و سریع!

با این تعاریف این جشن افتاده بود به این موقع، مدیر مدرسه مان، مرحوم آقا سید اسماعیل اصفهانی هم آن جا بود، به آقا شیخ علی گفت: آقا شب نمی گذره، حرفی داری بگو.

ایشان یک تکه کاغذ روزنامه در آورد

عکس یک دختر بود که زیرش نوشته بود «اجمل بنات عصرها - زیباترین دختر روزگار»

گفت: آقایان من درباره‌ی این عکس از شما سؤال می کنم. اگر شما را مخیر کنند بین این که با این دختر به طور مشروع و قانونی ازدواج کنید - از همان اولین لحظه ملاقات عقد جاری شود و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد - و هزار سال هم زندگی کنید. با کمال خوش رویی و بدون غصه، یا این که جمال حضرت علی علیه السلام را مستحجماً زیارت و ملاقات کنید. کدام را انتخاب می کنید.

سؤال خیلی حساب شده بود. دختر حلال بود و زیارت حضرت علی علیه السلام هم مستحجی.

گفت آقایان واقعیت را بگویید. جا نماز آب نکشید، عجله نکنید، درست جواب دهید. اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود با لهجه اصفهانی گفت:

سید محمد! ما یک چیزی بگوئیم نری به مادرت بگوئی ها؟ معلوم شد نظر آقا چیست؟

شاگرد اول ما نمره اش را گرفت! همه زدند زیر خنده.

کاغذ را به دومی دادند. نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ علی، اختیار داری، وقتی آقا (مدیر مدرسه) این طور فرمودند مگر ما قدرت داریم که خلافت را بگوئیم.

نفر سوم گفت: آقا شیخ حیدر این روایت از امام علی علیه السلام معروف است که فرموده‌اند: «یا حارث همدانی من یمت یری - ای حارث حمدانی هر کس بمیرد مرا ملاقات می‌کند» پس ما ان‌شالله در موقعش جمال حضرت علی علیه السلام را ملاقات می‌کنیم! باز هم همه زدند زیر خنده.

یکی از آقایان گفت: آقا شیخ حیدر گفתי زیارت آقا مستحبی است؟ گفתי آن هم شرعی صددرصد؟ آقا شیخ حیدر گفت: بلی گفت: والله چه عرض کنم.

نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی‌توانم نگاه کنم، کاغذ را رد کردم به نفر بعدی.

گفتم: من یک لحظه دیدار حضرت امام علی علیه السلام را به هزاران سال زناشویی با این زن نمی‌دهم.

یک وقت دیدم یک حالت خیلی عجیبی دست داد. تا آن وقت همچو حالتی ندیده بودم. شبیه به خواب و بی‌هوشی بلند شدم. وارد حجره شدم، حالت غیر عادی، دیگر نفهمیدم، یک‌بار به حالتی دست یافتم. یک دفعه دیدم یک اتاق بزرگی است یک آقای نشسته در صدر مجلس، تمام علامات و قیافه‌ای که شیعه و سنی درباره‌ی امام علی علیه السلام نوشته در این مرد موجود است. یک جوانی پیش من در سمت راستم نشسته بود.

پرسیدم این آقا کیست؟

گفت: این آقا خود حضرت علی علیه السلام است، من سیر او را نگاه کردم. آمدم بیرون، رفتم همان جلسه، کاغذ رسیده بود دست نفر نهم یا دهم، رنگم پریده بود. نمی‌دانم شاید مرحوم شمس‌آبادی بود خطاب به من گفت: آقا شیخ محمد تقی شما کجا رفتید و آمدید؟ نمی‌خواستم ماجرا را بگویم، اصرار کردند و من بالاخره قضیه را گفتم و ماجرا را شرح دادم، خیلی منقلب شدند. خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل (مدیر) را خطاب به آقا شیخ حیدر گفت: «آقا دیگر از این شوخی‌ها نکن، ما را بد آزمایش کردی.»

مرا به روز قیامت به خلد کاری نیست

بهشت من همه در صورت علی پیدا است

جهنم است بهشتی که بی علی باشد جحیم با رخ نورانی علی زیباست
 علی کسی است که یک خردل از محبت او نکوتر است دنیا و آنچه در دنیا است

نظر به امام علی بن ابی طالب علیه السلام

تهیه و تدوین: جواد روشنی

مقدس اردبیلی در صفحه ۱۸۸ کتاب حدیقة الشیعه از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود:

من احب أن ينظر	هر کس دوست دارد نظر کند
إلى إسرافيل في رفعته	به اسرافیل در رفعتش
و إلى ميكائيل في درجته	و به میکائیل در درجه اش
و إلى جبرائيل في عظمته	و به جبرائیل در عظمتش
و إلى آدم في هيئته	و به آدم در هیبتش
و إلى نوح في صبره	و به نوح در صبرش
و إلى إبراهيم في سخاوته	و به ابراهیم در سخاوتش
و إلى سليمان في ملكه	و به سلیمان در فرمانرواییش
و إلى موسى في شجاعته	و به موسی در شجاعتش
و إلى عيسى في سباحته	و به عیسی در مردم داریش
و إلى محمد في شرفه و منزلته	و به محمد در شرف و منزلتش
فلينظر إلى علي بن أبي طالب.	پس نظر کند به علی ابن ابی طالب

روایاتی شبیه به این روایت در کتب زیر آمده است:

- مشارق أنوار اليقين فی أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۶۹
- التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام ص ۴۹۸
- المستترشد فی إمامة علی بن أبي طالب عليه السلام ص ۲۸۸
- الرسالة العلوية فی فضل أمير المؤمنين عليه السلام النص ص ۱۱
- الأمالی (للمفيد) النص ص ۱۴
- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ج ۱ ص ۱۰۰ و ۱۰۳ و ۱۳۷ الأمالی (للطوسی) النص ص ۴۱۷ و ۴۸۶
- بشارة المصطفى لشعبة المرتضى ج ۲ ص ۸۴
- روضه الواعظین و بصيرة ج ۱ ص ۱۲۸
- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب) ج ۳ ص ۲۶۴
- عمدة عيون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار النص ص ۳۶۹
- در شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۲۲۰ و ج ۹ ص ۱۶۸ آمده که این حدیث را احمد بن حنبل در المسند و أحمد بیهقی در صحیحه روایت کرده اند.

نکته‌ها و گفته‌ها

(برگرفته از کتاب خاطرات حجت الاسلام قرائتی)

سهیل ابرائیمش

سرباز واقعی

حضرت آیت‌الله مروارید قدس سره نقل می‌کردند که در خدمت حاج شیخ عباس قمی قدس سره در باغی در حوالی مشهد مهمان بودیم. حاج شیخ عباس بعد از سلام و احوال‌پرسی شروع به نوشتن کرد. گفتند: آقا امروز روز تفریح است؛ فرمود: «فکر می‌کنید من از سهم امام بخورم و کار نکنم!» صاحب باغ گفت: «آقا غذاها و میوه‌ها سهم امام نیست، مال شخصی من است، شما استراحت کنید.»

فرمود: «یعنی می‌گویید یک روز هم که از سهم امام زمان علیه‌السلام استفاده نمی‌کنم، برای مولا هم کار نکنم؟» (ج ۲ ص ۳۸)

پنج دقیقه‌ها

دانشمندی کتابی نوشته است به نام «پنج دقیقه‌های قبل از غذا». دلیلش این بود که وقتی می‌خواست غذا بخورد، تا آوردن غذا دقایقی طول می‌کشید، او از این فرصت استفاده کرده و به مطالعه پرداخته و نکات جذاب کتاب‌های مفید را استخراج می‌نمود و مجموعه‌ای تحت عنوان پنج دقیقه‌های قبل از غذا منتشر کرد. (ج ۲ ص ۶۸)

نماز کنار سفره

یکی از علمای بزرگ، روزی پس از ساعت‌ها درس و بحث به منزل می‌آید، سفره غذا پهن می‌شود؛ عالم فرزانه می‌بیند که چند دقیقه‌ای تا آمدن غذا فرصت هست، کنار سفره به نماز می‌ایستد. خانم می‌پرسد: «آقا مگر نماز نخوانده‌اید؟»

می‌فرمایند: «چرا نماز خوانده‌ام، اما می‌ترسم روز قیامت از این چند دقیقه سؤال کنند که چرا عمرت تلف شد؟» (ج ۲ ص ۷۶)

ظلم به افکار عمومی

عالمی فرزانه در مجلسی نشسته بود. بدون هماهنگی با ایشان، گروهی گفتند: «صلوات بفرستید تا آقا منبر تشریف ببرند» آقا گفت: «من مطالعه نکرده‌ام و آمادگی ندارم.»

گفتند: «هر کس می‌خواهد آقا صحبت کند صلوات بلندتر ختم کند.» آقا گفت: «من مطالعه ندارم.» بالاخره با صلوات سوّم به زور ایشان را بالای منبر فرستادند. ایشان هم گفت: «بسم‌الله الرحمن الرحیم حالا که با زور صلوات مرا بالای منبر فرستادید، پس خوب گوش کنید تا مطلبی برایتان بگویم. بی‌مطالعه حرف زدن ظلم به افکار مردم است. والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته.» سپس از منبر پایین آمد. (ج ۲ ص ۹۶)

مهارت‌هایی برای

پاسخ به سوالات

نویسنده: سید محمد فقیه سبزواری

اشاره:

- (۱) به خوبی آماده شوید
- (۲) با اعتماد به نفس ظاهر شوید
- (۳) مدیریت پرسش‌ها را در اختیار بگیرید
- (۴) زمان به دست بیاورید
- (۵) مشترکات را مشخص کنید
- (۶) به سوالات بی‌اعتنایی نکنید
- (۷) نمونه‌هایی از عبارات برای قانع کردن مخاطب
- (۸) تجزیه و تحلیل کنید
- (۹) با مخاطبان صادق باشید
- (۱۰) به عمومی بودن یا شخصی بودن سؤال توجه کنید
- (۱۱) پرسش‌گر را شناسایی و اداره کنید
- (۱۲) با برنامه‌های پنهان مقابله کنید
- (۱۳) نکته‌های کوتاه...
- (۱۴) انواع پرسش‌هایی که از مخاطبان انتظار می‌رود

مهارت‌هایی برای پاسخ به سؤالات

اشاره:

در هر جلسه آموزشی - سخنرانی، کلاس یا حلقه معرفتی - یکی از نکات اساسی که برای اداره کننده جلسه پیش می‌آید پاسخ به سؤالات مخاطبین است که با انگیزه‌های متفاوتی پرسیده می‌شود.

بسیاری از صحبت‌های خوب با مدیریت ضعیف مربی بر پرسش‌های مخاطبان ممکن است بی‌اثر گردد. باید یاد بگیریم با پرسش‌های نامناسب و مشکل در طول جلسه، مقابله کنیم تا هر پرسشی از ما می‌شود، با اعتماد به نفس، توانائی اداره آن‌را داشته باشیم.

آن چه در پی می‌آید بعضی از نکات برای این مهم است. ولی به یقین تمام مطلب نیست. شما می‌توانید نکات دیگری را که با تجربیات خود یا دیگران به دست آورده‌اید به این مطالب اضافه کنید. اگر این کار را به صورت دسته‌بندی شده انجام دهید، ما با افتخار آماده انتشار آن هستیم.

(۱) به خوبی آماده شوید

این مهم است که شما با مطالعه‌ی کافی و یادداشت‌برداری از نکات مهم کاملاً آماده باشید هر پرسشی که توسط مخاطبان طرح می‌شود، بتوانید پاسخ دهید. راز موفقیت در این کار، تحقیق دقیق و بازنویسی است. زمانی که شما پاک‌نویس مطالب خود را تمام کردید، آن‌را چندین دفعه به‌طور کامل بخوانید. به هر پرسش پاسخ داده نشده‌ای که به نظرتان می‌رسد توجه کنید و سعی کنید هر فاصله‌ای را پر کنید. سپس مطالب خود را برای دوستان یا همکاران خود بخوانید و از آن‌ها بخواهید هر پرسشی دارند، طرح کنند. در زمان مقابله با نکات آن‌ها، اطلاعات ضروری و مورد نیاز را هر جا لازم باشد، اضافه کنید. مراقب باشید که علی‌رغم این آمادگی، ممکن است مخاطبی باشد که یک پرسش نامناسب بپرسد که شما به آن فکر نکرده باشید.

۲) با اعتماد به نفس ظاهر شوید

درست همان‌طور که یک بیان خوب می‌تواند توسط یک بخش پرسش و پاسخ ضعیف تخریب شود، یک بیان متوسط می‌تواند توسط یک اجرای توأم با اعتماد به نفس در انتها نجات یابد. به پرسش‌ها، به بلندی، وضوح پاسخ دهید. این مطلب به خصوص زمانی مهم است که مجبورید بنشینید یا به محل دیگری برای پاسخ‌گویی بروید. اگر مناسب است، در زمان پاسخ به پرسش‌ها بایستید و سطح صدای خود را یکسان حفظ کنید. با دست‌های خود بازی نکنید و یا از بدن منفی استفاده نکنید (مانند دست به سینه ایستادن) که ممکن است به شما حالت تدافعی بدهد.

۳) مدیریت پرسش‌ها را در اختیار بگیرید

هرگز به بیش از یک نفر اجازه ندهید در یک زمان صحبت کند. در غیر این صورت، موقعیت ممکن است به سرعت از کنترل خارج شود. برای مخاطبان توضیح دهید که شما فقط در یک زمان قادر به پاسخ‌گویی به یک سؤال هستید. به‌عنوان مثال بگویید: «اگر بتوانیم سؤال نفر اول را اول بشنویم بعد بلافاصله پس از آن به پرسش نفر دوم بازخواهیم گشت.»

هرگز به بحث طولانی جنبه‌های جزئی صحبت‌های خود کشیده نشوید. اگر با مباحث، بیش از حد درگیر شدید، ترتیبی بدهید که بعد از اتمام بحث، آن را ادامه دهید.

۴) زمان به دست بیاورید

اگر شما خودتان را درحالی یافتید که با پرسش‌های مشکل به خصوصی مواجه هستید، خونسرد باقی بمانید و به خودتان فرصت کوتاهی بدهید تا پیش از پاسخ دادن به دقت فکر کنید. زمانی که با سؤالی مواجه می‌شوید که نیاز به فکر کردن دقیق دارد، نترسید که به یادداشت‌های خود برگردید و به مخاطبان خود بگوئید دارید چه کاری انجام می‌دهید. اگر لازم است از یک تاکتیک طفره رفتن از قبیل نوشیدن جرع‌ای آب، سرفه کردن و امثال این‌ها استفاده کنید. این کارها به شما کمک می‌کند از وضعیتی که در آن به نظر می‌رسد کلمات را گم کرده باشید، رها شوید.

۵) مشترکات را مشخص کنید

توجه کنید که یک ساختمان را باید از پی ساخت و اگر پی آن و اسکلت و ستون‌ها نباشد یا سست باشد، ساختمان اصلاً ساخته نمی‌شود که فرو ریزد. هیچ‌گاه نمی‌توان اول کاشی‌کاری کرد و سپس سقف طبقات را درست نمود.

در پاسخ دادن به بسیاری از سؤالات نیز باید اول مشترکات فکری سؤال کننده و پاسخ دهنده مشخص شود. آن وقت می‌توان پاسخ را بر پایه‌هایی که ساخته‌ایم بنا کنیم. به عبارتی باید کبرای قضیه معلوم شود تا نتیجه صغری حاصل گردد.

به عنوان مثال کسی سؤال می‌کند: «دلیل ولایت تکوینی امام معصوم چیست؟» برای پاسخ به این سؤال مقدماتی لازم است:

۱- آیا اصل توحید در همه‌ی جوانب آن و صفات لاینتناهی خدا مورد قبول دو طرف هست؟

۲- آیا سؤال کننده اصل نبوت پیامبران و رسالت رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عصمت پیامبر را قبول دارد؟

۳- آیا وجود جانشینان حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به عنوان امام تعیین شده از سوی خداوند را پذیرفته است؟

۴- آیا ولایت اجتماعی و تشریحی ائمه علیهم‌السلام به درستی برایش روشن شده است؟

۵- آیا موضوع عصمت چهارده معصوم را درک کرده است؟ تا آن‌ها را از گناه و اشتباه در بیاناتشان مصون بداند؟

۶- آیا قرآن را به‌عنوان یک کتاب آسمانی که هیچ تحریفی در آن نیست و هرچه در آن هست از خداست، می‌شناسد؟

۷- آیا فرق بین روایات صحیح و غیر صحیح را می‌داند تا اگر روایتی گفتید فوراً نگوید که معلوم نیست این روایت درست باشد؟

در این‌جا اگر هر کدام از این موارد را به ترتیب قبول نکرده نباشد، باید اول این نکات را با وی به بحث بگذاریم و سپس به سؤال اصلی برسیم.

به عنوان مثال اگر اصل توحید را قبول ندارد، بحث درباره موضوع ولایت تکوینی، کاری عبث و بی فایده است. زیرا ما در اثبات این موضوع ناچار به استفاده از قرآن و روایات هستیم و وقتی اصل موضوع از نظر سؤال کننده مورد خدشه باشد، اسناد به آن ها بی فایده خواهد بود.

لذا باید اول توحید و سپس نبوت و موارد تا شماره هفت را با او حل نموده و برایش اثبات کنیم و سپس به سراغ سؤال اصلی برویم.

بسیاری از مواقع به دلیل بی توجهی به این موضوع در پاسخ به سؤالات وارد سردرگمی زیادی می شویم. زیرا وقتی در حال پاسخیم به مواردی استناد می کنیم که خود آن ها مورد سؤال قرار می گیرند.

مانند این که می خواهیم از قرآن استدلال بیاریم. سؤال کننده فوراً سؤال خود را رها کرده و می پرسد: «از کجا معلوم قرآن سخن خداست؟» یا وقتی با استناد به روایات دلیلی بیان کنیم. سؤال می شود: «چه دلیلی وجود دارد که این بیان امام صحیح باشد؟» یا «از کجا معلوم این روایت جعلی نیست؟»

۶) به سؤالات بی اعتنایی نکنید

پاسخ های استنادردی وجود دارند که شما می توانید در پاسخ به سؤالات دشوار استفاده کنید. اگر پاسخی را نمی دانید، سعی کنید پاسخی رضایت بخش ارائه کنید که نشان دهد شما نسبت به سؤال بی اعتنا نیستید. اگر یک پرسشگر پافشاری می کند، سؤال را به مخاطبان بازخورد دهید.

۷) نمونه هایی از عبارات برای قانع کردن مخاطب

من پاسخ را نمی دانم ولی می توانم برای شما پیدا کنم و با شما تماس بگیرم.
من نیاز دارم روی این یکی فکر کنم. می توانم کمی دیرتر به این پرسش پاسخ دهم؟ سؤال بعدی لطفاً.

مطمئن نیستم پاسخ این سؤال را بدانم. شاید بتوانیم بعد از جلسه در مورد آن بحث کنیم.

حقیقتاً پاسخ صحیح یا غلطی در این مورد وجود ندارد ولی عقیده شخصی من این است...

۸) تجزیه و تحلیل کنید

درمورد هر سؤالی که از شما پرسیده می‌شود، لحظه‌ای کوتاه فرصت دارید که آن را تجزیه و تحلیل کنید.

آیا از شما خواسته شده که سخنان خود را خلاصه کنید؟

آیا این یک درخواست ساده برای اطلاعات بعدی موضوع شماست؟

آیا به سوی یک دام کشیده می‌شوید؟

۹) با مخاطبان صادق باشید

به دلائل متفاوت، زمان‌هایی وجود دارند که شما به سادگی پاسخ یک سؤال را نمی‌دانید. اگر این اتفاق بیفتد، با مخاطبان صادق باشید. اگر حقایق را نمی‌دانید، بهتر است آن را مستقیماً اقرار کنید تا سدی در اطراف موضوع ساخته باشید.

اگر پاسخی را نمی‌دانید متواضعانه و صادقانه بگویید که: «نمی‌دانم» این کار تاثیر بیشتری بر مخاطب دارد تا این که پاسخ‌های نامربوط بدهید.

با جملاتی از این دست پاسخ ندهید:

من این نکته را بعداً خواهم گفت.

چون مخاطبان از هر کوششی برای تحقیق آن‌ها متنفر می‌شوند و ممکن است شما اعتبار خود را از دست بدهید.

۱۰) به عمومی بودن یا شخصی بودن سؤال توجه کنید

گاه شما ممکن است بینید فردی از مخاطبان سؤال مطرح می‌کند که نیاز به مقدار زیادی بحث پیرامون یکی از جنبه‌های مطالب گفته شده توسط شما، دارد. اگر این بحث مورد علاقه عموم مخاطبان نیست، از پرسشگر بخواهید با شما بعد از اتمام جلسه صحبت کند. اما اگر احساس می‌کنید تمام مخاطبان از شنیدن توضیح جزئیات بیشتر سود می‌برند - و به درستی پاسخ خودتان اطمینان دارید - پاسخ پرسشگر را به‌طور خلاصه، ارائه کنید.

۱۱) پرسش‌گر را شناسایی و اداره کنید

پرسش‌گرها در هیئت‌های متفاوتی ظاهر می‌شوند. بنابراین مهم است که قادر به شناسایی و اداره صحیح آن‌ها باشید. آن‌هایی که مایل به جلب توجه هستند، سعی می‌کنند وانمود کنند بیش از شما می‌دانند درحالی که آن‌هایی که بی‌هدف هستند، در اطراف موضوع سرگردانند و هرگز به نظر نمی‌رسد سؤال مستقیمی بپرسند. هر مورد، شیوه مدیریت خاص خود را دارد. کسی را که بی‌هدف است با گفتن این جمله به اصل مطلب بازگردانید: «این نکته خوبی است و سؤالی را در رابطه با... برمی‌انگیزد».

اگر با کسانی که مایل به جلب توجه هستند مخالفت شود، ممکن است دردسر ایجاد کنند. بنابراین، در تمام موارد، با آن‌ها مؤدبانه رفتار کنید. البته کسانی هم هستند که فقط برای کسب دانش بیشتر و رفع ابهام خود سؤال می‌کنند که این‌ها با ارزش‌ترین سؤال کننده‌ها هستند. قدر این‌ها را بدانید.

۱۲) با برنامه‌های پنهان مقابله کنید

از سوالات از پیش طراحی شده برای نشان دادن ضعفی جدی در بحث آگاه باشید که سخنران را دستپاچه کرده و به تزلزل می‌کشد. سؤالاتی که ارتباط ضعیفی با مطالب شما دارند، ممکن است صرفاً کوششی از جانب یکی از مخاطبان برای مطرح کردن خودش باشد. از طرف دیگر، این برنامه‌ها ممکن است از میل و علاقه به خراب کردن اعتبار شما ریشه بگیرد و شمارا ضعیف و کم اطلاع به نظر برساند. سعی کنید چند پاسخ ذخیره در اختیار داشته باشید از قبیل:

«من امروز تمایل ندارم این جنبه از موضوع را مطرح کنم.»

یا «این یک جنبه مجزاست که من الان وقت بحث کردن درباره‌ی آن را ندارم.»

که کاملاً دو پهلوست و فشار روی شما را کم خواهد کرد.

۱۲) نکته‌های کوتاه...

- ۱ همیشه از مخاطبان بخواهید تا سؤالاتشان را مطرح کنند. این کار باعث درک بهتر مطلب توسط آنان خواهد شد و به شما بیشتر اعتماد می‌کند.
- ۲ بخش پرسش و پاسخ می‌تواند به اهمیت مطالب اصلی باشد.
- ۳ پاسخ دهی به پرسش‌های مخاطبان می‌تواند با توضیح دادن بیشتری در مورد اطلاعات اطراف موضوع، اعتبار شما و در نتیجه نفوذ کلام شما در مخاطب را افزایش دهد.
- ۴ با اطلاعات وسیع خود به مخاطبان غلبه کنید.
- ۵ یک یا دو پاسخ پر طول و تفصیل را پیش‌تر برای پرسش‌هایی که مطمئن هستید پرسیده خواهند شد، آماده کنید.
- ۶ در زمان جستجوی کامل متن بیانات، ممکن است اغلب سؤالات را پیش‌بینی کنید.
- ۷ برخی افراد بیشتر مایلند نکته‌ای را بیان کنند تا پرسشی را طرح کنند. اگر نظر آن‌ها مثبت است و بحث شما را تقویت می‌کند، مؤدبانه است که آن‌ها را تصدیق کنید اما اگر نکته نامربوط است از مخاطب تشکر کرده و به پرسش بعدی بروید.
- ۸ سؤالات را به کل مخاطبان پاسخ بدهید نه فقط به پرسشگر.
- ۹ اغلب پرسش‌هایی که توسط مخاطبان پرسیده می‌شود، قصد کلی دارند و نیایستی شخصی تصور شوند.
- ۱۰ تمام سؤالات بایستی با احترام و نزاکت اداره شوند.
- ۱۱ مراقب باشید با مخاطبان، ارباب منشانه برخورد نکنید.
- ۱۲ مخاطب نیاز دارد بداند آیا شما نظر خودتان را ابراز می‌کنید یا حقایق را؟
- ۱۳ این مطلب مهم است که با پرسشگر بدون توجه به این که چه قدر فرضیات وی غیرقابل قبول باشد، به بحث کشیده نشود.
- ۱۴ بعضی سؤالات واقعاً مشکل، ممکن است لازم باشد مورد تحقیق قرار بگیرند و در تاریخی دیرتر، پاسخ داده شوند.
- ۱۵ بعضی سؤالات نیاز به توضیح توسط پرسشگر دارند.
- ۱۶ سؤالات بایستی همیشه در یک زمان پاسخ داده شوند.
- ۱۷ با گفتن " نکته خوبی بود " پرسشگر خجالتی یا عصبی را تشویق کنید.
- ۱۸ هرچه آهنگ صدا یا قصد پرسش کننده باشد، شما خونسرد باقی بمانید.
- ۱۹ عصبی بودن ممکن است شما را به واکنشی پرخاشگرانه اغوا کند. همیشه قبل از صحبت کردن به پاسخ خود فکر کنید.
- ۲۰ سؤالات خشن را به پرسشگر یا به مخاطبان، ارجاع دهید.

۱۴) انواع پرسش‌هایی که از مخاطبان انتظار می‌رود

پرسش‌های مشخص و به خصوصی وجود دارند که همواره در بخش پرسش و پاسخ تکرار می‌شوند. یاد بگیرید آن‌ها را تشخیص دهید که در نتیجه می‌توانید با آن‌ها به‌طور موفقیت‌آمیزی برخورد کنید:

سؤال جمع‌بندی: «چیزی که به نظر می‌رسد شما می‌خواهید بگوئید این است... درست گفتیم؟»

این‌گونه پرسش‌ها، کوششی برای پیشی گرفتن از کسی است که جلسه را اداره می‌کند. (سخنران یا استاد کلاس و...)

سؤال مستقیم: «می‌توانید در مورد مطالبی که در ابتدای بحث در خصوص... صحبت کنید؟»

این یک درخواست صریح اطلاعات است.

سوالات من و مال من: «وقتی مادر من امتحان کرد نتیجه عکس داد. شما این را چه‌طور توضیح می‌دهید؟»

تجربیات شخصی معمولاً نکته‌ای ایجاد می‌کنند.

سؤال دکارتی: «چگونه می‌توانید بگوئید "ب" درحالی که هنوز موضوع "الف" درستی‌اش معلوم نشده است؟»

دراین‌جا منطق بر سخنران غلبه می‌کند.

سؤال عصبی خام: «چه زمانی می‌خواهید استنادات خود را... بیان کنید.»

این یک دام طبیعتاً ضعیف است.

سؤال کاملاً مربوط به موضوع: «آقای... (یکی از شخصیت‌ها) درباره این موضوع گفته است...». نام بردن اشخاص معروف، معمولاً سبب دوام قدرت می‌شود.

داستان حیرت‌انگیز برصیصای عابد

به کوشش: حسین شمس

« كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ
 کار آن‌ها (منافقان) مانند شیطان است که به انسان گفت کافر شو و هنگامی که کافر

شد گفت من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم. (حشر/۱۶)

بعضی از مفسران و ارباب حدیث در ذیل این آیات روایتی پر معنی از عابدی از بنی‌اسرائیل بنام « برصیصا » نقل کرده‌اند که می‌تواند درس بزرگی برای همه‌ی افراد باشد تا هرگز با طناب پوسیده شیطان و منافقان به چاه نروند که رفتن همان و سرنگون شدن در قعر چاه همان! خلاصه داستان چنین است:

در میان بنی اسرائیل عابدی بود بنام « برصیصا » که زمانی طولانی عبادت کرده بود و به آن حد از مقام قرب رسیده بود که بیماران روانی را نزد او می‌آوردند و با دعای او سلامت خود را باز می‌یافتند. روزی زن جوانی را از یک خانواده با شخصیت به وسیله‌ی برادرانش نزد او آوردند و بنا شد مدتی بماند تا شفا یابد. شیطان در این‌جا به وسوسه‌گری مشغول شد و آن قدر صحنه را در نظر او زینت داد تا آن مرد عابد به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردار شده (و از آن‌جا که گناه همیشه سرچشمه گناهان عظیم‌تر است) زن را به قتل رسانید و در گوشه‌ای از بیابان دفن کرد! برادرانش از این ماجرا با خبر شدند که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده، این خبر در تمام شهر پیچید، و به گوش امیر رسید، او با گروهی از مردم حرکت کرد تا از ماجرا با خبر شود، هنگامی که جنایات عابد مسلم شد او را از عبادتگاهش فرو کشیدند، پس از اقرار به گناه دستور داد او را به دار بیاویزند، هنگامی که بر بالای چوبه دار قرار گرفت شیطان در نظرش مجسم شد، گفت: من بودم که تو را به این روز افکندم! و اگر آن‌چه را می‌گویم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهیم کرد! عابد گفت چه کنم؟ گفت: تنها یک سجده برای من کن کافی است! عابد گفت: در این حالتی که می‌بینی توانایی ندارم، شیطان گفت: اشاره‌ای کفایت می‌کند، عابد با گوشه چشم، یا با دست خود، اشاره‌ای کرد و سجده به شیطان آورد و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت! (تفسیر نمونه ج ۲۳ ص ۵۴۴)

نماز ۵ وقت است

یا ۳ وقت

نویسنده: علیرضا نیکمرد

طرح موضوع

وقت نماز در دیدگاه شیعه

وقت نماز در دیدگاه اهل تسنن

موضوع اختلاف

جواز جمع در میان اهل سنت

ادله شیعه

الف) قرآن

ب) بعضی روایات اهل سنت

ج) بعضی روایات تشیع

نتیجه گیری

نماز ۵ وقت است یا ۳ وقت

طرح موضوع

یکی از سؤالاتی که درباره وقت نماز مطرح می‌شود این است که با وجود آن‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمازها را در پنج وقت می‌خواندند چرا شیعیان نمازها را در سه وقت می‌خوانند و نمازهای (ظهر و عصر) و (مغرب و عشاء) را جمع می‌کنند.

وقت نماز در دیدگاه شیعه

معیار در اوقات نماز، طلوع و غروب خورشید است، بر اساس نظر فقهای شیعه:
اول وقت نماز صبح، زمانی است که شب به پایان رسیده و سفیدی که در طرف مشرق در آسمان رو به بالا حرکت می‌کند کم کم پهن و گسترده شود و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می‌آید. در این زمان، وقت نماز صبح به پایان رسیده و نماز صبح قضا می‌شود.

در مورد نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشاء این است که هر یک از نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشاء، یک وقت خاص دارند و یک وقت مشترک:
وقت خاص نماز ظهر، از آغاز ظهر شرعی (وقت زوال) است تا مقدار زمانی که چهار رکعت نماز خوانده می‌شود، در این مدت محدود تنها نماز ظهر را می‌توان بجا آورد.
وقت خاص نماز عصر، زمانی است که از آن لحظه تا وقت غروب، تنها به اندازه مدت خواندن نماز عصر فرصت باشد.

وقت مشترک بین دو نماز ظهر و عصر، از انتهای وقت خاص نماز ظهر، تا ابتدای وقت خاص نماز عصر است. در تمام این وقت مشترک می‌توانیم نماز ظهر و عصر را با هم و بدون فاصله بخوانیم.

وقت فضیلت نماز ظهر از اول ظهر است تا وقتی که سایه شاخص بعد از ظهر به اندازه «دو هفتم» خودش اضافه شود.

فضیلت عصر هنگامی است که سایه شاخص به اندازه خودش اضافه شود. و اگر کسی در اول ظهر، نافله ظهر و نماز ظهر را بخواند بهتر است بلافاصله نماز عصر و نافله آن را بخواند.

وقت خاص نماز مغرب، از آغاز مغرب شرعی است تا مقدار زمانی که سه رکعت نماز خوانده شود و در این مدت محدود، تنها نماز مغرب را می‌توان ادا نمود.

وقت خاص نماز عشا، زمانی است که از آن لحظه تا نیمه شب شرعی، تنها به اندازه خواندن نماز عشا فرصت باشد. در این مدت کوتاه، تنها نماز عشا را می‌توانیم بجا آوریم. وقت مشترک بین دو نماز مغرب و عشا، از انتهای وقت خاص نماز مغرب تا ابتدای وقت خاص نماز عشا ادامه دارد. در طول این مدت مشترک، می‌توانیم نماز مغرب و عشا را با هم و بدون فاصله بخوانیم.

وقت فضیلت نماز مغرب و عشا: مستحب است نماز مغرب را پس از مغرب شرعی و نماز عشا را بعد از زوال شفق از جانب مغرب به‌جا آوریم.

وقت نماز در دیدگاه اهل تسنن

از اول ظهر شرعی (وقت زوال) تا آنگاه که سایه هر چیز به اندازه خود آن چیز گردد به نماز ظهر اختصاص دارد و نباید نماز عصر در این مدت خوانده شود.

از آن پس تا موقع مغرب به نماز عصر اختصاص دارد و نمی‌توان نماز ظهر را در آن وقت بجا آورد.

از اول غروب تا هنگام زوال شفق از مغرب، به نماز مغرب اختصاص دارد و نباید نماز عشا در این مدت خوانده شود.

و از هنگام زوال شفق از مغرب تا نیمه شب شرعی، به نماز عشا اختصاص دارد و نمی‌توان نماز مغرب را در آن وقت بجا آورد.

موضوع اختلاف

پس از نظر اهل سنت چیزی به نام وقت مشترک جایز نیست.

جواز جمع در میان اهل سنت

البته اهل سنت در بعضی از اوقات جمع بین دو نماز را جایز می‌دانند:

۱- جمع بین دو نماز مزدلفه و عرفه^(۱): همه فقها جمع بین این دو نماز را افضل می‌دانند چه شیعه و چه سنی.

۲- جمع بین دو نماز در سفر: بیشتر فقهاء اهل سنت (جز ابوحنیفه و حسن و نخعی) قائل به جواز جمع بین دو نماز در سفر هستند.

۳- جمع بین دو نماز در غیر سفر به خاطر عذر: که مشهور جواز جمع بین مغرب و عشاء را قائل هستند فقط ابوحنیفه جمع را مطلقاً جایز ندانسته است مگر در حج در عرفه و مزدلفه.

ادله شیعه

الف) قرآن

هرچند قرآن کریم در موارد متعددی^(۲) از اصل وجوب نماز بحث کرده و به جزئیات نپرداخته ولی در مورد اوقات نماز می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لَدُلُوكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً - نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) برپا دار؛ و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را؛ چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است.»^(۳) بنابراین در قرآن کریم سه وقت برای نماز ذکر شده است نه پنج وقت.^(۴)

ب) بعضی روایات اهل سنت

۱- ابن عباس می‌گوید: «جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالعَصْرِ، وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالعِشَاءِ بِالْمَدِينِ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ قَالَ فَقِيلَ لِابْنِ عَبَّاسٍ مَا أَرَادَ بِذَلِكَ؟ قَالَ أَرَادَ أَنْ لَا يُخْرَجَ أُمَّتُهُ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء در شهر مدینه جمع کرد، در حالی که نه ترسی بود و نه بارانی. از ابن عباس سؤال کردند که منظور پیامبر از این کار چه بود؟ گفت: برای این بود که امتش را به زحمت و حرج نیفکند.»^(۵)

۲- در روایتی آمده است که: «جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالعِشَاءِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ صَنَعْتُ هَذَا لِئَلَّا تَخْرَجَ أُمَّتِي - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بین نماز ظهر و عصر جمع کرد. و همین‌طور بین نماز مغرب و عشاء. از او در این مورد پرسیدند فرمود: این‌گونه عمل کردم تا حرج و مشقت بر امتم نباشد.»^(۶)

۳- امام مالک بن انس از سعید بن جبیر نقل می‌کند که عبدالله بن عباس گفت: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (ص) الظُّهْرَ وَالعَصْرَ جَمِيعاً وَ الْمَغْرِبَ وَالعِشَاءَ جَمِيعاً فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَ لَا سَفَرٍ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر و عصر را و مغرب و عشاء را با هم خواند، بدون این‌که ترسی یا سفری در پیش باشد.»^(۷)

۴- امام احمد بن حنبل در مسند خود از عبدالله بن شقیق چنین روایت می‌کند: «خَطَبَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ يَوْمًا بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى غُرِبَتِ الشَّمْسُ وَ بَدَتِ النَّجْمُ وَ عَلِقَ النَّاسُ بِبَادُونِهِ الصَّلَاةَ وَ فِي الْقَوْمِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ فَيَجْعَلُ يَقُولُ الصَّلَاةَ - الصَّلَاةُ قَالَ فَعَضِبَ قَالَ أَعَلَّمَنِي بِالسُّنَنِ شَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ وَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَوَجَدْتُ فِي نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَلَقَيْتُ أَبَاهُ رِيْرًا فَسَأَلْتُهُ فَوَافَقَهُ - در یکی از روزها ابن عباس بعد از نماز عصر سخنرانی کرد تا این که خورشید غروب کرد و ستارگان آشکار شدند و مردم ندای نماز دادند و در آن میان مردی از بنی تمیم می‌گفت: نماز، نماز، ابن عباس خشمگین شد و گفت: آیا تو می‌خواهی سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به من بیاموزی؟ من شاهد بودم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بین ظهر و عصر و بین مغرب و عشا جمع می‌کرد. عبدالله بن شقیق می‌گوید: من در دل تردید داشتم لذا با ابوهریره ملاقات کردم و از او سؤال نمودم و ابوهریره سخن ابن عباس را تأیید کرد.»^(۸)

البته روایات فراوان دیگری از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کتب علمای اهل سنت در جواز جمع بین دو نماز حتی در غیر سفر و خطر وارد شده است.^(۹)

ج) بعضی روایات تشیع

۱) امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ بِإِذَانِهِ وَ إِقَامَتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ فِي الْحَضَرِ مِنْ غَيْرِ عِلٍّ بِإِذَانِهِ وَاحِدٍ وَ إِقَامَتَيْنِ - رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بین ظهر و عصر به یک اذان و دو اقامه و نیز بین نماز مغرب و عشا به یک اذان و دو اقامه جمع کرد بدون این که عذری باشد یا سفری در پیش داشته باشد.»^(۱۰)

۲) ابن عباس گوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) جَمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ وَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ عَنْ غَيْرِ مَطَرٍ وَ لَا سَفَرٍ فَقِيلَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا أَرَادَ بِهِ؟ قَالَ أَرَادَ التَّوْسِيعَ لِأُمَّتِهِ - رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را جمع کرد بدون این که باران و سفری باشد. به ابن عباس گفته شد: پیامبر هدفش از این کار چه بود؟ ابن عباس گفت: قصد او گشایش و آسانی برای امت بود.»^(۱۱)

۳) امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «هنگامی که خورشید به حد زوال رسید وقت نماز ظهر و عصر فرا می‌رسد؛ جز آن که نماز ظهر قبل از نماز عصر انجام می‌گیرد. آنگاه تو آزادی که آن دو را در هر وقتی خواستی بخوانی تا زمانی که خورشید غروب کند.»^(۱۲)

۴) امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «آنگاه که خورشید از وسط آسمان رد شد وقت انجام دادن نماز ظهر و عصر فرا می‌رسد و آنگاه که خورشید غروب کرد هنگام انجام نماز مغرب و عشا خواهد بود.»^(۱۳)

۵) مسلم روایت می کند پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم جمع بین نمازها را در مسافرت خود در غزوه تبوک انجام داد و بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود. سعیدبن جبیر می گوید: از ابن عباس سبب آن را پرسیدم؟ گفت: پیامبر می خواست که امت خود را در رنج و سختی نیندازد.^(۱۴)

البته در کتب روایی شیعه نیز روایات متعدد دیگری در این خصوص آمده است.

نتیجه گیری

از آن چه گفتیم روشن شد که اگر چه خواندن نمازهای یومیه در پنج وقت مستحب است، ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دلیل این که مسلمانان به سختی نیفتند، این اجازه را داده است که بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا جمع کنند و همین حکم، یعنی جایز بودن جمع بین نمازها، توانسته است امروزه در مراکز آموزشی، اقتصادی، نظامی و... بسیار راهگشا باشد.

پی نوشت ها:

- ۱) مزدلفه بین عرفه و مشعرالحرام است
- ۲) قرآن کریم در ۸۲ آیه از مسئله نماز یاد می کند، مثل آیات ۳، ۴۳، ۴۵، ۸۳، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۷۷، ۲۳۸، ۲۷۷ بقره و سوره های دیگر قرآن
- ۳) الاسراء ۷۸
- ۴) نک: القرطبی، محمد بن رشد، بدایه المجتهد، ج ۱، ص ۱۷۰، تحت عنوان الفعل الثاني فی الجمع و ص ۱۷۳-۱۷۴، همان ج ۲، ص ۳۷۴، دار المعرفه، بیروت ۱۴۰۳ هـ ق؛ صحیح مسلم، ج ۴ ص ۳۹ باب حجه النبی (ص)، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت؛ الشوکانی، محمد بن علی بن محمد، نیل الاوطار، ج ۳، ص ۲۱۳، دار الکتب العلمیه، بیروت؛ تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۲۷
- ۵) سنن ترمذی، ج ۱، ص ۵۴، باب ۸
- ۶) شرح زرقانی بر موطأ مالک، ج ۱، باب جمع بین دو نماز در حضر و سفر، ص ۲۹۴
- ۷) الموطأ، ج ۱، ص ۱۴۴ کتاب قصر الصلوة فی السفر النوی، ابوزکریا، - شرح صحیح مسلم
- النووی، ج ۵، ص ۲۱۳-۲۱۸، باب الجمع بین الصلواتین فی الحضر، دار القلم، بیروت، ۱۴۰۷ هـ ق
- ۸) مسند امام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۵۱
- ۹) نک: سبحانی، جعفر، الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، جزء اول (ج اول)، بحث الجمع بین الصلواتین، ص ۲۷۵-۳۲۲، مؤسسة الامام الصادق (ع)، چاپ اول، قم، ۱۳۸۱ هـ ش.
- ۱۰) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱، باب جواز الجمع بین الصلواتین لغير عذر
- ۱۱) همان
- ۱۲) وسائل الشیعه، ج ۴، أبواب مواقیت، باب ۴، روایت ۴ و ۶. نرم افزار جامع الاحادیث
- ۱۳) وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۸۳، باب ۱۷- همان ج ۴ ص ۱۲۶ أبواب مواقیت، باب ۴، روایت ۱. نرم افزار جامع الاحادیث
- ۱۴) الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۹۱ چاپ: انتشارات کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، نوبت چاپ: اول، سال انتشار: ۱۳۸۴ هجری

دوین

قدم برای پاکی

نویسنده: سعید حساری

تفکر

انواع تفکر

۱- تفکر در دقائق و لطائف خلقت

۲- تفکر در عاقبت هر کار

۳- تفکر در این که هر کار سخت اما با ارزش به زودی تلخیص می‌رود

۴- تفکر در جوانی و عمر

۵- تفکر در حال سابقین

۶- تفکر در مرگ

۷- تفکر قبل از سخن و عمل

۸- تفکر در حسنات و سیئات

۹- تفکر در صفات و افعال الهی

هر روز بیندیش

دوین

قدم برای پایی

تفکر

اولین امری که برای سالک إلى الله در مسیر غلبه‌ی بر گناهان لازم و ضروری است، تفکر است. در فقه‌الرضا علیه‌السلام آمده است:

« التَّفَكُّرُ مَرَاتُكُ، تُرِيكَ سَيِّئَاتِكَ وَحَسَنَاتِكَ »

تفکر کردن آینه‌ی توست، گناهان و کارهای خوبت را به تو نشان می‌دهد. (۱)
امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «الفكرة مرآة الحسنات و كفارة السيئات -
فکر کردن، نشان دهنده‌ی خوبی‌ها و کفاره‌ی گناهان است.» (۲)

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه درباره‌ی اهمیت تفکر می‌فرمایند: « بدان که از برای تفکر فضیلت بسیار است. و تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است، و مقدمه لازمه حتمیه سلوک انسانیت است. و در قرآن شریف و احادیث کریمه تعظیم بلیغ و تمجید کامل از آن گردیده، و از تارک آن تعییر (سرزنش) و تکذیب شده.» (۳)

انواع تفکر

تفکر انواع و مراتب گوناگونی دارد که تعدادی از انواع آن در بیداری دل و زدودن غبار معاصی و گناهان بسیار مؤثر و لازم است که به عنوان نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌نمائیم:

۱- تفکر در دقائق و لطائف خلقت خود و آسمان‌ها و زمین و تدبر در این که انسان و جهان بیهوده و بازیچه خلق نشده‌اند.

عالم بزرگ اخلاق جناب حاج ملا احمد نراقی درباره‌ی فضیلت تفکر در مخلوقات و نقش آن در بیداری و توجه دل، چنین فرموده‌اند: «تفکر عبارت است از این که از راه دل در آیات "آفاق" و "انفس" سیر کنی، و از آنها پی به آفریننده‌ی آنها بری، و او را بشناسی، و قدرت شامله و عظمت کامله او را بدانی. و شکی نیست که غرض از خلقت انسانی نیست مگر همین. و از برای احدی ترقی از حضيض نقصان، به اوج کمال ممکن نیست مگر به این. و این سرّ کلید خزائن اسرار الهیّه و مشکوٰة انوار قدسیّه است.» (۴)

البته باید توجه داشت که تفکر در ذات خدای متعال و همچنین تفکر در صفاتی که عین ذات او هستند منطقه ممنوعه می‌باشد زیرا تفکر در جایی مطلوب و پسندیده است که عقل انسان قادر بر درک و احاطه باشد و در تعریف تفکر آمده است که: «تفکر یعنی چیدن مقدماتی در ذهن، برای این که مجهولی را تبدیل به معلوم کنند.» در حالی که در محدوده ذات حق تعالی و صفات ملحق به ذات، ما هیچ معلوماتی نداریم تا با چیدن آنها کنار هم نقطه مبهمی در مورد خدای متعال برای ما روشن شود و نتیجه‌ی تفکر در این منطقه‌ی ممنوعه، جز حیرت و سردرگمی و احياناً سقوط در پرتگاه انکار و کفر نیست. لذا ائمه‌ی معصومین سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین ما را به تفکر در عظمت و نظم جهان هستی که حاکی از علم و قدرت و عظمت و سایر صفات خداست، دعوت نموده‌اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند: « تَفَكَّرُوا فِي آلاءِ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَقْدِرُوا قَدْرَهُ - در نعمت‌های خدا تفکر کنید نه در ذات او، زیرا شما به کنه او نمی‌رسید. » (۵)
 و امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: « مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ - هر کس درباره‌ی چگونگی خدا بیندیشد هلاک شود. » (۶)

۲- تفکر در عاقبت هر کاری که انسان می‌خواهد انجام بدهد و بررسی سود و زیان دنیوی و اخروی آن.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرموده‌اند: « الْفِكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يُنْجِي مِنَ الْمَعْطَبِ - اندیشیدن در عواقب کارها، از مهلکه‌ها می‌رهاند. » (۷)

۳- تفکر در این‌که هر کار سخت اما با ارزش به زودی تلخیش می‌رود اما آثار زیبایش برای همیشه می‌ماند و تفکر در این‌که هر کار با لذت اما بی‌ارزش، به زودی شیرینیش می‌رود اما آثار تلخش برای همیشه خواهد ماند.

۴- تفکر در جوانی و عمر که چه زود می‌گذرند و چه بد می‌شود اگر بی‌حاصل و با غفلت بگذرند.

۵- تفکر در حال سابقین از اهل دنیا که با تمام خوبی‌ها و بدی‌ها، خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، امیدها و آرزوها، عشق‌ها و دلبستگی‌ها و... اکنون در زیر خروارها خاک آرمیده‌اند و همه‌ی آن‌ها، هر کدام تنهای تنها، جدای از همه‌ی اشخاص و آمال و آرزوها، فقط در گروی عمل خویش هستند. « كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ - هر نفسی در گرو عمل خویش است » (۸)

۶- تفکر در مرگ و سختی‌های آن و عالم قبر و برزخ و قیامت و صراط و میزان و بهشت و جهنم و هول و هراس‌های آن، که به زودی گریبان همه‌ی ما را خواهد گرفت.

۷- تفکر قبل از سخن و عمل

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرموده‌اند: « أَصْلُ السَّلَامَةِ مِنَ الزَّلَلِ الْفِكْرُ قَبْلَ الْفَعْلِ وَالرَّوْيَةُ قَبْلَ الْكَلَامِ - ریشه‌ی سالم ماندن از گناهان و لغزش‌ها، اندیشیدن قبل از عمل کردن و سنجیدن پیش از سخن گفتن است. » (۹)

این‌ها نمونه‌هایی از تفکرات بیدارگری هستند که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام برای تنبیه انسان و دوری او از معاصی، به آن فرمان داده‌اند.

۸- تفکر در حسنات و سیئات

۹- تفکر در صفات و افعال الهی

عالم بزرگ اخلاقی جناب ملا مهدی نراقی (ره) درباره‌ی فضیلت تفکر و نقش بازدارنده‌ی آن نسبت به گناهان چنین فرموده‌اند:

«امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: تفکر انسان را به نیکی و عمل به نیکی می‌خواند... تفکری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی آن می‌فرماید: انسان را به نیکی می‌خواند، گاهی تفکر در حسنات و سیئات است و گاهی تفکر در صفات و افعال الهی است.

در قسم اول انسان در مورد حسنات خویش می‌اندیشد که کاملند یا ناقص آیا به پای بدی‌های او می‌رسند یا نه، از شرک و شک خالص هستند یا آلوده به شرک و شک می‌باشند. چنین تفکری حتماً انسان را به اصلاح و جبران نواقص می‌خواند.

همچنین هنگامی که در بدی‌ها و عقوبت‌هایی که به دنبال دارند و دوری از خدا که ثمره‌ی آنهاست تفکر می‌کند، این تفکر او را به خودداری از گناه و تدارک آنها به وسیله‌ی ندامت و توبه می‌خواند.

در قسم دوم تفکر در صفات و افعال الهی چون لطف و احسان او به بندگان با نعمت‌های کامل و گسترده، با تکالیفی که همه در حد طاقت انسانند، تفکر در این‌که او به خاطر اعمال کوچک و ناچیز بندگان وعده پاداش بزرگ و ستایش نیکو فرموده، زمین و آسمان و هر چه را بین آنهاست مسخر بشر نموده. چنین تفکری انسان را به نیکی و عمل به نیکی خوانده او را به طاعات ترغیب، و از

معصیت‌ها باز می‌دارد.» (۱۰)

هر روز بیندیش

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه اولین گام در راه مبارزه و جهاد با نفس و دوری از گناهان را، تفکر دانسته و در این باره چنین می‌فرماید:

«بدان که اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی «تفکّر» است. و تفکر در این مقام (مقام ترک گناهان) عبارت است از آنکه انسان لااقل در هر شب و روزی مقداری - ولو کم هم باشد - فکر کند در این که آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده، و بدن سالم و قوای صحیحه، که هر یک دارای منافی است که عقل هر کس را حیران می‌کند، به او عنایت کرده، و این همه بسط بساط نعمت و رحمت کرده، و از طرفی هم این همه انبیاء فرستاده، و کتاب‌ها نازل کرده و راهنمایی‌ها نموده و دعوت‌ها کرده، آیا وظیفه ما با این مولای مالک‌الملوک چیست؟ آیا تمام این بساط فقط برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است که با تمام حیوانات شریک هستیم، یا مقصود دیگری در کار است؟ آیا انبیاء کرام و اولیاء معظم و حکمای بزرگ و علمای هر ملت که مردم را دعوت به قانون عقل و شرع می‌کردند و آن‌ها را از شهوات حیوانی و از این دنیای فانی پرهیز می‌دادند با آن‌ها دشمنی داشتند و دارند، یا راه صلاح ما بیچاره‌های فرو رفته در شهوات را مثل ما نمی‌دانستند؟

اگر انسان عاقل لحظه‌ای فکر کند می‌فهمد که مقصود از این بساط چیز دیگر است، و منظور از این خلقت عالم بالا و بزرگ‌تری است، و این حیات حیوانی مقصود بالذات نیست. و انسان عاقل باید در فکر خودش باشد، و به حال بیچارگی خودش رحم کند و با خود خطاب کند: ای نفس شقی که سال‌های دراز در پی شهوات عمر خود را صرف کردی و چیزی جز حسرت نصیبت نشد،

خوب است قدری به حال خود رحم کنی، از مالک‌الملوک حیا کنی، و قدری در راه مقصود اصلی قدم زنی، که آن موجب حیات همیشگی و سعادت دائمی است، و سعادت همیشگی را مفروش به شهوات چند روزه فانی، که آن هم به دست نمی‌آید حتی با زحمتهای طاقت فرسا.

قدری فکر کن در حال اهل دنیا از سابقین تا این زمان که می‌بینی.

ملاحظه کن زحمتهای آنها و رنج‌های آنها در مقابل راحتی آنها چه قدر زیادتر و بالاتر است، در صورتی که برای هر کس هم راحتی و خوشی پیدا نمی‌شود. آن انسانی که در صورت انسان و از جنود (سپاه) شیطان است و از طرف او مبعوث (برانگیخته) است و تو را دعوت به شهوات می‌کند و می‌گوید زندگانی مادی را باید تأمین کرد، قدری در حال خود او تأمل کن، و قدری او را استنتاج (به سخن وادار) کن ببین آیا خودش از وضعیت راضی است؟ یا آن که خودش مبتلا است (و) می‌خواهد بیچاره دیگری را هم مبتلا کند؟

و در هر حال از خدای خود با عجز و زاری تمنا کن که تو را آشنا کند به وظایف خودت که باید منظور شود ما بین تو و او. و امید است این تفکر که به قصد مجاهده با شیطان و نفس اماره است، راه دیگری برای تو بنمایاند و موفق شوی به منزل دیگر از مجاهده.» (۱۱)

پی‌نوشت‌ها

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| (۷) میزان‌الحکمه، ج ۱۰، ح ۱۶۱۸۰ | (۱) میزان‌الحکمه، ج ۱۰، ح ۱۶۲۰۹ |
| (۸) مدثر/ ۳۸ | (۲) میزان‌الحکمه، ج ۱۰، ح ۱۶۲۱۰ |
| (۹) میزان‌الحکمه، ج ۱۰، ح ۱۶۱۸۵ | (۳) شرح چهل حدیث ص ۱۹۱ |
| (۱۰) ترجمه‌ی جامع‌السعادات، ص ۴۴۱ | (۴) معراج‌السعاده ج ۲ ص ۱۴۰ |
| (۱۱) چهل حدیث، ص ۷۶ و ۷ | (۵) بحار‌الأنوار ج ۶۸ ص ۳۲۲ |
| | (۶) اصول کافی، ج ۱، ص ۹۳ |

چه‌ها که نکشیدم

تحقیق و تدوین: عباس علی‌دوست

شرح گوشه‌ای از رنج‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مبارزه با بدعت‌های بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بیان آن حضرت

سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطبه خواند و خدا را سپاس و ستایش نمود، و سپس بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درود فرستاد و فرمود:

همانا از دو خصلت بر شما هراسانم؛ پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی. اما پیروی از هوای نفس از حق باز می‌دارد، و اما آرزوی دراز آخرت را در طاق نسیان می‌نهد. همانا دنیا، پشت کنان، کوچ کرده و می‌رود و آخرت، کوچ کرده و به سوی ما می‌آید، و هر کدام را فرزندان است، پس شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، چه، امروز عمل هست و محاسبه نیست و فردا محاسبه هست و عمل نیست.

همه‌ی فتنه‌ها و آشوب‌ها از هواپرستی آغاز می‌شود و از احکام بدعت و خود پرداخته، شروع می‌گردد. در این احکام خود پرداخته با خدا مخالفت می‌شود و مردانی در عهده‌دار شدن آن‌ها، به‌جای مردانی دیگر می‌نشینند.

اگر حق خالص در میان بود، اختلاف به چشم نمی‌خورد، و اگر باطل محض در میان بود، بر هیچ خردمندی پوشیده نمی‌ماند، لیکن مشتی از حق و مشتی از باطل برگرفته شده و با هم آمیخته گردیده، و این جاست که شیطان به اطرافیان خود چیره می‌گردد و کسانی رهایی می‌یابند که از طرف خداوند عاقبت نیکی برای آن‌ها رقم خورده باشد.

همانا من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که می‌فرمود: «چگونه خواهید بود زمانی که فتنه‌ای شما را در برگیرد که در آن کودکان بیش از آن به نظر می‌رسند که هستند [سن و سالشان بیشتر به نظر می‌رسد]، و جوانان به پیری می‌رسند. مردم به کژراهه می‌روند و آن را چونان سنت خویش می‌گزینند، و هر گاه بخشی از آن به روش درست تبدیل گردد، گفته می‌شود سنت دگرگون شده است، و این در نظر مردم کاری زشت آید و در پی آن، بلایا شدت یابند و نسل به اسارت برده شود. سپس فتنه و آشوب آنان را بکوبد، چنان که آتش هیزم را می‌کوبد و آسیاب طعمه خود را. آن‌ها دین می‌آموزند اما نه برای خدا، و دانش می‌جویند اما نه برای عمل؛ و به وسیله‌ی کار آخرت، دنیا را می‌طلبند.»

سپس روی به حاضران کرد در حالی که پیرامون ایشان گروهی بود از اهل بیت و خواص و شیعیانش و فرمود:

... اگر من بخواهم مردم را به ترک این کردارهای مخالف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وادار کنم و آنان را به سوی حق بازگردانم و به همان روش که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود تغییرشان دهم، همه‌ی لشکریانم از پیرامونم پراکنده شوند تا آن که من می‌مانم با گروه اندکی از شیعیانم که فضل مرا شناخته‌اند و از روی قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا واجب الطاعه می‌دانند.

... اگر من درباره‌ی مقام ابراهیم فرمانی صادر کنم که آن را به همان جایی برگردانم که پیامبر اکرم در آن جایش نهاد

و فدک را به وارثان فاطمه پس دهم

و صاع پیامبر را به میزانی برگردانم که در دوران آن حضرت بود

و زمین‌هایی که پیامبر به مردمی واگذار کرد که حکم ایشان در باره آن‌ها اجرا نشده است و من آن را اجرا کنم

و خانه جعفر را که از او ستاندند و جزء مسجد کردند به وارثان او برگردانم و آن را از مسجد خراب کنم

و احکام و قوانین خلاف حق را که طبق آن‌ها حکم شده به حق برگردانم و آن احکام خلاف را لغو کنم

و زنی را که زیر دست مردانی هستند که به ناحق خود را شوهر آنان می‌دانند، آزاد کنم و آن‌ها را به شوهرهای شرعی‌شان بازگردانم و با آن‌ها بنا به حکم خدا درباره فروج و مقرّرات مقابله کنم

و زن و بچه بنی تغلب را به اسارت گیرم

و آن چه از زمین‌های خیبر تقسیم شده را برگردانم

و دفتر هدایا و حقوق و مستمری را از میان ببرم

و درآمد اسلامی را مانند پیامبر اکرم میان مسلمانان، برابر و برادروار تقسیم کنم

و بیت‌المال را دست گردان توانگران نسازم

و خراج و مالیات از روی مساحت زمین را لغو کنم

و امر نکاح را بر پایه برابری و برادری مسلمانان استوار کنم

و خمس پیامبر را چنان که خداوند سبحان فرو فرستاده و مقرّر داشته اجرا کنم

و مسجد رسول خدا را به همان وضعی برگردانم که بود و هر دری را از آن گشودند ببندم و هر دری را که بستند باز کنم و مسح وضو را از روی کفش ممنوع کنم و برای نوشیدن شراب حد اجرا کنم و فرمان دهم که متعه حج و متعه زنان حلالند و فرمان دهم بر جنازه‌ها پنج بار الله اکبر بگویند و مردم را وادارم تا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را در حمد و سوره نماز بلند بخوانند و هر کس را به همراه رسول خدا در مسجدش درآوردند بیرون بیندازم و آن کسی را که از مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون انداخته‌اند وارد آن سازم و مردم را به حکم قرآن و اجراء طلاق طبق قانون قرآن و موافق سنت اسلام وادارم و زکات را از همه گونه‌هایش طبق مقررات دریافت کنم و وضو و غسل و نماز را به هنگام و بنا به شریعت و در محل خودش برگردانم و اهل نجران را به مکان خود بازگردانم و اسیران فارس و ملت‌های دیگر را به مقررات کتاب خدا و سنت رسولش برگردانم، در این صورت همه از گرد من پراکنده می‌شدند.

به‌خدا سوگند که من به مردم فرمان دادم در ماه رمضان نماز فریضه را به جماعت بخوانند و به آن‌ها اعلان داشتم که جماعت در نماز نافله، بدعت است و دستور خدا نیست. ولی فریاد گروهی از سربازانم که همراه من با دشمن می‌جنگیدند بلند شد. آن‌ها فریاد می‌زدند که: «ای مسلمانان سنت عمر دگرگون شد، علی ما را از نماز نافله ماه رمضان باز می‌دارد.» و من ترسیدم که مبادا در بخشی از سپاهم جنجالی بپا شود.

من از دست این امت، از نظر تفرقه‌اندازی و پیروی آن‌ها از پیشوایان گمراهی و از دعوتگران به‌سوی دوزخ چه‌ها که نکشیدم!

... خاندان هیچ پیغمبری از امت خود آن ندید که ما پس از پیامبر دیدیم، و خداوند علیه کسی که به ما ستم روا داشته یاور ماست و از او کمک می‌خواهیم، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم.

این حدیث را از کتاب بهشت کافی (ترجمه روضه کافی) صفحه ۹۲ نقل کردیم. بعضی از کتب دیگری که این روایت در آن‌ها نقل شده عبارتند از: (۱) کتاب سلیم بن قیس ج ۲ ص ۲۲۳ (۲) الکافی (ط الإسلامیة)، ج ۸ ص ۶۳ (۳) مرآة العقول ج ۲۵ ص ۱۳۷

مشکی مکروه؟!

نویسنده: طاهره طوسی

پوشش مشکی زنان در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

سه استثناء

کساء چیست؟

ریشه قرآنی چادر مشکی

سیاه پوشی برای بانوان مکروه نیست

گاهی شرایط کراهت از بین می رود

پوشیدن سیاه در عزاداری

شهوة و رنگ مشکی

هیبت و رنگ سیاه

روانشناسی رنگ مشکی

مشکی مکروه؟!

علاوه بر فواید بسیار زیاد فردی و اجتماعی حجاب در شکل چادر، این نوع حجاب در انقلاب اسلامی و دینی، یک نماد مبارزه با اهداف استعماری و استکباری است. به طوری که ریون کرکت (ادوار شرلی) صهیونیست و مسئول سابق شبکه‌ی جاسوسی سیا در ایران می‌گوید: «چادر نمادی است که وجود انقلاب را در سر هر چهارراه به نمایش می‌گذارد، با چادر می‌توان این احساس را پدید آورد که انقلاب اسلامی هنوز زنده و جاوید است.»^۱

با توجه به همین جایگاه زن عفیفه در خانواده و اجتماع، طبیعی است که دشمنان اسلام و انقلاب بخواهند این ارزش و عفت از بین برود و با تبلیغات گسترده در سطح مطبوعات و رسانه‌های دیگر برای تضعیف اعتقاد اسلامی بانوان گام بردارند و همواره شبهاتی را مطرح کنند. از طرفی تمایل ذاتی انسان به‌ویژه بانوان به رنگ‌های شاد و جذاب باعث شده تا عده‌ای این سؤال را مطرح کنند که چرا با وجودی که پوشش مشکی در اسلام مکروه است، بانوان به پوشش چادر مشکی یا دیگر پوشش‌ها با رنگ‌هایی از این دست توصیه می‌شوند.

در حالی که به پوشش مشکی و چادر تنها برای زمانی که بانوان با نامحرم مواجه می‌شوند سفارش شده است و در دیگر موارد، به استفاده از رنگ‌های شاد توصیه گردیده است.

متأسفانه این مسئله ذهن بعضی از مؤمنین را هم گرفتار کرده و در برخی نشریات و کتب می‌بینیم که بدون تحقیق، همین امر را بیان می‌کنند و داد سخن می‌دهند که این مشکی از اسلام نیست و چه اشکالی دارد که بانوان از رنگ‌های شاد در کوچه و خیابان استفاده کنند.

در پس هر حکم الهی منافع و نکاتی نهفته است که ما به بعضی از آن‌ها آگاه می‌شویم و به بعضی آگاه نخواهیم شد. آن‌چه به انسان حیات می‌بخشد و مایه‌ی سعادت و خوشبختی او می‌شود اطاعت خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است به طوری که خداوند در آیه ۲۴ سوره انفال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اجابت کنید خدا و رسول را، هنگامی که شما را به چیزی دعوت می‌کنند، که به شما حیات می‌بخشد».

پوشش مشکی زنان در زمان رسول‌الله

علامه طباطبایی به عنوان یک مفسر بزرگ شیعی روایتی را که در تفسیر «الدرالمنثور» آمده است را پذیرفته و آن را نقل کرده است.^۲ روایت به شرح زیر است: عبدالرزاق، عبدبن حمید، ابوداود، ابن‌منذر، ابن‌ابی‌حاتم، و ابن‌مردویه، از ام‌سلمه روایت کرده‌اند که گفت: وقتی آیه:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِنَّ ذَلِكَ أَذْنُ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا - ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: جلباب‌ها [روسری‌های بلند] خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای این‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است (و اگر تا کنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده رحیم است. «(احزاب/۵۹)

نازل شد «خرج نساء الأنصار كان على رؤوسهن الغربان من أكسية سود يلبسهن - زنان انصار طوری از خانه‌ها بیرون شدند که گویی کلاغ سیاهند، چون کیسه‌ای سیاه به خود پوشانده بودند که سراپایشان را گرفته بود».^۳

همچنین عایشه همواره زنان انصار را این‌گونه ستایش می‌کرد: «مرحبا به زنان انصار. همین‌که آیات سوره نور نازل شد یک نفر از آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیاید. سر خود را با روسری‌های مشکی می‌پوشیدند. گویی کلاغ روی سرشان نشسته است».^۴

و این در حالی است که حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآله‌وسلم حجاب مشکی را مشاهده می‌فرمودند و از آن نهی نمی‌کردند. بر اساس قواعد فقه اسلامی، ترک نهی معصوم علیه‌السلام دلیل بر جواز است.

سه استثناء

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل است که فرموده‌اند:
 «يَكْرَهُ السَّوَادَ إِلَّا فِي ثَلَاثَةِ الْعِمَامَةِ وَالْخُفِّ وَالْكِسَاءِ -

مکروه است سیاه مگر در سه چیز: عمامه، و کفش (راحتی) و عبا»^۵

کساء چیست؟

در روایت اخیر «کساء» از موارد کراهت استثناء شده است. «کساء» در عربی به معنای لباس و جامه است^۶ و ظاهراً به پوششی گفته شده است که تمام بدن را بپوشاند مانند عبا که کامل بدن را در بر می‌گیرد. در روایت ام سلمه (رض) نیز از کلمه «اکسیه» استفاده شده و ایشان فرموده است که لباسی بوده که تمام بدن زنان را در بر می‌گرفته است. از همین مطلب استفاده می‌شود که یکی از مصادیق «کساء» چادر است که مشکی بودن آن مکروه نیست.

ریشه قرآنی چادر مشکی

مطلب قابل توجه دیگر این که در واژه «جلباب» - که در آیه ۵۹ سوره احزاب آمده است - حتی به رنگ پوشش هم اشاره شده است؛ چرا که یکی از معانی «جلب» که در کتب لغت به آن اشاره شده، تیرگی و سیاهی است؛ مثلاً: «جلبُ الليل» به معنای سیاهی شب می‌باشد.

این منظور در لسان‌العرب ذیل ماده «جلب»، پس از نقل شعری تصریح نموده که گوینده شعر از «جلب»، سیاهی را اراده کرده است.^۷ شاید به همین دلیل طبق روایت ام‌سلمه زنان مؤمن از پوشش سیاه استفاده می‌کرده‌اند.

سیاه پوشی برای بانوان مکروه نیست

مرحوم صاحب جواهر فرموده‌اند روایات مربوط به کراهت سیاه‌پوشی، اساساً شامل بانوان هنگام مواجهه با نامحرم نمی‌شود. ایشان در کتاب فقهی عمیق و معروف خود جواهرالکلام نقل کرده‌اند: «طبق تصریح کتاب‌های متعددی از علمای امامیه کراهت پوشش سیاه مختص مردان است زیرا شارع مقدس پوشش غلیظتر و بیشتری برای زنان هنگام مواجهه با نامحرم قرار داده است و رنگ مشکی در مقایسه با رنگ‌های دیگر به نحو بهتری پوشش غلیظتر و بیشتر را تأمین می‌کند.»^۸

گاهی شرایط کراهت از بین می‌رود

بر اساس فقه اسلامی، انجام مکروه به‌طور مطلق جایز است و چنانچه به‌واسطه برخی شرایط - که مشتمل بر مصالح اخلاقی و اجتماعی فراوان است - مورد عمل واقع شود، به‌طریق اولی جایز و بلکه ممدوح و پسندیده خواهد بود. شاید به همین دلیل امام صادق علیه‌السلام از رنگ مشکی در البسه خود استفاده کرده‌اند.

داود رقی گفته است: «جَاءَتِ الشَّيْخَةُ تَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ لُبْسِ السَّوَادِ - شِيعِيَانِ نَزَدَ إِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَدْنَدَ كَهَ از پوشیدن جامه سیاه بپرسند.

داود می‌گوید در این حال امام را دیدم که:

فَوَجَدْنَاهُ قَاعِدًا عَلَيْهِ جَبَّةٌ سَوْدَاءُ وَ قَلَنْسُوءَةٌ سَوْدَاءُ وَ خُفٌّ أَسْوَدٌ مُبَطَّنٌ بِسَوَادٍ قَالَ ثُمَّ فَتَقَى نَاحِيَةَ مِنْهُ فَقَالَ أَمَا إِنَّ قَطْنَهُ أَسْوَدٌ وَ أَخْرَجَ مِنْهُ قُطْنَا أَسْوَدَ - نشسته و جبه‌ای سیاه و کلاه سیاه و کفشی که داخل آن سیاه بود پوشیده بود، سپس قسمتی از آن (کفش) را باز کرد و فرمود: پنبه آن هم سیاه است و از آن پنبه سیاهی را خارج نمود، سپس فرمود: بِيضٌ قَلْبِكَ وَ أَبْسُ مَا شِئْتَ - دلت را سفید کن و هر چه خواستی بپوش.^۹

تعدادی از علمای شیعه این روایت را حمل بر تقیه نموده‌اند. زیرا در روایت دیگری آمده است:

از حذیفة بن منصور روایت شده که گفت: من در حیره (از شهرهای باستانی است که در بیرون کوفه بوده) خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم که فرستاده ابی‌عبّاس سفّاح - سر سلسله خلفای عبّاسی - نزد آن حضرت آمد که خلیفه شما را می‌خواند، پس امام علیه‌السلام بارانی (شنلی که روی لباس برای محافظت از باران می‌پوشند) خواستند که یک روی آن سیاه رنگ و روی دیگرش سفید رنگ بود و آن را بر تن کرد، و بعد فرمود: متوجه باشید من این جامه را می‌پوشم در حالی که خود می‌دانم که این لباس اهل دوزخ است. (یعنی از روی تقیه می‌پوشم، زیرا شعار بنی‌عبّاس سیاه بوده و پوشیدن لباس سیاه در واقع بیانگر هویت سیاسی بنی‌عبّاس و طرفداران آنان بوده است).^{۱۰}

اما همین روایت (قبلی) نشان می‌دهد که این امر مکروه را در برخی موارد با توجه به شرایط باید انجام داد.

وقتی شرایط این‌گونه باشد که حیا زن با چادر مشک‌ی بیشتر رعایت می‌شود و نگاه‌های کمتری را به خود جذب می‌کند، حتی اگر مکروه بود، باز بهتر بود که از چادر مشک‌ی استفاده شود. در حالی که توضیح داده شد که اصل موضوع مکروه نیست.

«در اسلام نگفته‌اند، حجاب حتماً باید با چادر مشک‌ی باشد، اما بهترین حجاب چادر مشک‌ی است. رنگ‌های گوناگون یک نوع جذب دارد و قرآن درباره‌ی راه رفتن زن‌ها وقتی تعریف یک دختر را می‌کند، می‌فرماید: «تَمُشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» (قصص/۲۵) یعنی دختر شعیب در کوچه به نحوی راه می‌رفت که دریایی از حیا و وقار بود. لباس هر چه ساده‌تر و رنگش سیرتر باشد، در این که چشم‌ها را جذب نمی‌کند، اثر بیشتری دارد.»^{۱۱}

پوشیدن سیاه در عزاداری

یکی از مواردی که کراهت پوشیدن مشک‌ی از بین می‌رود در هنگام عزا است. پس از واقعه عاشورا اهل بیت برای عزاداری لباس سیاه بر تن می‌کردند. در روایات می‌خوانیم:

الف) امّ المؤمنین ام‌سلمه (رض) پس از شنیدن خبر شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در دشت کربلا و ظاهر شدن علامات شهادت آن حضرت به واسطه‌ی تربیتی که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام حسین علیه‌السلام به وی داده بودند لباس سیاه در بر کرد و قبه سیاهی در مسجد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زده و در آن خیمه عزادار شد.^{۱۲}

ب) در روایت دیگری آمده است: «عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ لَيْسَ نِسَاءً بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَالْمُسُوحَ وَ كُنَّ لَا يَسْتَكِينُ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرْدٍ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ يَعْمَلُ لَهُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَأْتَمِ - عمر بن علی بن الحسین علیه‌السلام گفت: هنگامی که حضرت حسین بن علی علیه‌السلام به شهادت رسید

زنان بنی‌هاشم جامه سیاه و لباس‌های چرمین پوشیدند و از گرما و سرما شکایت نمی‌کردند (کنایه از این که در تابستان و زمستان همان لباس‌ها را می‌پوشیدند) و سیدالساجدین علیه‌السلام می‌فرمود برای ایشان طعام ماتم بپزند»^{۱۳}

چنان که ملاحظه می‌فرمایید امام چهارم علیه‌السلام به پوشیدن لباس سیاه برای عزاداری اشکال نفرمودند.

فقه‌های امامیه به استناد همین‌گونه روایت‌ها، استفاده از پوشش سیاه را در عزای سیدالشهدا علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام و حتی مؤمنان جایز دانسته و آن را از موارد حرمت یا کراهت پوشش سیاه استثنا کرده‌اند.

شهوت و رنگ مشکی

«حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ فِي رَجُلِي نَعْلٌ سَوْدَاءُ فَقَالَ يَا حَنَانُ مَا لَكَ وَ لِلسَّوْدَاءِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ تُضْعِفُ البَصَرَ وَ تُرْخِي الذِّكْرَ وَ تُورِثُ الِهْمَ وَ مَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ الْجَبَّارِينَ قَالَ فَقُلْتُ فَمَا أَلْبَسُ مِنَ النَّعَالِ قَالَ عَلَيْكَ بِالصَّفْرَاءِ فَإِنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ تَجْلُو البَصَرَ وَ تَشُدُّ الذِّكْرَ وَ تَدْرَأُ الِهْمَ وَ هِيَ مَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ النَّبِيِّينَ.

حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ نقل کرده است که: بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم در حالی که کفش^{۱۴} سیاه رنگی پایم بود. حضرت فرمود: چرا کفش سیاه به پا کردی، آیا نمی‌دانی که در کفش سیاه، سه خاصیت زبان‌آور وجود دارد؟ عرض کردم: فدای تو گردم! آن سه خاصیت چیست؟ فرمود: قدرت بینائی چشم را می‌کاهد، قدرت جنسی (مرد) را کاهش می‌دهد و موجب بروز غصه و اندوه در آدمی است و اضافه بر این زبان‌ها، کفشی است که ستمگران پوشند. تو را به پوشیدن کفش زرد رنگ سفارش می‌کنم که در آن سه خصلت است، پرسیدم که: آن سه خصلت چیست؟ فرمود: بر قدرت بینائی می‌افزاید، قدرت جنسی (مرد) را زیاد می‌کند و غم و اندوه آدمی را برطرف می‌سازد و علاوه بر این‌ها کفش پیامبران خداست.»^{۱۵}

از این روایت و لفظ «تُرْخِي الذِّكْرَ» معلوم می‌شود که رنگ مشکی شهوت مردان را کاهش می‌دهد. پس اگر پوشش زنان در بیرون از منزل و در منظر دید مردان نامحرم، مشکی باشد؛ در کاهش شهوت آنان و جلوگیری از نگاه‌های هوس‌آلود مؤثر است.

هیبت و رنگ سیاه

رنگ مشکی یا سیاه همانند رنگ سفید کارکردهای متفاوتی دارد و همان گونه که چون جامه آخرت مردگان سپید است؛ نمی‌توان رنگ سفید را متهم به رنگ مرگ و دلمردگی نمود و به این بهانه عروسان سفیدپوش را متهم به دلمردگی و عدم نشاط کرد، زنان مسلمان را نیز نمی‌توان به بهانه رنگ مشکی چادرشان دلمرده و افسرده تلقی کرد زیرا رنگ مشکی هم صرفاً بر عزا و ماتم دلالت نمی‌کند، بلکه بر هیبت و جلال و شکوه نیز دلالتی تام دارد. در پوشش مشکی چادر آن چه که مورد توجه و عنایت پیشینیان ما بوده است، آرامش، وقار و شکوه و هیبت آن بوده و نه ملال‌انگیزی و غم‌زایی آن.

نگ سیاه رنگ تشخیص و هیبت است، به گونه‌ای که لباس رسمی شخصیت‌ها از رؤسای جمهور و وزرا گرفته تا قضات و وکلا، عموماً در همه‌جای دنیا سیاه یا سرمه‌ای سیر است. در میان ملل شرقی، استادان برتر و برجسته فنون رزمی دارای کمربندهای تیره هستند و کمربند مشکی از آن برترین رتبه است.

به دلیل هیبت و تشخیصی که در رنگ سیاه نهفته است، جباران و ستمکاران نیز برای اظهار جلال و جبروت خود از رنگ سیاه استفاده می‌کردند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند: «وَلَا تَلْبَسُوا السَّوَادَ فَإِنَّهُ لِبَاسُ فِرْعَوْنَ - سیاه نپوشید که لباس فرعون است.»^{۱۶}

همچنین بنی‌عباس قبل از رسیدن به خلافت برای ایجاد رعب و به‌دست آوردن هیبت در جنگ‌ها لباس سیاه می‌پوشیدند و بعد از آن نیز آن را به‌عنوان لباس و نشانه خود برگزیدند.

یکی از دلایلی که از زمان امام صادق علیه‌السلام به بعد؛ درباره‌ی استفاده از رنگ مشکی نهی‌های خیلی بیشتری از سوی ائمه اطهار علیهم‌السلام صورت گرفته است نیز همین نکته است. زیرا پوشیدن مشکی تشبه به اهل ظلم و انحراف بود.

روانشناسی رنگ مشکی

در روان‌شناسی رنگ‌ها، ثابت شده که رنگ مشکی یک رنگ صامت است و بر خلاف رنگ‌های دیگر، که معمولاً نگاه را به سمت خود جلب می‌کنند، رنگ مشکی نگاه‌شکن است. بنابراین، چادر مشکی هدف از پوشش زنان را - که عدم توجه به زن و ایجاد امنیت روانی برای اوست - تأمین می‌کند.^{۱۷}

علاوه بر آن، وقتی انسان به چیز سفیدی نگاه می‌کند، احساس می‌نماید آن چیز به او نزدیک می‌شود. اما وقتی چیز سیاه رنگی را می‌بیند، احساس می‌کند که از او دور می‌شود. مسلّم است که برای یک زن مؤمن با حیا بهتر این است که رنگ پوشش او به مرد چنین القا کند که زن از او دور می‌شود.^{۱۸}

در روان‌شناسی رنگ‌ها آمده‌است که سیاه به معنای «نه» بوده و نقطه‌ی مقابل؛ یعنی «بله» رنگ سفید است.^{۱۹}

بنابراین وقتی بانوان در مقابل نامحرم از حجاب مشکی استفاده کنند در واقع می‌خواهند به او «نه» بگویند و در مقابل آن‌هایی که لباس سفید و روشن که موجب جلب توجه است می‌پوشند در واقع راه نگاه‌ها را به سوی خود باز می‌گردانند و آن‌هایی که لباس رنگارنگ می‌پوشند خواسته یا ناخواسته خود را در معرض نگاه‌های هرزه و آلوده قرار می‌دهند. از نظر روانی نیز وقتی انسان پارچه‌ی مشکی را می‌بیند دیگر چندان رغبتی برای نگاه کردن ندارد و خود به خود نظر را برمی‌گرداند و در مقابل نگاه به رنگ‌های روشن چشم را باز می‌کند و برای دیدن و استمرار آن رغبت ایجاد می‌کند و استفاده‌ی بانوان از لباس‌های رنگین نیز باعث جلب توجه مردان نامحرم می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

(۱) هفته‌نامه‌ی فیضیه، کشف حجاب به روش مدرن، ۱۵ بهمن سال ۱۳۷۹، ص ۱.

(۲) ترجمه المیزان، ج ۱۶ ص ۵۱۷

(۳) الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۵ ص ۲۲۱

- ۴) مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج ۱۹ ص ۳۸۸ - کشف، ذیل آیه ۳۱ از سوره نور
- ۵) من لا یحضره الفقیه، ج ۱ ص ۲۵۱ - الخصال، ج ۱ ص ۱۴۸
- ۶) فرهنگ ابجدی، متن، ص ۲۲۷
- ۷) حسین مهدیزاده، حجاب‌شناسی، ص ۷۴ تا ۷۷ - لسان‌العرب، ج ۱، ص ۲۶۸
- ۸) کتاب پرسمان حجاب‌شناسی کاری از بخش فرهنگی دفتر آیت‌الله فاضل لنکرانی به نقل از محمدحسن نجفی، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۸ ص ۲۳۵
- ۹) مشکاة الأنوار، النص ص ۴۳ - وسائل الشیعة ج ۴ ص ۳۸۵ - علل الشرائع ج ۲ ص ۳۴۷
- ۱۰) من لا یحضره الفقیه؛ ترجمه علی‌اکبر غفاری و جواد محمد و صدر بلاغی، ج ۱ ص ۳۸۰
- ۱۱) نرم‌افزار آثار حجت‌الاسلام قرائتی، سال ۶۱ احکام، اخلاق، عقاید؛ جلسه ۲۰ ص ۵
- ۱۲) تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهدا (ع)، القاضی الطباطبائی متن ص ۱۹۸
- ۱۳) المحاسن ج ۲ ص ۴۲۰
- ۱۴) توجه کنید در این روایت از لفظ «نَعْلٌ» و در روایتی که مکروه نبودن استفاده از سه چیز سیاه رنگ بیان شده بود از لفظ «أَلْخُفُّ» استفاده شده است. که معنی این دو با هم متفاوت است. «خف» همان ماده «خفیف» است پس آنچه مکروه نیست استفاده از کفش‌های راحت سیاه رنگ و آنچه مکروه است استفاده از کفش‌های رسمی و نعلین مشکی است. معنای دقیق‌تری در کتاب «المعجم الوسیط» نوشته شده. در این کتاب درباره «خف» آمده است که: «ما یلبس فی الرجل من جلد رقیق - چیزی نازک که پا با آن پوشیده می‌شود» و درباره «نعل» نوشته شده «جلد یوقی به الخف - پوششی که خف با آن نگهداشته می‌شود» با این تعبیرات «خف» یعنی جوراب و «نعل» یعنی کفش.
- ۱۵) الکافی / ط الإسلامیة / ج ۶ ص ۴۶۵
- ۱۶) وسائل الشیعه، ج ۲۴ ص ۱۱۷
- ۱۷) حجاب از دیدگاه روانشناسی / زینب جلالی / ص ۱۱
- ۱۸) بررسی شبهات حجاب / حسین مهدیزاده / ص ۱۰ و ۱۱
- ۱۹) روان‌شناسی رنگ‌ها / دکتر ماکس لوشر / ترجمه‌ی ویدا ابی‌زاده / ص ۹۷

خند نکته درباره پوشش، لباس و... نویسنده: داود عباسی

حجاب و پوشاندن بدن، برای مرد و زن لازم شمرده شده است؛ اگرچه در مقدار آن بین آن دو تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. اگر حضور زنان در جامعه و در برابر دید نامحرمان، به گونه‌ای باشد که سبب جلب نظر دیگران شود به نوعی خودنمایی است و چنین عملی ناپسند و انحراف شمرده می‌شود. از طرفی مردان هم باید مراقب باشند تا پوششی و اعمالی تحریک‌آمیز نداشته باشند.

در این خصوص به چند نکته کوتاه اشاره می‌نمایم.

زنان

قرآن می‌فرماید: «و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پسران شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان، یا بردگانشان [کنیزانشان]، یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود (و صدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد). و همگی بسوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید.» (سوره نور/۳۱)

در زنان حجم اندام‌ها زینت حساب شده و قرآن فرموده است که زنان باید زینت خود را بپوشانند. از طرفی بوی خوش و صدا نیز شامل این حکم است.

در این خصوص در رساله‌های عملیه توضیح داده شده است و در این‌جا تنها به چند روایت در این موضوعات اشاره می‌نمایم.

الف) پیامبر اکرم می‌فرماید: «هر زنی که خودآرایی کند و با بهترین لباسش از خانه بیرون رود تا این که مردم او را بنگرند، فرشتگان آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌ها او را لعنت و نفرین خواهند کرد.» (۱)

ب) در روایتی عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه‌السلام روایت کرده که فرمود پدرم به واسطه آباء گرامش از امیرمؤمنان علیهم‌السلام نقل کرد که فرمود:

من و فاطمه سلام‌الله‌علیها بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد شدیم، پس ایشان را در حالی که سخت می‌گریست یافتیم، من عرض کردم پدر و مادرم فدایت یا رسول‌الله! چه باعث شده که شما این چنین گریه می‌کنید؟ در پاسخ فرمود: ای علی! شبی که مرا به آسمان بردند (یعنی معراج) زنانی از امتم (ده گروه) را در عذابی شدید نگریستم و آن وضع برای من سخت گران آمد و گریهام از جهت عذاب سخت آنان است که به چشم خویش وضعشان را دیدم.

زنی را دیدم که به موی سر آویخته بودند و مغز سرش می‌جوشید... (به این دلیل که) موی خود را از مردهای نامحرم نمی‌پوشانیده است.

و زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد و آتش در زیرش شعله می‌کشید... (به این دلیل که) بدن خود را برای مردم زینت می‌کرده است.

و زنی را دیدم که گوشت بدن او را از جلو و عقب با قیچی‌های آتشین می‌بریدند... (به این دلیل که) خود را به مردان نمایش می‌داده است. (۲)

ج) عطر زدن

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «أَيُّ امْرَأَةٍ تَطْتِيبُ ثُمَّ خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا فَهِيَ تُلْعَنُ حَتَّى

تَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهَا مَتَى رَجَعَتْ - هر زنی که خود را معطر کند و از خانه خود بیرون رود، تا زمانی

که به خانه‌اش باز گردد مورد لعنت و نفرین (فرشتگان نگهبان خود) قرار می‌گیرد.» (۳)

و فرمود: «أَيُّ امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرَتْ ثُمَّ خَرَجَتْ فَمَرَّتْ عَلَى قَوْمٍ لِيَجِدُوا رِيحَهَا فَهِيَ زَانِيَةٌ وَ كَلَّ عَيْنِ

زَانِيَةٌ - هر زنی عطر بزند و بیرون رود و بر گروهی بگذرد که بوی او را دریابند زنا کار است و

هر دیده زنا کار است.» (۴)

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «أَيُّ امْرَأَةٍ تَطْتِيبَتْ لِغَيْرِ زَوْجِهَا لَمْ يُقْبَلْ مِنْهَا صَلَاةٌ حَتَّى تَغْتَسِلَ مِنْ

طِبِّهَا كَغَسْلِهَا مِنْ جَنَابَتِهَا - هر زنی که برای غیر شوهر عطر بزند خداوند نمازش را قبول نکند

تا از آن غسل کند چنان که از جنابت غسل می‌کند.» (۵)

د صدا

طبق آیه ۳۲ سوره احزاب زنان حق ندارند به گونه‌ای نازک و دلفریب صحبت کنند.
طبق آیه ۳۱ سوره نور حتی صدای زیورآلاتشان را نباید نامحرم بشنود.
شوخی و خنده زنان با نامحرم هزار سال عذاب در پی دارد. (۶)

مردان

الف) همان‌طور که پوشش برای زن لازم است، مرد هم باید بدن خود را بپوشاند؛ اما از آن‌جا که تحریک کننده‌گی بدن مرد برای زن به اندازه محرک بودن زن برای مرد نیست، پوشیدن تمام بدن از مرد خواسته نشده است. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:
«مرد حق ندارد لباسش را از ران خود کنار بزند و در میان مردم بنشیند». (۷)
ب) و فرمود: «مرد هنگامی که برهنه شود شیطان به او می‌نگرد و طمع به او می‌بندد پس خود را بپوشانید». (۸)

ج) بر اهل تفکر پوشیده نیست که نمایان بودن موی سینه مرد تحریک کننده شهوت است. به همین دلیل بهتر است مردان موی سینه خود را بپوشانند. امیرالمؤمنین باز گذاشتن دکمه قبا و پیراهن را از اخلاق قوم لوط بر شمرده‌اند. (۹)

مشترک

الف) در روایتی آمده است که «زناى چشم نگاه کردن است» (۱۰) پس اگر کسی نگاه کند زنا کرده و آن‌که خود را با عدم پوشش مناسب در معرض نگاه قرار دهد نیز زنا نموده است.
ب) با توجه به این که غرض از پوشیدن لباس، نمایان نبودن بدن است، پوشیدن لباس نازک و بدن‌نما برای مرد و زن فایده ندارد و مورد مذمت قرار گرفته است.
حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالصَّفِيقِ مِنَ الثِّيَابِ فَإِنَّهُ مِنْ رَقٍّ تَوْبُهُ رَقٌّ دِينُهُ لَا يَفُومَنَّ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ عَلَيْهِ تَوْبٌ يَصِفُهُ - بر شما باد که لباس‌های ضخیم بپوشید که هر کس لباس نازک بپوشد، دینش هم نازک و ناتوان خواهد شد. هیچ کدام از شما با لباس بدن‌نما در برابر خداوند متعال نایستد». (۱۱)

ج) همچنین واضح است که پوشیدن لباس‌های تنگ و چسبان باعث تحریک جنس مخالف است. به‌ویژه در زنان که توضیح داده شد. ولی در مردان هم حجم بعضی قسمت‌های بدن (عورتین: ناف تا زانو) نباید معلوم باشد.

مانع طمع شویم

خداوند در آیه ۳۲ سوره احزاب خطاب به زنان پیامبر می‌فرماید: « فَلَا تُخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيْطَمَعِ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ - پس به نرمی و کرشمه سخن نگویید تا (مبادا) آن که در دلش بیماری است طمعی پیدا کند.» استاد قرائتی درباره‌ی این آیه گفته است:

این‌جا زن و مرد مهم نیست، آن‌که مهم است این است که قلاب را به دل هوس بازها می‌اندازی. حجاب که فقط برای زن نیست. مردها هم باید حجاب داشته باشند. بعضی‌ها می‌گویند به ما چه؛ من می‌خواهم لباسم این‌طوری باشد؛ او نگاه نکند. گرچه کسی که بیمار دل است مشکل دارد، اما من نباید کاری کنم که او تحریک شود. این آیه می‌گوید نه گناه کنید نه سبب گناه دیگران بشوید.

نکته دیگر این‌که نمی‌گوید: «فیطمع الذین» یعنی اگر یک جمعی به فساد می‌افتند این کار را نکنید، بلکه می‌گوید «الَّذِي» یعنی یک نفر، یعنی اگر حتی یک نفر به گناه می‌افتد شما باید دست از آن کار بردارید. حتی سبب فتنه یک نفر هم نشوید. با هوس و آرزوی گناه هم باید مبارزه کرد تا چه رسد به خود گناه. چون بحث طمع است نه انجام آن. شیک پوشی مهم است، اما به شرط این‌که آن شیکی، چشم‌های آلوده را به انسان جذب نکند. یعنی انسان یک جوری لباس بپوشد که کسی که نگاه می‌کند اگر کسی بود که در قلبش مرض است، مساله‌ای برایش ایجاد نشود.

آقازاده جوان این‌طور زلف‌هایت را درست نکن. این‌طور بلوز نپوش. تو که این‌طور خودت را درست می‌کنی انسان مریض طمع می‌کند.

پوشیدن پیراهن بدون آستین حرام نیست! لازم نیست مرد پیراهنش آستین داشته باشد. اما اگر با پیراهن بی‌آستین بیاید به‌خصوص اگر جوانی باشد که رنگ و آتش خوب باشد و بازویش را یک دختر مجرد ببیند ممکن است بازویش گوگرد شود و یک عده‌ای را بسوزاند.

آیا لازم است که این دکمه پیراهن را ببندیم؟ نه! اصلاً مرد می‌تواند شکمش هم پیدا باشد. اما سینه‌ات را که نشان می‌دهی فَيْطَمَعِ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ - بیمار دلان در شما طمع می‌کنند.

این (فَيْطَمَعِ) برای خیلی چیزها است. برای دکمه سینه هست. برای مربی شنا هست. برای دبیر مرد در کلاس دخترها هست. برای آرایش زن در خانه‌ای که پسر بزرگ دارد هست. برای نیمه عریان بودن مرد در خانه هست. برای زن در خانه‌ای که پسر بزرگ دارد هست،

برای... (۱۲)

فرمایش امام خامنه‌ای (دام عزه)

مطلب را با نقل فرمایش حضرت امام خامنه‌ای مد ظله‌العالی در خصوص چادر به پایان می‌بریم:

به نظر ما، بحث‌هایی که در باب پوشش زن می‌شود، بحث‌های خوبی است که انجام می‌گیرد؛ منتها باید توجه کنید که هیچ بحثی در این زمینه‌های مربوط به پوشش زن، از هجوم تبلیغاتی غرب متأثر نباشد؛ اگر متأثر از آن شد، خراب خواهد شد. مثلاً بیاییم با خودمان فکر کنیم که حجاب داشته باشیم، اما چادر نباشد؛ این فکر غلطی است. نه این‌که من بخواهم بگویم چادر، نوع منحصر است؛ نه، من می‌گویم چادر بهترین نوع حجاب است؛ یک نشانه‌ی ملی ماست؛ هیچ اشکالی هم ندارد؛ هیچ منافاتی با هیچ نوع تحرکی هم در زن ندارد. اگر واقعاً بنای تحرک و کار اجتماعی و کار سیاسی و کار فکری باشد، لباس رسمی زن می‌تواند چادر باشد و - همان‌طور که عرض کردم - چادر بهترین نوع حجاب است.

البته می‌تواند محجبه بود و چادر هم نداشت؛ منتها همین‌جا هم بایستی آن مرز را پیدا کرد. بعضی‌ها از چادر فرار می‌کنند، به‌خاطر این‌که هجوم تبلیغاتی غرب دامگیرشان نشود؛ منتها از چادر که فرار می‌کنند، به آن حجاب واقعی بدون چادر هم رو نمی‌آورند؛ چون آن را هم غرب مورد تهاجم قرار می‌دهد!

شما خیال کرده‌اید که اگر ما چادر را کنار گذاشتیم، فرضاً آن مقنعه‌ی کذایی و آن لباس‌های «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» و همان‌هایی را که در قرآن هست، درست کردیم، دست از سر ما بر می‌دارند؟ نه، آن‌ها به این چیزها قانع نیستند؛ آن‌ها می‌خواهند همان فرهنگ منحوس خودشان عیناً این‌جا عمل بشود. (۱۳۷۰/۱۰/۴)

پی‌نوشت‌ها

- ۱) بحار ج ۷۳ ص ۳۲۹ (۸ همان
- ۲) عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۰ (۹ خصال ج ۱ ص ۳۳۱ - این حدیث به‌طور کامل در ص ۱۰۶ شماره ۲۷ شمیم معرفت (تایستان ۹۰) منتشر شده است.
- ۳) ثواب الأعمال النص ص ۲۵۹ (۱۰ این روایت در مقاله «راه‌های کنترل شهوت» آمده
- ۴) نهج الفصاحة ص ۳۵۹ (۱۱ تحف العقول النص ص ۱۱۳
- ۵) مکارم الأخلاق ص ۲۱۵ (۱۲ برداشتی از هفت قسمت نرم‌افزار آثار حجت‌الاسلام
- ۶) به مقاله راه‌های کنترل شهوت نگاه کنید
- ۷) خصال ج ۲ ص ۶۳۰ (المسلمین شیخ محس قرائتی

کار و تربیت

به کوشش: روح‌الله سجادی

اشاره

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های جهاد اقتصادی، تربیت انسان‌هایی است که برای کار و تلاش ارزش، اهمیت و قداست قائل باشند و گرنه حتی اگر پیشرفتی هم حاصل بشودف جهاد نخواهد بود. اسلام به این موضوع نگاهی عمیق و مهم دارد و کار را زمینه تربیت انسان می‌داند و اگر کسی در جهت شکوفایی اقتصاد جامعه اسلامی تلاش نکرده و گامی برندارد، در فرهنگ اسلامی به درستی تربیت نشده است. شهید مطهری در این خصوص مطالب مهمی را بیان داشته است که در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام از صفحه ۴۱۱ به بعد منتشر گردیده است. آن‌چه در پی می‌خوانید بخشی از مباحث طرح شده در آن کتاب است.

کار یک وظیفه است

در اسلام بیکاری مردود و مطرود است و کار به‌عنوان یک امر مقدس، شناخته شده است. در زبان دین وقتی می‌خواهند تقدس چیزی را بیان کنند به این صورت بیان می‌کنند که خداوند فلان چیز را دوست دارد. مثلاً در حدیث وارد شده است:

انَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَرِفَ

خداوند مؤمنی را که دارای یک حرفه است و بدان اشتغال دارد، دوست دارد.^۱

یا این‌که گفته‌اند:

الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

کسی که خود را برای اداره زندگی‌اش به مشقت می‌اندازد، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند.^۲

یا آن حدیث نبوی معروف که فرمود:

مَلْعُونٌ مَنْ ألقى كُلَّهُ عَلَى النَّاسِ

هرکسی که بیکار بگردد و سنگینی [معاش] خود را بر دوش مردم بیندازد، ملعون است و

لعنت خدا شامل اوست.^۳

وقتی در حضور مبارک رسول اکرم درباره کسی سخن می‌گفتند که فلانی چنین و چنان است، حضرت می‌پرسید کارش چیست؟ اگر می‌گفتند کار ندارد، می‌فرمود: «سَقَطَ مِنْ عَيْنِي»^۴ یعنی در چشم من دیگر ارزشی ندارد. در این زمینه متون زیادی داریم.

در همین کتاب کوچک داستان راستان، از حکایات و داستان‌های کوچکی که از پیغمبر و امیرالمؤمنین و سایر ائمه نقل کرده‌ایم فهمیده می‌شود که چه قدر کار کردن و کار داشتن از نظر پیشوایان اسلام مقدس است و این درست برعکس آن چیزی است که در میان برخی متصوّفه و زاهدان و احياناً در فکر خود ما رسوخ داشته که کار را فقط در صورت بیچارگی و ناچاری درست می‌دانیم، یعنی هرکسی که کاری دارد می‌گوییم این بیچاره محتاج است و مجبور است که کار کند؛ فی حد ذاته آن چیزی که آن را توفیق و مقدس می‌شمارند بیکاری است که خوشا به حال کسانی که نیاز ندارند کاری داشته باشند، حال کسی که بیچاره است دیگر چه کارش می‌شود کرد؟! در صورتی که اصلاً مسئله نیاز و بی‌نیازی مطرح نیست. اولاً کار یک وظیفه است. حدیث «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْفَى كَلَّةً عَلَى النَّاسِ» ناظر به این جهت است. ولی ما اکنون درباره کار از این نظر بحث نمی‌کنیم که کار یک وظیفه اجتماعی است و اجتماع حقی بر گردن انسان دارد و یک فرد هرچه مصرف می‌کند محصول کار دیگران است.

... لباسی که می‌پوشیم، غذایی که می‌خوریم، کفشی که به پا می‌کنیم، مسکنی که در آن زندگی می‌کنیم، هرچه را که نظر کنیم می‌بینیم غرق در نتیجه کار دیگران هستیم.

کار از نظر تربیت

باری در این‌که کار یک وظیفه است نمی‌شود شکی کرد، ولی ما درباره کار از نظر تربیت بحث می‌کنیم. آیا کار فقط وظیفه‌ای از روی ناچاری اجتماعی است؟ یا نه، اگر این مسئله نباشد نیز لازم است و به عبارت دیگر اگر این لابدیت و ناچاری وظیفه اجتماعی نباشد، باز هم کار از نظر سازندگی فرد یک امر لازمی است؟ انسان یک موجود - به یک اعتبار - چند کانونی است. انسان جسم دارد، انسان قوه خیال دارد، انسان عقل دارد، انسان دل دارد، انسان ... کار برای جسم انسان ضروری است، برای خیال انسان ضروری است، برای عقل و فکر انسان ضروری است، و برای قلب و احساس و دل انسان هم ضروری است.

کار و تمرکز قوه خیال

انسان یک نیرویی دارد و آن این است که دائماً ذهن و خیالش کار می‌کند. وقتی که انسان درباره مسائل کلی به‌طور منظم فکر می‌کند که از یک مقدمه‌ای نتیجه‌ای می‌گیرد،

این را می‌گوییم تفکر و تعقل. ولی وقتی که ذهن انسان بدون این که نظم‌ی داشته باشد و بخواهد نتیجه‌گیری کند و رابطه منطقی بین قضایا را کشف نماید، همین‌طور که تداعی می‌کند از این‌جا به آن‌جا برود، این یک حالت عارضی است که اگر انسان خیال را در اختیار خودش نگیرد یکی از چیزهایی است که انسان را فاسد می‌کند؛ یعنی انسان نیاز به تمرکز قوه خیال دارد. اگر قوه خیال آزاد باشد، منشأ فساد اخلاق انسان می‌شود. آن وقت است که در بچه خیال به روی انسان باز می‌شود؛ در رختخواب فکر می‌کند، در بازار فکر می‌کند، همین‌طور خیال خیال خیال، و همین خیالات است که انسان را به هزاران نوع گناه می‌کشاند. اما برعکس، وقتی که انسان یک کار و یک شغل دارد، آن کار و شغل، او را به سوی خود می‌کشد و جذب می‌کند و به او مجال برای فکر و خیال باطل نمی‌دهد.

کار و جلوگیری از گناه

انسان به حکم این که یک موجود زنده است با طبیعت دائماً در حال مبادله است، یعنی از یک طرف نیرو و انرژی می‌گیرد و از طرف دیگر می‌خواهد مصرف کند. وقتی که انسان نیرو و انرژی می‌گیرد، این نیرویی را که گرفته (چه جسمی و چه روحی) باید یک جایی مصرف کند. خیال انسان هم همین‌طور است. بدن انسان وقتی نیرو می‌گیرد باید مصرف شود: زبان انسان بالاخره باید حرفی بزند، چشم انسان بالاخره باید چیزی را ببیند، گوش انسان بالاخره باید صدایی را بشنود، دست و پای انسان باید حرکتی کند؛ یعنی انسان نمی‌تواند مرتب از طبیعت انرژی بگیرد و بعد خود را نگه دارد و مصرف نکند. این مصرف نکردن مثل همان دیگ بخار بی‌منفذ است که مرتب حرارتش می‌دهند و بالاخره منفجر می‌شود.

راه صحیح و درست و مشروع که برایش باقی نگذاشته، از طریق غیر مشروع بیرون می‌آید. غالباً حکام، جانی از آب در می‌آیند و یکی از علل جانی شدن آنان همین بیکاری است. چون همه کارهایش را دیگران انجام می‌دهند و او همین جور بیکار می‌نشیند و حتی طوری می‌شود که دست زدن به یک کار را - هرچند ساده و کوچک باشد - برخلاف شأن و حیثیت خود تشخیص می‌دهد.

درباره یکی از امرای قدیم خراسان می‌گویند که جبّه خز خوبی پوشیده بود. برای او قلیانی آوردند، قلیان تکانی خورد و آتش آن روی جبّه خزش افتاد. برخلاف شأن خودش می‌دید که لباسش را تکان دهد تا آتش بیفتد. فقط گفت: «بچه‌ها» یعنی بیایید. تا آن‌ها آمدند، جبّه و مقداری از تنش سوخت. اصلاً برخلاف شأن و حیثیت خود می‌دانست که جبّه

خود را تکان دهد، و حتی شنیدیم اگر می‌خواست بینی خود را پاک کند دیگری باید دستمال جلو دماغش می‌گرفت.^۵

یکی از آثار کار، جلوگیری از گناه است. البته نمی‌گویم صددرصد این‌طور است، ولی بسیاری از گناهان منشأش بیکاری است.

استعدادیابی در انتخاب کار

کار علاوه بر این که مانع انفجار عملی می‌شود، مانع افکار و وساوس و خیالات شیطانی می‌گردد. لهذا در مورد کار می‌گویند که هرکسی باید کاری را انتخاب کند که در آن استعداد دارد، تا آن کار علاقه او را به خود جذب کند. اگر کار مطابق استعداد و مورد علاقه نباشد و انسان آن را فقط به خاطر درآمد و مزد بخواهد انجام دهد، این اثر تربیتی را ندارد و شاید فاسدکننده روح هم باشد. انسان وقتی کاری را انتخاب می‌کند باید استعدادیابی هم شده باشد. هیچ کس نیست که فاقد همه استعدادها باشد، منتها انسان خودش نمی‌داند که استعداد چه کاری را دارد. چون نمی‌داند، دنبال کاری می‌رود که استعداد آن را ندارد و همیشه ناراحت است.

پس در مورد کار، این جهت را باید مراعات کرد و آن وقت است که خیال و عشق انسان جذب می‌شود و در کار ابتکاراتی به خرج می‌دهد.

کار و آزمودن خود

و از همین جاست که یکی از خواص کار آشکار می‌شود، یعنی آزمودن خود. یکی از چیزهایی که انسان باید قبل از هر چیز بیازماید خودش است. انسان قبل از آزمایش خودش نمی‌داند چه استعدادهایی دارد؛ با آزمایش، استعدادهای خود را کشف می‌کند. تا انسان دست به کاری نزده، نمی‌تواند بفهمد که استعداد این کار را دارد یا ندارد. انسان، با کار خود را کشف می‌کند، و خود را کشف کردن بهترین کشف است.

اگر انسان دست به کاری زد و دید استعدادش را ندارد، کار دیگری را انتخاب می‌کند و بعد کار دیگر تا بالاخره کار مورد علاقه و موافق با استعدادش را پیدا می‌کند. وقتی که آن را کشف کرد، ذوق و عشق عجیبی پیدا می‌کند و اهمیت نمی‌دهد که درآمدش چه قدر است. آن وقت است که شاهکارها به وجود می‌آورد که شاهکار ساخته عشق است نه پول و درآمد. با پول می‌شود کار ایجاد کرد، ولی با پول نمی‌شود شاهکار ایجاد کرد. واقعاً باید انسان به کارش عشق داشته باشد.

کار و فکر منطقی

گفتیم منطقی فکر کردن این است که انسان هر نتیجه‌ای را از مقدماتی که در متن خلقت و طبیعت قرار داده شده بخواند. اگر انسان فکرش این جور باشد که همیشه نتیجه را از راهی که در متن خلقت برای آن نتیجه قرار داده شده بخواند، این فکر منطقی است. اما اگر انسان هدف‌ها، ایده‌ها و آرزوهای خود را از یک راه‌هایی می‌خواند که آن راه‌ها، راه‌هایی نیست که در خلقت به سوی آن هدف‌ها باشد و اگر احیاناً یک وقت بوده، تصادف بوده است یعنی کلیت ندارد، [فکر او منطقی نیست].

مثلاً ممکن است یک نفر از راه یک گنج ثروتمند شده باشد. مثلاً در صحرا می‌رفته و یا زمینی خریده بوده و می‌خواسته ساختمان کند و بعد زمین را کنده و گنجی پیدا شده، اگر انسان همیشه پول را از چنین راه‌هایی بخواند، یعنی راهی که منطقی و حساب شده نیست، فکر او فکر غیرمنطقی است. اما اگر کسی پول و درآمدی را از راهی منطقی بخواند، فکرش منطقی است. مثلاً اگر انسان درآمد را از راه عملگی بخواند، درست است که راه ضعیفی است ولی راهی منطقی است. اگر من فکر کنم که امروز این بیل را روی شانهم بگیرم و بگویم تا غروب حاضرم کار کنم، این مقدار منطقی است که تا امشب مبلغ پانزده هزار تومان بگیرم می‌آید. انسان وقتی که در عمل، وارد کار شده باشد، فکرش منطقی می‌شود؛ یعنی در عمل رابطه علی و معلولی و سببی و مسببی را لمس می‌کند و چون لمس می‌کند فکرش با قوانین عالم منطبق می‌شود و دیگر آن فکر، شیطانی و خیالی و آرزویی نیست بلکه منطبق است بر آن چه که وجود دارد، و آن چه که وجود دارد حساب است و منطقی و قانون.

تأثیر کار بر احساس انسان

همچنین کار روی احساس انسان اثر می‌گذارد، آن که در اصطلاح قرآن «دل» گفته می‌شود و آن چیزی که رقت، خشوع، قساوت، روشنی و تاریکی به او نسبت داده می‌شود، می‌گوییم: فلان کس آدم رقیق القلبی است، فلانی آدم قسی القلبی است، یا می‌گوییم: قلبم تیره شد، قلبم روشن شد؛ آن کانونی که در انسان وجود دارد و ما اسمش را دل می‌گذاریم. کار از جمله آثارش این است که به قلب انسان خضوع و خشوع می‌دهد، یعنی جلو قساوت قلب را می‌گیرد. بیکاری قساوت قلب می‌آورد و کار، اقل فایده‌اش برای قلب انسان این است که جلو قساوت قلب را می‌گیرد.

کار و احساس شخصیت

یکی دیگر از فواید کار، مسئله حفظ شخصیت و حیثیت و استقلال است که تعبیرهای مختلفی دارد. مثلاً آبرو؛ انسان آنگاه که شخصیتش ضربه بخورد، آبرویش برود و تحقیر بشود ناراحت می‌شود. انسان در اثر کار - و مخصوصاً اگر مقرون به ابتکار باشد - به حکم این‌که نیازش را از دیگران برطرف کرده است، در مقابل دیگران احساس شخصیت می‌کند، یعنی دیگر احساس حقارت نمی‌کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

كُذِّبَ كَذُّ الْعَبْدِ اِنْ اَحْبَبْتَ اَنْ تُصْبِحَ حُرّاً..

اگر می‌خواهی آزاد زندگی کنی، مثل برده زحمت بکش.

وَ اَقْطَعِ الْاَمَالَ مِنْ مَالِ بَنِي آدَمَ طُرّاً..

آرزویت را از مال هرکس که باشد ببر و قطع کن.

لَا تَقُلْ ذَا مَكْسَبٍ يُزْرِي فَقَصْدُ النَّاسِ اِزْرِي..

نگو این کار مرا پست می‌کند، زیرا از مردم خواستن از هر چیزی بیشتر ذلت می‌آورد.

اِنَّتَ مَا اسْتَعْنَيْتَ عَنْ غَيْرِكَ اَعْلَى النَّاسِ قَدْرًا.

وقتی که از دیگران بی‌نیاز باشی، هرکاری داشته باشی از همه مردم بلند قدرتر هستی.^۶

مجموعه آثار استاد شهید مطهری، جلد ۲۲، صفحه ۷۸۵

پی‌نوشت‌ها

(۱) وسائل، ج ۱۲ ص ۱۳ [با اندکی تفاوت].

(۲) کافی ج ۵ ص ۸۸

(۳) کافی ج ۵ ص ۷۲

(۴) مستدرک ج ۱۳ ص ۱۱

(۵) قصه آن غلام معروف است که دستمال را جلو بینی ارباب گرفت و ارباب گفت: چرا بیرون نمی‌آید؟ گفت: ارباب! فینش را هم من باید بکنم؟! اقللاً این کار را خودت بکن.

(۶) دیوان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ص ۲۱۰

سیگار و بازی های رایانه ای

نویسنده: **یدانه سخن پرور**

سیگار

به عقیده اکثر کارشناسان مسایل اجتماعی، کشیدن سیگار در اغلب موارد زمینه‌ی روی آوردن افراد به مواد مخدر بوده است. از طرفی می‌دانیم که عمده تجارت سیگار و مواد مخدر در جهان از سوی کمپانی‌های بزرگ اقتصادی انجام می‌شود که با سرمایه‌های عظیم خود دولت‌ها را نیز جابه‌جا می‌کنند و نبض اقتصاد و سیاست را در بسیاری از نقاط جهان در دست گرفته‌اند. این کمپانی‌ها با تبلیغات گسترده مستقیم و غیرمستقیم خود همواره سعی دارند تا به تعداد مشتریان خود در سطح دنیا افزوده و وابستگی مردم را به محصولات خویش افزایش دهند. اگر چه به برکت نظام مقدس جمهوری اسلامی خوشبختانه در ایران این‌گونه تبلیغات وجود ندارد ولی بررسی کوچکی در سایت‌ها و تلویزیون‌های دنیا گویای حجم گسترده این‌گونه تبلیغات است. در بسیاری از فیلم‌ها نقش‌های مثبت و دوست داشتنی فیلم‌ها حتماً سیگار می‌کشند و به جز معدودی افراد کم‌توان در امر اطلاع‌رسانی، کسی از مضرات سیگار سخن نمی‌گوید، به‌خوبی در خاطر دارم که در یکی از همین فیلم‌ها که در گذشته بارها از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد!!! یکی از قهرمانان مبارزه با استعمار!! در فیلم، بارها و بارها توسط سیگار از خطر مرگ نجات پیدا نموده و همواره در حال کشیدن سیگار بود.

این در حالی است که مضرات بسیار متعدد سیگار بر هیچ انسان فهیمی پوشیده نیست و مکتب پیشرو اسلام استفاده از هر چیزی که به بدن ضرر بزند را حرام می‌داند، بر همین اساس بعضی از علما استعمال سیگار را حرام یا به احتیاط واجب حرام دانسته‌اند.

اما با این وجود بعد از گذشت ۳۲ سال از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، هنوز توتون در ایران کشت شده و سیگار در شرکت دخانیات تولید می‌شود. حتی تا چند سال پیش، شرکت دخانیات با همین اسم دارای تیم فوتبال در باشگاه‌های برتر بود!!

در طی این سال‌ها بارها عده‌ای بر آن شدند تا شرکت دخانیات ایران را تعطیل نموده و به تولید سیگار در جمهوری اسلامی پایان دهند تا جایی که چند سال پیش تعدادی از نمایندگان طرحی را به مجلس ارائه دادند که شرکت دخانیات طی چند سال (ظاهراً ۷ سال) تعطیل شود که البته به تصویب نرسید.

ظاهراً مهم‌ترین دلیل ادامه کار شرکت دخانیات این است که تعطیلی این شرکت تأثیر چندانی در کاهش مصرف سیگار ندارد و با تعطیلی آن تنها اتفاقی که می‌افتد این است که سیگاری‌های جامعه به مصرف سیگاری‌های خارجی روی می‌آورند کما این‌که همین امروز حجم مصرف سیگارهای خارجی که به صورت قاچاق وارد ایران می‌شود بسیار قابل توجه است. تنها راه کاهش مصرف سیگار فرهنگ‌سازی و اطلاع‌رسانی است. به صورتی که افراد به این باور قلبی برسند که سیگار برای آن‌ها بسیار مضر است. بر همین اساس بر روی پاکت سیگارهای تولید داخل مضرات استفاده از سیگار توضیح داده شده است، کاری که به نظر می‌رسد در جهان نمونه‌ی دیگری نداشته باشد. از طرفی سعی می‌شود سیگارهای تولید داخل عوارض کمتری بر سلامت جامعه بگذارند.

این مسئله نشان دهنده آن است که نظام مقدس جمهوری اسلامی در صدد است که استعمال سیگار در جامعه را از بین ببرد، گرچه برای این هدف که جهت سلامتی جامعه بسیار ضروری و مهم است تلاش درخوری نشده است ولی ترویج استعمال دخانیات نیز در این جامعه منفور است.

بازی

این مسئله درباره بازی‌های رایانه‌ای نیز تا حدودی صادق است. امروزه اگر چه همه‌ی سنین با بازی‌های رایانه‌ای بازی می‌کنند ولی واضح است که مخاطب اصلی این بازی‌ها جوانان، نوجوانان و کودکان هستند. اکثر روانشناسان و جامعه‌شناسان اتفاق نظر دارند که بازی‌های رایانه‌ای برای کودکان و نوجوانان مفید نیست، به‌ویژه آن‌که در اغلب این بازی‌ها خشونت و مفاهیم نادرستی وجود دارد و مضرات این بازی‌ها همانند مضرات سیگار بر کسی پوشیده نیست.

بازی‌های کودکانه در گذشته به‌ویژه بازی‌های سنتی همواره درس‌های زندگی برای کودکان داشت و باعث شادابی و خلاقیت آنان می‌شد، چند سال قبل از این، موجی ایجاد شده بود که بازی‌های فکری مفید برای کودکان ساخته شود ولی با ورود بازی‌های رایانه‌ای اکثر این شرکت‌ها ورشکست شده و تولید بازی‌های فکری پیشرفت کندی پیدا کرد.

امروزه یک از اصلی‌ترین شاخص‌های توسعه یافتگی یک کشور ارتقای سطح سلامت کودکان و نوجوانان، به‌ویژه میزان امید به زندگی و سلامت روان آن‌هاست. البته نباید فراموش کرد که تغییر شکل و محتوای بازی‌ها و همچنین نوع اسباب بازی‌ها یکی از عمده‌ترین عوامل تهدید کننده سلامت روان کودکان است.

هجوم انواع و اقسام بازی‌های رایانه‌ای به اتاق امن و ساکت کودکان باعث شده تا به‌نوعی آنان در معرض ابتلا به فقر حرکتی و اثرات مخرب روحی - روانی قرار بگیرند. پدیده مخربی که اوقات فراغت کودکان را به‌راحتی پر کرد و والدین را با آرامشی نسبی روبه‌رو ساخت. اما اثرات این‌گونه تفریح و سرگرمی و به‌دست فراموشی سپردن اسباب‌بازی‌های قدیمی و ساده، دورنمای روشنی ندارد و ممکن است آینده‌ای مبهم را برای آنان رقم بزند.

اسباب‌بازی‌ها یکی از عمده‌ترین عوامل تهدید کننده سلامت روان کودکان است و باید مورد توجه ویژه‌ای قرار گیرند. در حال حاضر اغلب وسایل سرگرمی و بازی‌های کودکان رایانه‌ای شده که این نوع از بازی‌ها فشار روانی و استرس زیادی را به بچه‌ها وارد می‌کند. از سوی دیگر سلامت جسمانی کودکان نیز به‌دلیل ایستایی و عدم تحرک آنان به‌هنگام بازی‌های رایانه‌ای در معرض تهدید و خطر است. متأسفانه بازی‌های رایانه‌ای جایگزین بازی‌های مفید شده که رشد جسمی، عاطفی و حرکتی کودکان ما را دچار اختلال کرده است.

مضرات

با توجه به نظر کارشناسان امر مضرات این گونه بازی‌ها به‌طور خلاصه عبارت است از:

الف) آسیب‌های جسمانی

- ۱- چشمان فرد به دلیل خیره شدن مداوم به صفحه نمایش رایانه به شدت تحت فشار نور قرار می‌گیرد و دچار عوارض می‌گردد.
- مشاهدات نشان داده است که نوجوانان چنان غرق بازی می‌شوند که توجه نمی‌کنند تا چه حد از لحاظ بینایی و ذهنی به خود فشار می‌آورند.
- ۲- به دلیل این که کودک در یک وضعیت ثابت تا ساعت‌ها می‌نشیند، ستون فقرات و استخوان‌بندی او دچار مشکل می‌شود. همچنین احساس سوزش و سفت شدن گردن، کتفها و مچ دست از دیگر عوارض کار نسبتاً ثابت و طولانی مدت با رایانه است.
- ۳- پوست فرد در معرض مداوم اشعه‌هایی قرار می‌گیرد که از صفحه رایانه پخش می‌شود.

۴- ایجاد تهوع و سرگیجه خصوصاً در کودکان و نوجوانانی که زمینه‌ی صرع دارند، از دیگر عوارض بازی‌های رایانه‌ای است.

۵- بازی‌های رایانه‌ای و تماشای متوالی تلویزیون از علل بی‌حرکی کودکان امروزی بوده و مصرف همزمان تنقالات در این هنگام از عواملی است که توامان موجب چاقی در آنان می‌شود. این عوارض عمومی است و گذشته از محتوای بازی‌ها به وجود می‌آید.

ب) آسیب‌های روانی - تربیتی

۱) تقویت حس پرخاشگری

مهم‌ترین مشخصه بازی‌های رایانه‌ای حالت جنگی اکثر آنهاست و این که فرد باید برای رسیدن به مرحله بعدی بازی با نیروهای به اصطلاح دشمن بجنگد، استمرار چنین بازی‌هایی کودک را پرخاشگر و ستیزه‌جو بار می‌آورد.

«خشونت» مهمترین محرکه‌ای است که در طراحی جدیدترین و جذاب‌ترین بازی‌های رایانه‌ای به حد افراط از آن استفاده می‌شود، برخی از چهره‌های معروف هالیوود که در فرهنگ ما انسان‌های ضدارزش و غیراخلاقی هستند، در این بازی‌ها به صورت قهرمان‌های شکست‌ناپذیر جلوه‌نمایی می‌کنند.

نتایج پژوهش‌های سه روانشناس اتریشی نشان می‌دهد کودکانی و نوجوانانی که بیش‌تر از بازی‌های رایانه‌ای نسبتاً خشن استفاده می‌کنند، در سنجش با دیگرانی که خود را با بازی‌های بدون خشونت یا کم‌خشونت سرگرم می‌کنند، رفتارهای پرخاشگرانه بیش‌تری نشان می‌دهند. پژوهشگران عنوان می‌کنند این بازی‌ها نه تنها افراد را به ارائه خشونت و سوسه می‌کنند، بلکه محیط و فضای بازی‌ها به راحتی روحیه‌ی واکنش پرخاشگرانه را تقویت می‌کنند.

۲) انزوای طلبی

کودکانی که به‌طور مداوم با این بازی‌ها درگیرند درون‌گرا می‌شوند. در جامعه منزوی و در برقراری ارتباط اجتماعی با دیگران ناتوان می‌گردند. روحیه‌ی انزواطلبی باعث می‌شود که کودک از گروه همسالان جدا شود که این خود سرآغازی برای بروز ناهنجاری‌های دیگر است. مادری می‌گفت: فرزندم به بازی‌های رایانه‌ای معتاد شده است. او هر روز خود را به صفحه تلویزیون می‌رساند و از دنیای بیرون به کلی بی‌خبر است، حتی متوجه رفت و آمد میهمانان نمی‌شود و همیشه بعد از دست کشیدن از این برنامه با سردرد و کسالت مواجه می‌گردد.

۳) تنبیل شدن ذهن

بر خلاف بعضی تبلیغات سازندگان بازی‌ها، در این بازی‌ها به دلیل این که کودک و نوجوان با ساختنی‌ها و برنامه‌های دیگران به بازی می‌پردازد و کمتر قدرت دخل و تصرف در آن‌ها پیدا می‌کنند اعتماد به نفس‌شان در برابر ساختنی‌ها و پیشرفت دیگران متزلزل می‌شود.

تصور بیشتر خانواده‌ها این است که در بازی‌های رایانه‌ای فرد در بازی مداخله فکری مداوم دارد. اما این مداخله، فکری نیست بلکه این بازی‌ها سلول‌های مغزی را گول می‌زنند و از نظر حرکتی نیز فقط چند انگشت کودک را حرکت می‌دهند. ما هر چه در این مسیر حرکت کنیم و بازی‌ها را گسترش دهیم، انسان‌هایی را تحویل جامعه خواهیم داد که سرخورده، افسرده، غیرمتحرک و غیرسازنده هستند و خود اتکایی آن‌ها بسیار کم خواهد بود و ابتکار عمل نخواهند داشت، در حالی که برای جامعه، نیاز به انسان‌هایی خلاق، مبتکر و متفکر داریم.

۴) تأثیر منفی در روابط خانوادگی

با توجه به این که زندگی در کشور ما نیز به طرف ماشینی شدن پیش می‌رود و در بعضی خانواده‌ها زن و مرد شاغل هستند و یا بعضی از مردان بیش از یک شغل دارند، خود به خود روابط عاطفی و در کنار هم بودن خانواده کمتر شده و عده زیادی از این وضع و وجود تلویزیون به‌عنوان جعبه جادویی که باعث سرد شدن روابط خانوادگی شده ناراضی هستند و حالا نیز جعبه جادویی دیگری با جاذبه سحرآمیزتری به نام رایانه بر این وضعیت اضافه شده و مشکلات را دو چندان کرده است.

۵) افت تحصیلی

به دلیل جاذبه‌ی مسحور کننده‌ای که این بازی‌ها دارد، بچه‌ها وقت و انرژی زیادی را صرف بازی با آن می‌کنند، حتی بعضی از کودکان صبح، زودتر از وقت معمول بیدار می‌شوند تا قبل از مدرسه کمی بازی کنند و وقت‌های تلف شده را هم بدین صورت جبران کنند. یکی از والدین اظهار می‌داشت که در سال گذشته پسرم بهترین نمرات را داشته اما از وقتی که رایانه برایش خریده‌ایم روزی ۲ تا ۳ ساعت وقت خود را صرف بازی می‌کند و از لحاظ تحصیلی افت پیدا کرده است.

چه باید کرد

همان‌طور که درباره‌ی سیگار گفته شد، موج تبلیغات و کشش نسبت به بازی‌های رایانه‌ای و عدم کار فرهنگی در این خصوص آن‌قدر زیاد است که در حال حاضر نمی‌توان جلوی استفاده از این بازی‌ها را گرفت.

به همین دلیل:

۱- اگر چنانچه قرار است از بازی‌های رایانه‌ای استفاده کنید، بهتر است بازی‌های تصویری خلاق را که کودکان باید به‌وسیله آن‌ها معماهایی را حل کنند، بیش از بازی‌های دیگر مورد توجه قرار دهید.

۲- بازی دسته جمعی کودکان، با ابزارهای تصویری کمتر مسأله‌ساز است، این اسباب‌بازی‌ها، زمانی مخرب خواهند بود که کودک به تنهایی برای ساعات طولانی، غرق بازی شود.

۳- والدین وقت بیشتری را به کودک و نوجوان خویش اختصاص بدهند. هر قدر وقت‌گذاری و ارتباط صحیح بین والدین و فرزندان بیشتر باشد زمینه چنین بازی‌هایی کمتر فراهم می‌شود.

به اعتقاد پزشکان و متخصصان، مقصران اصلی، والدین هستند که فرزندان خود را برای ساعت‌های طولانی در مقابل تلویزیون، رایانه و ویدئو بازی، یا فیلم‌های ویدئویی رها می‌کنند. بهتر است که والدین همراه فرزندان خود به کوهستان، باشگاه‌ها و میدانی ورزشی بروند و به بازی‌های مورد علاقه آن‌ها بپردازند تا انرژی عصبی و روانی آنان تخلیه شده و توجهشان از بازی‌های رایانه‌ای منحرف شود.

۴- به نظر می‌رسد یکی از راه‌های مُسکّن، تولید بازی‌های رایانه‌ای است که با فرهنگ ایرانی و اسلامی همخوانی داشته باشد. در این مسیر باید توجه داشت که الگوی ساخت این بازی‌ها نباید، بازی‌های خارجی قرار بگیرد و ما با عوض کردن قهرمانان یا داستان، همان بازی‌ها را به شکل دیگری ارائه دهیم. بهتر است از این امکان در جهت تقویت فکر و حافظه کودکان بهره‌گیری گردد و بازی‌هایی ساخته شود که کمترین عوارض را به همراه داشته باشد. بعضی از بازی‌های ساخته شده داخلی، مانند فیلم‌های کپی‌برداری شده‌اند. یعنی همان خشونت و مشکلات در بازی وجود دارد منتها در نسخه آمریکایی، قهرمان داستان یک آمریکایی است که شرقی‌های نقش منفی را باید از بین ببرد و در نسخه ایرانی، یک ایرانی باید آمریکایی‌ها را با همان خشونت معدوم کند. این‌گونه بازی‌سازی دردی از فرهنگ جامعه دوا نکرده و کمکی به خانواده‌ها برای تربیت نوجوانان و جوانان نمی‌کند.

۵- راه اندازی گیم نت و یا ترویج بازی رایانه ای به عنوان کار فرهنگی، به معنی جنگیدن در جبهه‌ای است که سلاح جنگی ما را دشمن برایمان مشخص می‌کند. نتیجه چنین جنگی از قبل معلوم است. ما برای مقابله با دشمن باید طرح عملیاتی و سلاح بومی خودمان را داشته باشیم.

۶- از سوی دیگر به همراه هر بازی توصیه‌هایی برای کاهش عوارض مخرب بازی‌های رایانه‌ای منتشر گردد. توضیحاتی مانند:

- ۱) توجه داشته باشید که وقت شما و فرزندانتان با ارزش‌تر از آن است که با انجام بازی‌های رایانه‌ای تلف شود.
- ۲) سلامت شما و فرزندانتان مهم‌تر از سرگرمی شماست.
- ۳) رده سنی برای این بازی را در نظر داشته باشید.
- ۴) به فرزندتان اجازه ندهید در فاصله نزدیکی از صفحه رایانه بنشیند.
- ۵) از رایانه‌هایی با صفحه کوچک استفاده کنید.
- ۶) نور صفحه نمایشگر را کم کنید.
- ۷) ضروری است بچه‌ها به‌طور مرتب بین دو نوبت بازی استراحت کنند.
- ۸) چشم‌ها باید مسلط به صفحه رایانه باشد.
- ۹) روشنایی اتاق به نحوی تنظیم شود که زندگی نور به حداقل برسد.
- ۱۰) بهتر است والدین با کودکان صحبت کنند که فقط روزهای تعطیل مجاز به استفاده از این بازی‌ها هستند.
- ۱۱) با استدلال و منطق آسیب‌هایی را که بازی رایانه‌ای به کودکان وارد می‌آورد به آن‌ها متذکر شوید.
- ۱۲) مخرب‌ترین بازی‌های تصویری، بازی‌هایی هستند که تصاویر آن‌ها به‌طور مکرر بر صفحه ظاهر می‌شوند و کاربر باید به تمام تصاویری که از برابر چشم وی می‌گذرند، شلیک کند، لذا کارشناسان توصیه می‌کنند از این گونه بازی‌ها استفاده نشود.

مفهوم دولت

از افلاطون تا امام خمینی (ره)

نویسنده: یاسر متولی

سن توماس آکوئیناس
اندیشه‌های سیاسی عصر جدید
دوران ماکیاولی
ژان بُودن
توماس هابز
جان لاک
ژان ژاک روسو
هگل
مارکس
بشریت به مدینه فاضله نرسید
اشتراکات نظریات سیاسی
نظریات متفاوت شرق اسلامی
ظهور یک نظریه عملی پیشتاز

مقدمه
چه کسی باید حکومت کند؟
چگونه باید حکومت کرد؟
تاریخ اندیشه سیاسی
تحول مفهوم دولت
تاریخ سیاسی گم‌شده
تأثیر پذیری اندیشه سیاسی از تحولات اجتماعی
مفهوم مکانیکی یا اندامواره
اندیشه‌های سیاسی یونان باستان
افلاطون
ارسطو
رواقیون
اندیشه‌های سیاسی قرون وسطی
سنت آگوستین و علمای کلیسا

مفهوم دولت

از افلاطون تا امام خمینی (ره)

مقدمه

در طول تاریخ گذشته بشری آن‌چه منشاء بسیاری از تنازعات بوده دیدگاه‌های متناقضی است که در اندیشه سیاسی نسبت به نوع دولت‌ها حاکم بوده و منجر به ظهور و سقوط انواع و اقسام حکومت‌ها و دولت‌ها شده است.

اگر بخواهیم نگاهی گذرا به بحث دولت ببینیم باید از مداخل ورود به این میدان شروع کنیم «دولت به منزله ابزاری در خدمت تلاش هدفمند انسان برای تنظیم امر سیاسی یا یکی از عظیم‌ترین دستاوردهای بشری و پر حضورترین واقعیت تجربه انسانی به‌شمار می‌رود که سرشت آن گویی با نیروها، قدرت‌ها و تهدیدها عجین شده است»

از این دیدگاه به نظر می‌رسد که گذر بشریت از دوران عدم وجود دولت به دوران دولت‌های مدرن خود سرمنشاء به‌وجودآورنده بسیاری از تمدن‌ها بوده است. لکن آن‌چه دغدغه اصلی بشریت بوده و هست لزوم وجود یا عدم وجود دولت نیست بلکه پاسخ به این پرسش است که: چه کسی باید حکومت کند؟ و یا چگونه باید حکومت کرد؟

پاسخ به این دو پرسش که هر یک در مقطعی از تاریخ بشری مطرح گردیدند توسط فلاسفه علم سیاست منجر به ظهور انواعی از دولت‌ها به اشکال متفاوت گردید که به تاریخ اندیشه سیاسی موسوم است. حال برای توصیف چیستی و تحول مفاهیم اندیشه سیاسی باید به مسائلی رجوع کرد که اندیشه از درون آن‌ها به وجود می‌آید و این مسائل چیزی نیست جز همان پرسش‌ها و شک‌هایی که برای هر اندیشه‌گری پدید می‌آید. بنابراین می‌توان در این جا به ارتباط دو سویه مابین ایجاد پرسش و پاسخ به آن و در نتیجه تولید اندیشه مجدد که منجر به تحول و پیشرفت می‌گردد پی‌برد.

در این باب مسئله دولت و مسیر پیشرفت و تحول آن و نظریه‌های مربوطه که پاسخ‌گر پرسش‌های یاد شده هستند می‌تواند یکی از نقاط اصلی در سرنوشت انسان‌ها و جوامع باشد که پرداختن به آن از وظایف اصلی حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های علوم انسانی است که تا حدودی مغفول مانده و یا به مظاهر غربی آن بسنده شده است. در این مجال برآنیم به بررسی روند و سیر پیشرفت مفهوم دولت و نظریه‌های مربوطه به آن بپردازیم.

تحول مفهوم دولت

تاریخ سیاسی گم‌شده

از آن‌جا که عموم کتاب‌های نوشته شده پیرامون سیر تحول و مفاهیم مربوطه تاریخ دو هزار و پانصد ساله‌ای را در بر می‌گیرد که توسط مستشرقین و نویسندگان غربی به رشته تحریر در آمده، مسلم است که بخش وسیعی از تاریخ سیاسی جهان مورد غفلت بوده و هست که تاریخ سیاسی بیش از چهارهزار سال گذشته ایران و تاریخ حکومت انبیاء الهی از این نمونه‌ها می‌باشد که خود جای تأمل و بررسی عمیق دارد.

تأثیرپذیری اندیشه سیاسی از تحولات اجتماعی

یکی از عناصر اصلی که بر طرز تلقی و اندیشه سیاسی تأثیر گذار بوده است شرایط و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی هر دوره‌ای می‌باشد که به وضوح می‌توان تأثیر اندیشه سیاسی را از این دست تحولات مشاهده نمود. به‌عنوان نمونه در روزگار «هابز» مسئله مورد اهمیت ناامنی اجتماعی بود که باعث شد اندیشه "دولت حداکثر" به نظریه حاکم تبدیل شود. و در دوران «لاک» که مسئله ناامنی از بین رفته بود اندیشه "دولت حداقل" و نظریه "حق شورش برای مردم"، حاکم گردد.

مفهوم مکانیکی یا اندامواره

در این جا این مسئله مهم به نظر می‌رسد که انسان در دولت چه جایگاهی دارد و آیا دولت یک مفهوم مکانیکی است و یا یک اندامواره؟

در این رابطه باید گفت که در طول تاریخ مفهوم دولت دیدگاه ارگانیکی (اندامواره‌ای) به دیدگاه مکانیکی (ابزاری) تبدیل گردید بدین ترتیب که بسیاری از اندیشمندان همچون افلاطون و ارسطو و بعدها ماکیاولی، هگل و روسو در قرن هجدهم میلادی دولت را موجود زنده‌ای می‌دانستند که دارای اعضا بوده و توسعه و رشد درونی و هدف و غایتی را در درون خود دارد. اما نظر مخالفین که به نظریه مکانیکی شهرت دارد سال‌هاست که تفوق یافته است. در این راستا برخی اندیشمندان همچون هابز و لاک که به اصحاب قرارداد اجتماعی معروفند دولت را تنها ابزاری می‌دانند برای تأمین نظم و امنیت که حاصل عمل ارادی و نوعی قرارداد برای وضع تعهدات و محدودیت‌هایی برای فرد است.

دیدگاه اندامواره‌ای بر این نظر است که دولت ابزاری نیست که برای تأمین هدف خاصی ایجاد شده باشد بلکه همانند جامعه و خانواده موجود زنده‌ای است که خود تحول و تکامل یافته و اهداف آن بالاتر و والاتر از اهداف فردی و جزئی است. بدین ترتیب جدا کردن انسان جامعه و دولت از یکدیگر کاملاً نادرست خواهد بود و قدرت دولت، دشمن آزادی فردی نبوده بلکه تضمین کننده آن خواهد بود. مهم‌ترین اندیشمند این نظریه افلاطون بوده است که نظریه او را نظری عقلانی - طبیعی دانسته‌اند بدین مضمون که «انسان به کمک عقل و نه به حکم اراده‌اش» نهاد طبیعی و مستقل دولت را درمی‌یابد.

لیکن براساس نظریه مکانیکی دولت حاصل عمل ارادی انسان است. یعنی این‌که این ماشین بر اساس اراده انسان تشکیل شده و انسان برای رسیدن به اهداف خود، آن را اداره می‌کند و دولت تنها قراردادی است برای تأمین نظم و امنیت در جهان و بدین ترتیب دولت از فرد و جامعه جدا خواهد بود و دارای ماهیتی ارادی است. لذا بر اساس این دو نظریه می‌توان دو مقطع تاریخی را برای بررسی دولت به‌دست داد. اول اندیشه‌های سیاسی دوران یونان باستان و دوم اندیشه‌های جدید سیاسی.

حال برای شناخت مفهوم دولت باید اندیشه سیاسی دوره‌های یاد شده را به صورت

مختصر شرح دهیم.

اندیشه‌های سیاسی دوران یونان باستان

افلاطون

بر این مبنا باید گفت که واضح‌ترین شکل فلسفه سیاسی کلاسیک در آثار اندیشگران یونان چون افلاطون و ارسطو گرد آمده است و در مقابل آنان اندیشمندان سوفسطایی مسلک، آرای متضاد داشتند. افلاطون در آثاری چون *جمهوریت* و *قوانین* در بیان مفهوم دولت این پرسش را مطرح می‌نماید که: سرنوشت و ماهیت دولت چیست؟ وی در شرح این موضوع به مسئله نیاز و همبستگی متقابل افراد در اولین مرحله اشاره دارد - که خود سرچشمه گرفته از *امکانات محدود انسان و نیاز او به یاری دیگران است* - و در مرحله بعد به اختلاف استعداد افراد مختلف برای تأمین نیازهای خود اشاره دارد. در مکالمه‌ای در کتاب *جمهوریت* مابین سقراط و ادیمانئوس، سقراط در ضرورت دولت چنین می‌گوید:

«دولت بدان مفهوم که من استنباط می‌کنم، زاییده احتیاج نوع بشر است زیرا هیچ‌کس به تنهایی قادر نیست که تمام نیازمندی‌های خود را رفع کند.»

وی با این منطق دولت را زائیده احتیاج برای مقابله با خطرات زندگی و تداوم بخش زندگی سعادت‌مندان‌ی او می‌داند.

لکن وی دو نوع حکومت را در کتاب‌های خود مطرح می‌نماید که دارای ساختار سیاسی متفاوتی هستند. در نوع اول که در کتاب *جمهوریت* مطرح می‌گردد افلاطون ساختار سیاسی جامعه را به طبقه نظامیان و فرمانروایان که در کنار شهروندان قرار می‌گیرند تقسیم می‌کند که نظام کمونیستی یا اشتراکی نظامیان در آن وجود دارد و این دولت امکان رخنه تجملات به ارکان خود را از بین می‌برد و از طرفی برای رسیدن به خوشبختی واقعی «ایودی‌مونیا» او معتقد است که باید اهریمن خوب را برگزید، اما خود به این نتیجه می‌رسد که نمونه‌ای از این نوع حکومت در زمین قابل اجرا نمی‌باشد. به همین لحاظ در کتاب دوم خود یعنی «کتاب قوانین»، قانون را به جای علم نیروی حاکم عنوان کرده و می‌گوید: «مگذارید سیسیل یا هر شهر دیگری مطیع اربابان بشری گردد، بلکه بکوشید تابع قوانین باشید.»

تفاوت و تناقض دو نوع دولت مد نظر افلاطون در نوع اول و دوم حکومت آن است که در نوع اول افراد حاکم و رهبران برای زمامداری امور با دقت انتخاب و تربیت شده لکن هیچ مقررات و قانونی مانع کار آن‌ها نیست و در نوع دوم کمال مطلوب در قوانین مربوطه تحقق می‌یابد که بر پایه اصل اطلاع از قانون بنا گردیده است.

دولت مدنظر افلاطون الزام اخلاقی داشت و غایت عمده آن تأمین سعادت انسان‌ها بود که از عمده وظایف دولت در این میان خوشبخت نمودن انسان‌ها بر اساس اصل عدالت بوده است.

ارسطو

دومین نظریه پرداز سیاسی یونان باستان ارسطو بوده، که همچون افلاطون می‌کوشید نیروی اخلاقی قوانین سیاسی را برقرار کند، او معتقد بود که در نتیجه تربیت شهروند، اطاعت از قانون خصلت وی شده و او را به انسانی خوب و با ایمان مبدل می‌کند و «هر دولت عبارت از نوعی جامعه است و هر جامعه به این منظور که سودی به اعضاء خود برساند، تأسیس شده است، زیرا فعالیت افراد بشر همواره به این قصد صورت می‌گیرد که آن چه متضمن خیر و صلاح آن‌هاست به دست آورند. اما اگر غرض نهایی جامعه‌ها تحصیل خیر و صلاح باشد، غرض دولت یا جامعه سیاسی عبارت از تحصیل بزرگ‌ترین خیرها در عالی‌ترین صور آن برای اعضاء جامعه خواهد بود.»

رواقیون

پس از ارائه دو دیدگاه افلاطون و ارسطو در زمینه سیاسی، قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام یعنی حدود ۲۵۰۰ سال پیش تا شروع قرون وسطی، چهار مکتب فکری دیگر پدید آمد که از آن میان تنها رواقیون بودند که در باب اندیشه سیاسی و دولت نظریاتی را ارائه دادند که این نظریه به دلیل به رسمیت شناختن حقوق خاص بیگانگان (حقوق بین‌الملل) ایده دولت جهانی و قانون جهانی را پدید آورد که قانون دولت جهانی از این منشاء فکری استخراج گردید.

اندیشه‌های سیاسی قرون وسطی

سنت آگوستین و علمای کلیسا

طی قرون وسطا دولت در اندیشه سیاسی سنت آگوستین (۳۵۴-۴۳۰م) و علمای کلیسا بار دیگر رونق گرفت که این رونق مرهون نظریه‌ای اصلی درباره‌ی حکومت سیاسی بود و این نظریه همچون سایر علوم از این جمله نشأت می‌گرفت که «ترس از خدا آغاز حکمت است.» نوعی اندیشه که بر اساس تعالیم کلیسا برنامه‌ریزی شده بود تضادی تند با دیدگاه یونانی‌مآب شهروندی پیدا کرد چرا که در دیدگاه یونانی شهر تجسم نیکی سیاسی قلمداد می‌شد اما دنیای کلیسا بر این پافشاری می‌کرد که تمام نیکی‌ها و خوشبختی‌ها در گردن نهادن به مشیت پروردگار است و دولت الزاماً باید برای این هدف فعال شود. استفاده از این نظریه، ابزاری بود در دست زورمداران و فئودال‌ها که باعث ایجاد تشنجات اجتماعی فراوانی گردید.

کتاب "شهر خدا" توسط آگوستین نوشته شد و به توجیه برتری کلیسا بر قدرت دنیوی پرداخت و توصیه می‌کرد تا تمنای شهر آسمان جایگزین تمنای مسائل زمینی گردد. نگاه او بیشتر از آن که معطوف به دولت‌ها باشد با افراد سر و کار داشت و تاریخ را عرصه‌ی کشمکش دولت ایمانی و زمینی می‌دانست که سرانجام آن، پیروزی دولت آسمانی است و هرچند که به ترویج اندیشه دولت آسمانی می‌پرداخت دولت زمینی را مورد احتیاج و بازوی کلیسا معرفی کرده و مسیحی بودن آن را شرط الزامی حکومت می‌دانست و حق شورش برای مردم را زمانی متصور می‌شد که مقررات دولت با اصول مسیحیت منافات می‌یافت.

سن توماس آکوئیناس

از دیگر واعظان فلسفه سیاسی ارسطو در مسیحیت "سن توماس آکوئیناس" (۱۲۲۴-۱۲۷۴م) بود. او همچون ارسطو دولت را پدیده‌ای طبیعی و مظهر خیر می‌دانست که قیود به‌وجود آمده از دولت باعث رشد و ترقی افراد خواهد بود. و نکته قابل تأمل در اندیشه‌های او این بود که دولت مد نظر وی برای کسب سعادت به همکاری با مذهب نیازمند است و در حوزه‌های مشترک وظایف دولت و مذهب تابعیت با دولت خواهد بود. به عبارت دیگر در اندیشه‌های سیاسی که قوای مذهب و اندیشه کلیسا را یکدک می‌کشیدند نیز حوزه دولت، حوزه‌ای مجزا از حوزه مذهب در نظر گرفته شده و تنها بر این نظر توافق گردید که در جایی که همپوشانی بین اختیارات هر یک به‌وجود می‌آید تصمیم نهایی با کلیسای

مسیحی به عنوان نماد مذهب مسیحی باشد.

آکوئینانس قانون را به چهار گروه «ازلی، طبیعی، الهی و بشری» دسته‌بندی نمود و بدین لحاظ مشروعیت فرمانروایی را تا جایی تصور می‌کرد که بر قانون طبیعی یعنی بخشی از قانون ازلی که توسط خرد انسان کشف شده است استوار باشد و کلیسا می‌تواند بدین لحاظ در موضع داوری فرمانروایان بوده و بر آنان نظارت داشته باشد.

او شورش علیه فرمانروایان را در صورت نقض مکرر قوانین طبیعی جایز دانسته و شکلی از حکومت قانونی محدود را که تکامل یافته‌اش دموکراتیک لیبرال باشد پیش‌بینی کرده است و لکن با تمامی نظریه‌پردازی‌هایی که گاهاً اختلاف‌هایی با اندیشه کلیسای مسیحی داشت، نگرش قرون وسطایی به جامعه نتوانست به الگویی پذیرفته شده در دوران سیاسی عصر جدید تبدیل گردد.

اندیشه‌های سیاسی عصر جدید

در عصر جدید - که از قرن پانزدهم میلادی به بعد را شامل می‌شود - بر اثر برخی تحولات سیاسی و اجتماعی، اندیشه سیاسی جدیدی شکل گرفت که در رأس آن نسبت انسان‌گرایی مدنی یا جمهوری‌خواهی کلاسیک قرار می‌گرفت. اندیشمندی همچون ماکیاولی نماینده این فلسفه سیاسی محسوب می‌گردید و در سال‌های بعد سنت‌های لیبرالی که شکل‌گیری آن‌ها مدیون اصحاب قرارداد اجتماعی همچون هابز و لاک بود مدیون همین نوع فلسفه سیاسی بودند. تحولاتی که مجموعه این اندیشه‌ها را باعث گردید به‌طور عمده عبارت بود از مبارزات میان بارون‌ها و پادشاهان برسر قلمرو قدرت قانونی، شورش‌های دهقانی^۱، گسترش بورژوازی یا داد و ستد پبله‌وری، درخواست بازگشت به جمهوری دموکراسی آتن و قوانین رم، و نهایتاً منازعات مذهبی مثل مبارزه کلیسا و دولت و به‌ویژه اصلاح پروتستانی که به تدریج موجب جدایی قدرت دولت به‌عنوان حامی مذهب و کلیسا از کلیسا گردید، و این آغاز نظریه ماکیاولی بود.

دوران ماکیاولی

دوران ماکیاولی (۱۴۵۹-۱۵۱۷م) دوران چیدن سیاست‌های دولت جدید دنیوی بود. در این دوران وی اساسی‌ترین پایه‌های نظام قرون وسطی را مورد حمله قرار داد. یعنی دعوی حق الهی پادشاهان را که عموماً از قشر فئودال، سرمایه‌دار و اشراف بودند را مطلقاً ادعایی

زائیده خیال و نه بر اساس اندیشه سیاسی معرفی کرد. او در کتاب‌های گفتارها و شهریار چرخه فساد و تباهی سه نوع حکومت (مشروطه، آریستوکراسی و دموکراسی) را بر اساس مطالعه تاریخ کشف نمود و تلاش خود را صرف نمود تا بین قدرت دولت و قدرت شهروندان موازنه‌ای درست برقرار نماید. در نظریه وی - همچون افلاطون و ارسطو - دولت پدیده‌ای طبیعی و شبیه جسم ارگانیک تصویر می‌گردد که تنها راه پی‌بردن به ماهیت آن شناسایی نفسانیات و انگیزه‌های درونیش می‌باشد. ماکیاولی شرط پایداری دولت را در تبعیت مردم از قانون می‌داند و بر این اساس دو نوع دولت (آزاد و مقید) را بر می‌شمرد که در دولت آزاد مردم از صمیم قلب از قوانین دولت اطاعت می‌کنند ولی در دولت مقید که پیکری بیمار از جامعه است احکام فرمانروایان بر اتباع کشور تحمیل می‌گردد به این لحاظ است که وی جمهوری را بر دولت سلطنتی ارجحیت می‌دهد لکن معتقد است که اکثریت ملت‌ها به دلیل دوری از فضیلت، شایسته‌ی برخورداری از جمهوری نیستند و استناد می‌کند که قوم فاسد شایسته حکومت آزاد نخواهند بود.

وی از نظریه‌پردازانی است که به منطق دولت در مقابل حقوق افراد اولویت می‌دهد و بر اولویت حفظ جامعه به هر وسیله ممکن تأکید نموده است.

ژان بُودن

از دیگر نظریه پردازان دولت ژان بُودن (۱۵۳۰ - ۱۵۹۶) می‌باشد که نظریات خود را از عهد قرون وسطی و جدید استخراج نمود. او زمامدار را نایب خدا و مکلف به اجرای قوانین الهی بر روی زمین دانسته و منشاء دولت را از خانواده و ترکیبی از نظریات، تکامل، زور و قرارداد اجتماعی یک‌جانبه و طبیعی بیان می‌کند و حاکم را هر که باشد اعم از شاه، مجلس یا اشراف، منبع قانون و حقوق می‌داند.

«بودن» با انتقاد به این که دولت و قوانینش فقط انعکاس نسبتاً ناقص آن عدالت، خیر و حقیقت کاملی است که به اخلاق خداوندی تعبیر می‌شود، در حقیقت، خود را پیرو سنت فکری قرون وسطا نشان می‌دهد.

توماس هابز

توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹) از اولین واعظان اندیشه لیبرال است که در کتاب لویاتان «سیرت بشر را میل بی‌پایان به کسب قدرت می‌داند میلی که تنها با مرگ به پایان

می‌رسد.»

این نگاه که سیرت بشر را عموماً شرور می‌پندارد در بسیاری از دیدگاه‌های غربی به بشر، مشاهده شده است و با همین پیش فرض است که ستون‌های اجتماع غربی شکل می‌گیرد تا جایی که هابز از این حالت به جنگ همه با یکدیگر یاد کرده و انسان را گرگ انسان می‌داند و چنین استدلال می‌کند که این وضعیت جنگی در توده‌ی بشر وجود داشته و میل به قدرت در ذات همه وجود دارد، به دلیل این وضعیت نابسامان امنیت تمام انسان‌ها در خطر می‌باشد و در این وضع «طبیعی» قدرت عمومی یا دولتی وجود ندارد. بنابراین طی یک قرارداد اجتماعی عموم مردم برای تأمین منافع بلند مدت خود در سایه امنیت و صلح، بخشی از حقوق خویش را به یک مرجع قدرتمند واگذار کرده و دولت شکل می‌گیرد.

هابز عملاً این نکته را فراموش می‌کند که مردم در چه زمانی این قرارداد را منعقد کرده‌اند و آیا کسی از آنان در خصوص این قرارداد نظری خواسته است.

هابز عملاً از هم می‌پهنان خود نمی‌خواست که با یکدیگر قرارداد منعقد کنند بلکه از آن‌ها می‌خواست که بپذیرند چنین قراردادی منعقد شده است!!!

جان لاک

دیوید هلد جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) طلایه‌دار سنت دموکراسی حمایتی است، نظریه جان لاک دارای نقطه مشترکی با نظریه هابز می‌باشد و آن طعنه لاک به قرارداد اجتماعی هابز است.

لاک نیز همچون هابز وضع طبیعی یا اولیه انسان‌ها را ملاک تئوری خود قرار می‌دهد اما درک متفاوتی را ارائه می‌نماید. وی معتقد است که افراد آن گونه که هابز می‌گوید در وضع طبیعی در جنگ به سر نمی‌برند بلکه آنان آزاد و برابرند و از قانون طبیعی پیروی می‌کنند اما این ترس وجود دارد که در این وضعیت حقوق طبیعی افراد محفوظ نباشد، به این دلیل اتباع دولت نه همه حقوق خود بلکه بخشی از آن را برای حراست از زندگی، آزادی و مستغلات آنان به دولت واگذار می‌کنند و رضایت مردم شرط اولیه برقراری دولت می‌باشد. بدین ترتیب در صورتی که دولت از این اختیار سوء استفاده کند قرارداد اجتماعی خود به خود باطل می‌گردد. حکومت مطلوب لاک حکومت قانون است و قوانین به وسیله نمایندگان مردم وضع می‌گردد لکن سلب برخی از حقوق که در زمان وضع طبیعی، مردم صاحب آن بوده‌اند و جامعه و حکومت در اعطای آن نقش نداشته‌اند از مردم غیر ممکن است. این حق چیزی نیست جز حق مالکیت خصوصی که سرچشمه فلسفه وجودی نظام‌های لیبرال می‌باشد. لاک تفکیک قوا را تضمینی برای حقوق مردم در برابر قدرت حکومت تلقی می‌نماید.

ژان ژاک روسو

سومین نظریه پرداز قرارداد اجتماعی را ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸م) می دانند. شاه بیت نظریات او «اراده همگانی» است که شباهت هایی با مفهوم رضایت عمومی لاک دارد. او رابطه میان دولت و افراد جامعه را ارگانیک و مشابه رابطه میان اعضاء بدن یک موجود زنده دانسته و شخصیت دولت را مستقل از شخصیت تک تک افراد جامعه قلمداد می کند. او نظام قرارداد اجتماعی را نوعی نظام اخلاقی دانسته و دولت را موجودی اخلاقی فرض می کند که مالک اراده همگانی است از این باب روسو را مظهر جمع گرایی افراطی می دانند چرا که به اعتقاد وی، موجودات بشری را قبل از آن که بتوان انسان تلقی نمود باید آنان را اتباع یک دولت به شمار آورد که با رضایت خود، آزادی خویش را برای وصول به آزادی واقعی، محدود می کنند. وی از آن جا که نگاهی ارگانیکی به دولت دارد برای آن نیز انحطاط و مرگ را پیش بینی می کند. به اعتقاد روسو وقتی اتباع یک کشور منافع شخصی یا حزبی مافوق اراده عمومی قرار دهند دولت ساقط خواهد شد و با انحطاط دولت قرارداد اجتماعی ملغی می گردد و الزام اخلاقی برای اطاعت از حکمرانان وجود نخواهد داشت. برخی از مفسرین غربی ایده اراده همگانی وی را آبخور فکری نوعی فاشیسم و استبداد دانسته اند چرا که در نظریه وی توده های مردم به حمایت کورکورانه و بی چون و چرا از دولت ها دست خواهند زد.

هگل

از دیگر اندیشمندان دوران دولت مدرن می توان به هگل و نظریه دولت وی پرداخت. او نماینده اصلی فلسفه ایده آلیست آلمان است که نظریات خود در خصوص دولت را در کتاب «فلسفه حق» بیان نموده است. نظریه هگل کوششی است برای فهم و ترسیم دولت به عنوان امری ذاتاً عقلانی. او دولت را نتیجه مثلث دیالکتیک خانواده، جامعه مدنی و دولت دانسته و از آن به زندگی اخلاق گرایانه یاد می کند.

وی آغاز انسانیت حقیقی را زمانی می داند که فرد با ترک بستر عادات، غریز و خواست های طبیعی در آستانه ای آگاهی قرار می گیرد و از این جا، جامعه مدنی را تعریف می کند. یعنی در جامعه مدنی وحدت اولیه خانواده از هم فرو می پاشد و افراد در مقام شخص اجتماعی و اقتصادی به تولید و توزیع می پردازند. «در این بین مالکیت خصوصی - که تجسم عینی اراده آزاد و شبکه پیچیده کار و تقسیم کار است - افراد را به اجتماعی شدن سوق می دهد» و دولت واقعی در مرحله سوم معنا پیدا می کند که در آن فرد با پیوستن به

نظام سیاسی و دولت از پیگیری اهداف خاص و منافع خصوصی باز ایستاده اهداف و منافع خود را با مصالح عمومی هماهنگ می‌سازد «دولت مرحله‌ای» عالی‌تر از تجلی روح عینی است.

هگل دولت را جانشین کلیسا دانسته و همان وظیفه جامعه مسیحی یعنی آشتی میان انسان‌ها و جهان و طبیعت و روح و عمل و نظر را در سازمان سیاسی دولت جستجو می‌کند. وی که یکی از ستایشگران دولت محسوب می‌گردد تا جایی پیش می‌رود که حتی تقدم جامعه مدنی که در مرحله دوم قرارداد را بر مرحله سوم یعنی دولت، برنتابیده و مدت زمان این تقدم را کوتاه می‌داند و از این منظر مقام دولت را به شکل اخلاقی آن بر جامعه و فرد تفوق می‌دهد تا جایی که بسیاری از مفسران وی را از پیشگامان نظریه توتالیتاریانسیسم قلمداد می‌کنند و وی را از خطرناک‌ترین دشمنان آرمان‌های دموکراتیک می‌دانند.

مارکس

در برابر پیکره لیبرالیسم اندیشه‌های مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳م) مجادله‌ای جدی را پیش روی آراء استوارت میل، هگل و... قرارداد و این‌گونه در مقابل هگل استدلال نمود که منافع مطلق همگانی دولت چیزی جز نظام اداری بوروکراتیک و تضادهای حل نشده نیست و حکومت ناپلئون بناپارت از ۱۸۸۴ تا ۱۸۵۳ شاهد این فرضیه است.

مارکس این‌گونه معتقد است که در یک نظام طبقاتی نهادهای بوروکراسی می‌توانند اشکال مختلفی را اخذ نمایند که لزوماً پیوندی مستقیم با منافع ندارد و یا تحت کنترل طبقه مسلط نباشد لکن او معتقد است دولت تنها ابزار طبقه مسلط است که نقش فرشته نگهبان منافع را بازی نموده و در روبرویی با منافع متضاد در تاروپود جامعه مدنی گرفتار است.

از نظر مارکس پایان سیاست با پایان دولت و شکل‌گیری مالکیت کمونیستی همراه است و پایان سیاست تحولی است برای زندگی بهتر و این مرحله آغاز نمی‌گردد مگر با کنترل دولت توسط کسانی که نه مالک ابزار تولید بوده‌اند و نه کنترل کننده آن. یعنی پرولتاریا. در نظریه او جامعه و دولت کاملاً یکپارچه بوده و مسائل و مشکلات مشترکاً حل گردیده و سرانجام با فراوانی مادی و خودگردانی عمومی نیاز به دولت از بین خواهد رفت.

بشریت به مدینه فاضله نرسید

پس از مطالعه نظریات علمی اندیشمندان در عمل می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که عمل به نظریات این اندیشمندان و دولت‌های شکل گرفته بر اساس این نظریات هیچ‌یک نتوانسته‌اند بشریت را به مدینه فاضله‌ای آرامش‌بخش رهنمون نمایند تا آن‌جا که در پیچ‌وتاب همین نظریات طی سه قرن گذشته؛ لیبرالیسم کلاسیک، لیبرالیسم مدرن (دولت رفاهی)، لیبرالیسم نئوکلاسیک، دولت‌های فاشیستی و دولت‌های کمونیستی و... به‌وجود آمدند که برای بشریت چیزی بیش‌تر از جنگ و خونریزی و کشتار و وحشت و نظام برده‌داری سنتی و نوین را در بر نداشته است. هرچند که به قولی دنیا به سمت دموکراتیزه شدن پیش رفته است اما در آن از روح انسانیت خبری نیست و وجود نظام‌های لیبرال سلطه‌گر، خود نشان از سطحی بودن این نظریات دارد.

اشتراکات نظریات سیاسی

در مروری کوتاه بر نظریات یاد شده به چند نکته مشترک پی خواهیم برد:

- ۱- تمام نظرات یاد شده بر سه محور فرد، جامعه و دولت تکیه دارند.
- ۲- مالکیت خصوصی در آنان جنبه اصلی موضوع می‌باشد.
- ۳- علی‌الخصوص در نظریات پس از قرون وسطا - که عموماً در مخالفت با حاکمیت کلیسا بوده است - حاکمیت خداوند به عمد و یا به سهو با حاکمیت کلیسا یکسان شمرده شده است.
- ۴- در هیچ یک از نظریات یاد شده نسبت درستی بین حدود انسان، جامعه و دولت معین نگردیده است تا جایی که در برخی از نظریات دخالت دولت در هر امری نافی آزادی انسان شمرده شده و در برخی دیگر از نظریات حقوق فردی و اجتماعی مردم نادیده گرفته شده است.

طی سه قرن گذشته؛ لیبرالیسم کلاسیک، لیبرالیسم مدرن (دولت رفاهی)، لیبرالیسم نئوکلاسیک، دولت‌های فاشیستی و دولت‌های کمونیستی و... به‌وجود آمدند که برای بشریت چیزی بیش‌تر از جنگ و خونریزی و کشتار و وحشت و نظام برده‌داری سنتی و نوین را در بر نداشته است.

نظریات متفاوت شرق اسلامی

اگر به دوران یک‌هزار و چهارصد ساله اسلام در شرق نگاهی بیاندازیم نوع حکومت، شکل حکومت و فلسفه وجودی متفاوتی را درمی‌یابیم که در آراء بسیاری از بزرگان و فرق مختلف نسبت به حکومت‌داری و روش‌های آن ثبت گردیده است. در تاریخ حکومت‌های اسلامی و تاریخ اندیشه سیاسی اسلام که از عصر پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آغاز شده و تا به امروز ادامه داشته است نظریه‌های متفاوتی در باب حکومت مطرح گردیده است.

آنتونی بلک در کتاب تاریخ اندیشه سیاسی اسلام چنین می‌نویسد «از تشکیلات مدینه و تعلیم اولیه پیامبر [صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] در آن جا روشن است هدف او تشکیل ملتی تازه از اتحاد قبایل بود، که محرک آن رسالت اخلاقی او باشد. یهودیت قانون فراگیر اخلاقی و مسیحیت اخوت کامل روحانی را تعلیم داده بود. اما هیچ‌یک جداً به مسئله نظامی و اقتدار سیاسی نپرداخته بود، هر دو دین، زندگی تحت حاکمیت کافران بیگانه را پذیرفته بودند. اما پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اخوت روحانی را در کنار قانون فراگیر و کسب سلطه کامل سیاسی - در صورت لزوم با استفاده از قدرت نظامی - را تعلیم می‌داد.»

در نگاه آنتونی بلک - با وجود اشکالات فراوانی که دارد - این نکته دارای اهمیت است که اسلام از آغاز نگاهی عمیق به مسئله حکومت داشته است. حال آن که پس از دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انشقاق نظری و عملی جامعه مسلمین افت و خیزهایی را در نظریه‌پردازی تجربه نموده و پشت‌سر گذاشته است.

انحراف حاکمیت اسلامی از نظام ولایی و حکوت امام معصوم به روش‌های دیگر، باعث شد تا حکومت‌های فاسدی بر سر کار بیایند که هیچ نظریه‌ای را جز حاکمیت مستبدانه خود بر نمی‌تافتند به همین دلیل نظریه‌های ارائه شده اسلامی فرصت بروز و ظهور پیدا نکرده و در عرصه اجتماع نمودی نداشتند. در این زمینه می‌توان از اندیشمندانی چون غزالی، خواجه‌نصیرالدین طوسی، ابن تیمیه، ابن خلدون و بسیاری از فرق اندیشه‌های دیگر نام برد که متأسفانه در حوزه علوم انسانی مغفول مانده‌اند.

اگرچه طی دو‌یست سال گذشته یعنی از دوره سلطنت قاجار نظریه‌هایی برای حکومت طرح گردید که اقتباس شده از نظرات غربی بود و می‌خواست شکل اسلامی نیز به خود بگیرد. طرح حکومت مشروطه مشروعه از این نوع اقدامات بود که با شهادت شیخ‌فضل‌الله نوری فرصتی برای حضور در عرصه سیاست نیافت.

ظهور یک نظریه عملی پیشنهاد

آنچه پس از چهارده قرن نظریه پردازی رخ داد اقدام عملیاتی روحانی مبارزی بود که تلفیقی بسیار عمیق، مدرن و برگرفته از آموزه‌های اصیل اسلامی را از ورطه‌ی نظر به حیطه‌ی عمل کشاند و طرحی جدید در انداخت که در ادامه بحث به نظریه جمهوری اسلامی از بُعد نوع نگاه به حاکمیت خواهیم پرداخت.

همان گونه که در ابتدای بحث به آن پرداخته شد یکی از پرسش‌های بنیادین فلسفه سیاسی جستجو در مبناء و منشاء قدرت و حاکمیت دولت بود که از این منظر دو نوع نگرش مطرح گردید که در دیدگاه اول از نقطه نظر دیرینه‌شناسی و تبارشناسی منشاء قدرت و حاکمیت الهی دارای قدرت طولانی بوده است و مشخصه اصلی این نوع نگرش تعلق و اختصاص حاکمیت مطلق به خداوند است که از طرف خداوند به پیامبرانش جهت مدیریت دینی، سیاسی و اجتماعی تفویض شده است و در دیدگاه دوم که در دوران معاصر غرب مطرح گردید منشاء قدرت از دیدگاه متفکرانی چون توماس هابز، ژان ژاک روسو، شارل، منتسکیو، ژان لاک و دیگران حاکمیت قدرت را از میان مردم و برای آنان دانسته و به‌عنوان تعبیری عام از اراده عمومی مردم به‌عنوان خاستگاه دولت نام برده‌اند.

پس از طرح این دو دیدگاه پرسش اصلی مورد نظر این مقاله را این گونه مطرح می‌نماییم که اگر خاستگاه و منشاء حاکمیت انسان و جامعه انسانی است چگونه حاکمیت الهی که در اندیشه‌های دینی عمیقاً مورد توجه می‌باشد از دیدگاه اسلامی توجیه و تبیین می‌گردد و آیا پذیرش حاکمیت مردم به منزله نفی حاکمیت الهی است؟

شاید بتوان مهم‌ترین چالش امروز جهان را همین پرسش به ظاهر ساده قلمداد نمود که پاسخ آن را می‌توان در بستر شناخت قانون اساسی حکومت جمهوری اسلامی ایران جستجو نمود. لذا با نگاهی به اولین اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نوع حکومت ایران را متضمن دو عنصر اساسی یعنی «اسلامی بودن» حکوت که همراه با پذیرش حدود و ثغور شرعی اسلام و نیز «محدودیت» که مبین حاکمیت و خواست مردمی است قلمداد می‌کند.

از این‌رو برای شناخت بهتر این موضوع که ریشه حاکمیت در جمهوری اسلامی کدام‌یک از دو دیدگاه مطرح شده می‌باشد نگاهی به روند تصویب قانون اساسی لازم به نظر می‌رسد.

با بررسی مذاکرات نمایندگان مجلس برای نهایی شدن قانون اساسی مشخص می‌گردد که هرچند عده‌ای بر نظریه حاکمیت الهی و عده‌ای بر نظریه حاکمیت مردم تأکید

ورزیده‌اند، ولی در مجموع حاصل کار آن مجلس در تصویب نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برداشت تازه و ویژه‌ای از دو نظریه یاد شده است که «حاکمیت را متعلق به خداوند دانسته و تأکید می‌دارد که خداوند این حق را به تمامی افراد ملت اعطا نموده تا آنان از طریق انتخابات آزاد به اعمال آن بپردازند» لذا در اصل پنجاهوششم قانون اساسی چنین آمده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.»

بنابراین بر خلاف آن چه که در برخی از تریبون‌ها مطرح می‌گردد که جمهوریت بر اسلامیت تفوق دارد و یا بالعکس باید گفت تصویب این اصل که به شکل ظریفی مابین حاکمیت الهی و حاکمیت مردم پیوند ایجاد کرده است پایان یک منازعه‌ی فکری طولانی در تاریخ معاصر ایران پس از ورود اندیشه‌های غربی به‌شمار می‌رود که توانست ضمن رعایت اصول اساسی و مبانی فکری و اعتقادی اسلام، حق مردم در تعیین سرنوشت خود را به رسمیت شناخته و آن را حقوقی نماید.

تردید نیست که بر اساس اصول و مبانی دین اسلام حق مزبور (حق حاکمیت مردم) در طول حق حاکمیت الهی قرار گرفته و در تعارض با آن نمی‌باشد و فی‌الغالب حقوقی نمودن این سازگاری، یکی از حقیقت‌های بزرگ و در مسیر کوشش‌های حدود یک‌صد ساله فکری در تاریخ اندیشه سیاسی ایران به‌شمار می‌آید.

بنابراین با توجه به مفاد اصل ۵۶ قانون اساسی موارد ذیل قابل استنتاج می‌باشد.

۱- حاکمیت بر جهان و انسان در نتیجه‌گیری از اصل توحید و نفی شرک متعلق به خداوند است و هیچ موجودی از حوزه قلمرو این حاکمیت خارج نخواهد بود.

۲- از آن‌جا که خداوند با در اختیار گذاشتن عقل، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم کرده است، منشاء این حاکمیت از آن خداوند است (مختار است، لکن مختار دارای مسئولیت)

۳- سلب حق تعیین سرنوشت به منزله حق الهی توسط هیچ موجودی امکان‌پذیر نیست.

۴- هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند حق تعیین سرنوشت مردم را جهت رسیدن به منافع خود غصب نماید.

لذا بر اساس استناد به اصول پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری نمود که در کنار دو نظریه منشاء حاکمیت؛ که در یکی حق حاکمیت الهی دانسته شده بود و از آن برای توجیه نظام‌های حکومت سلطنتی مطلقه و غیره استفاده می‌گردید و در دیگری که تمام منشاء دولت و قدرت بر اساس یک قانون نانوشته اجتماعی از مردم به دولت تفویض می‌گردید، دیدگاه اسلامی حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه نظریه جدیدی را در قالب نظام جمهوری اسلامی تبیین نمود که طی آن علاوه بر لحاظ نمودن دیدگاه‌های یاد شده، نظریه جمهوری اسلامی ایران بود که حق حاکمیت مردم را در طول حق حاکمیت الهی به رسمیت شناخته و معارضه تاریخی این دو دیدگاه را پایان بخشید و بر اساس چنین تلقی از حق مردم بود که در قانون اساسی و براساس همه‌پرسی سال ۱۳۵۸ در اصل اول نوع حکومت «جمهوری اسلامی» قید گردید.

مفهومی که بر نقش گسترده مردم در شکل‌گیری نهادهای نظام و انتخابات آزاد تأکید می‌نمود. طبیعی است که لازمه نظام جمهوری پذیرش و اعتلای حقوق سیاسی و مدنی شهروندان و به‌ویژه حق آزاد و انتخابات بود. چرا که اساس جمهوری تحقق حاکمیت مردم و انتخابی بودن رهبران سیاسی با نظر و رأی مردم و پاسخ‌گویی مسئولین در قبال مردم است. در همین حال در عنوان حکومت مبنای «اسلامی» آورده شده است که بدون تردید مبین محتوای آن می‌باشد. بدین معنا که شکل حکومت جمهوری بوده و محتوای آن اسلامی است.

انتخاب مسئولین و شیوه کار آن‌ها بر اساس رای مردم و محتوای کار و هدف‌گیری و چهارچوب‌ها بر اساس اسلام است که اتکا به قوانین الهی دارد که سعادت بشر را تضمین می‌کند.

برای اعمال حاکمیت مردم رای‌گیری انجام می‌شود و برای اعمال محتوای اسلامی بر روش‌های مختلف و انتخابی، از سیستم مترقی ولایت فقیه که همان ولایت فقه و شرع اسلامی است بهره می‌برد.

بدین لحاظ است که حضرت امام خمینی(ره) در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ خطاب به مجلس بررسی قانون اساسی چنین می‌فرمایند: «قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید صددرصد بر اساس اسلام باشد و اگر یک ماده هم بر خلاف احکام اسلام باشد، تخلف از جمهوری اسلامی و آراء اکثریت قریب به اتفاق ملت است. بر این اساس هر رأی یا طرحی

که از طرف یک یا چند نماینده به مجلس داده شود که مخالف اسلام باشد مردود و اظهار نظر رسیدگی به پیشنهادهای مخالف اسلام یا مخالف نظام جمهوری خروج از حد و کالت آن هاست.»

این دو دیدگاه حضرت امام رحمت‌الله‌علیه توضیح دهنده مقدمه‌ای بود که می‌گفت: «مردم در همه‌پرسی و نیز پیش از آن در جریان پیروزی انقلاب اسلامی خواهان ایجاد یک حکومت جمهوری اسلامی بوده‌اند و در نتیجه بر اساس رأی مردم که اسلام را اختیار کردند، چارچوب قانون اساسی و من جمله حاکمیت آن باید در درون اندیشه اسلامی تبیین گردد.» ایشان پس از پایان کار این مجلس نیز تأکید کردند: «ما تابع ملت هستیم ملت این آقایان را تعیین کرده است، آقایان هم این قانون را نوشته‌اند، تصویب کرده‌اند و آقایان اهل خبره هستند و آن طوری که ملت می‌خواستند این‌ها را تمام کرده‌اند.»

لذا در پایان دوره این‌گونه نتیجه‌گیری می‌توان نمود که نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران که با شعار نه شرقی و نه غربی وارد عرصه بین‌المللی گردید با حقوقی نمودن دیدگاه جمهوری اسلامی در بستر قانون اساسی توانست گره تاریخی تعیین حق مالکیت الهی یا انسانی را با دیدگاهی اسلامی باز کرده و راهگشای طریقت بشر در مسیر تعالی باشد و این همه موهون اندیشه بلند بنیانگذار آن یعنی حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه می‌باشد.

حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی در این خصوص در ۱۱ آبان ۱۳۹۰ فرمود:

«جمهوری اسلامی یک اندیشه‌ی سیاسی نوئی به دنیا عرضه کرده است: مردم‌سالاری دینی. این اندیشه‌ی سیاسی نو، متکی به فلسفه‌ی درست، متکی به زمینه‌های فکری و اعتقادی مستحکم و از لحاظ عملی قابل اجرا و پیش‌رونده است. این فکر، این راه، این فلسفه و این تجربه‌ای که در طول این سی و دو سال در اختیار ملت ایران است، دست ما را پر کرده است.»

منابع:

- ۱- دولت و دموکراسی در عرصه جهانی شدن، دکتر محمد توحید فام، انتشارات روزنه، ۱۳۸۱
- ۲- ابعاد حاکمیت مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر جلال درخشه، دانشگاه حضرت امام صادق علیه‌السلام.
- ۳- تاریخ اندیشه سیاسی اسلام، آنتونی بلک، ترجمه محمدحسین وقار، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۶
- ۴- صحیفه نور، حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه

خوانندگان محترم

۱- بهتر شدن محتوا و ارائه مطالب نو و به روز در نشریه بدون یاری و حمایت شما کاری دشوار است. تقاضا داریم پرسش نامه صفحه بعد را به دقت تکمیل نموده و ارسال نمایید تا از نظرات و رهنمودهای ارزنده شما بهره برده و در تقویت کمی و کیفی نشریه به کار بندیم.

۲- از آن جا که شما گرامیان در خط مقدم جبهه فرهنگی در حال مجاهدت هستید و بیش از هر کس دیگر با نیازهای امروز اعضای بسیج - به ویژه جوانان - آشنایی دارید، شبهات، موضوعات و مطالبی را که احساس می کنید نیاز امروز متربیان و مخاطبان شما و حتی نشریه هست، برای ما ارسال فرمایید تا در شماره های بعدی با بهره گیری از اهل فن و کارشناسان مرتبط، در خصوص آن ها مطالبی را ارائه نماییم.

۳- مقالات و تحقیقات خود را در زمینه های اخلاقی و تربیتی، اعتقادی و معرفتی، بصیرتی و مهارتی، با لحاظ نمودن رویکردهای آموزشی و کاربردی به نشانی نشریه ارسال فرمایید. بدیهی است در صورت اتقان محتوایی و برخوردار بودن آثار شما از استانداردهای مقاله نویسی، با افتخار آن ها را در شمارگان بعدی منتشر خواهیم نمود.

فرم نظر سنجی

مستدعی است پس از ارزیابی کامل مجله و مطالعه دقیق مقالات، جدول زیر را تکمیل نموده و

آن را به عقیدتی سیاسی نواحی مقاومت تحویل دهید.

ردیف	موضوعات نظر خواهی	خیلی خوب	خوب	متوسط	ضعیف	خیلی ضعیف
۱	گزینش مقالات و کیفیت آن‌ها					
۲	تعداد مقالات و حجم مجله					
۳	چگونگی تلخیص‌ها و نتیجه‌گیری‌ها					
۴	تازگی و مفید بودن موضوعات و مطالب					
۵	جذابیت و میزان مورد استفاده بودن مطالب					
۶	صفحه‌بندی و فونت مطالب از نظر راحتی مطالعه و طرح جلد					
۷	کیفیت مباحث قرآنی					
۸	کیفیت مباحث اعتقادی					
۹	کیفیت مباحث فقهی					
۱۰	کیفیت مباحث اخلاقی					
۱۱	کیفیت مباحث مهارتی					
۱۲	کیفیت مباحث گوناگون					

لطفاً نظرات کوتاه خود را مرقوم فرمایید و نظرات تفضیلی را همراه این برگه ارسال نمایید.